مجموعهٔ متون و اسناد تاریخی
کتاب دوم
(قاجاریه)

نشر تاریخ ایران

نخبهٔ سیفیّه

از
محمدعلی قورخانچی (صولت نظام)

(در تاریخ و جغرافیای استرآباد)

بانضمام

ترانه‌های عامیانهٔ ترکمن، ۱۲۴۹ قمری، گردآوردهٔ الکساندر خودزکو

و

باقی خانوار و املاک مملکت استرآباد با جمیع متعلقات

بکوشش

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان

نشر تاریخ ایران
۲

مجموعهٔ متون و اسناد تاریخی

کتاب دوم

(قاجاریه)

نشر تاریخ ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

معارفه

موضوع آثاری که نشر تاریخ ایران منتشر می کند، اختصاص دارد به متون، اسناد و پژوهش های تاریخی در باب گذشتهٔ ایران. این آثار تحت عناوین:

مجموعهٔ متون و اسناد تاریخی

مجموعهٔ پژوهش های تاریخی

ارائه می شوند. ویژگی این آثار، اختصاص آن ها است به زمینه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران. هدف از نشر این آثار، شناخت کم و کیف گذران مردم است در ایران گذشته، که چسان زیستند، بر چه بودند و بر ایشان چه رفت.

نشر تاریخ ایران

نخبهٔ سیفیّه

(در تاریخ و جغرافیای استرآباد)

بانضمام

بیاض خانوار [و] انفاس مملکت استرآباد با جمع

و

ترانه های عامیانهٔ ترکمن

۱۲۴۹ قمری

گردآوردهٔ الکساندر شودزکو

بکوشش

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان

نشر تاریخ ایران

نشر تاریخ ایران

تهران، فلسطین شمالی، پلاک ۱۴۶، شمارهٔ ۱۵، نشر تاریخ ایران.

محمّدعلی قورخانچی (صولت نظام)

نخبهٔ سیفیّه.

بکوشش

منصوره اتحادیه (نظام مافی)، سیروس سعدوندیان.

چاپ اول

۱۳۶۰ هجری شمسی برابر ۱۴۰۱ هجری قمری.

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه.

فهرست مندرجات

عنوان

محمّد علی قورخانچی

(صولت نظام)

نخبهٔ سیفیّه

بسم الله الرحمن الرحیم

سرسخن

«نخبهٔ سیفیّه»[1] اثر محمد علی قورخانچی صولت نظام، «جغرافی مختصری» است «از استرآباد و یموت و گوکلان و آب هائی که از استرآباد و متعلق بها که داخل بحرخزر می شود». از احوال صولت نظام جز آنچه خود می نماید، اطلاعی دیگر حاصل نیامد. وی از مستخدمین قشون ایران بود در عهد مظفری. در سنهٔ ۱۳۲۱ قمری، هنگام حکومت حاجی سیف الدوله در استرآباد، «از وزارت جنگ برای مستخدمی قشون استرآباد و سمت آجودان باشیگری آنجا» خواستندش. بعد ورود استرآباد، «مخلّع و به رتبهٔ نایب الایالگی» رسید. پس از یک سال به تهران آمد و دو ماه درمرخصی بود که مجدداً به «داروغگی عمل گوکلان» فراخوانده شد. بعد سفری به «سمت گوکلان» و «انجام ممیزی و تعداد نفوس و توضیح مراتع و مزارع هر طایفه»، عود به استرآباد کرده، بدستور سیف الدوله به ترتیب این جغرافیا پرداخت و آن را بنام وی به «نخبهٔ سیفیّه» موسوم گردانید.

جهت نگارش این رساله، چندان که خود گوید و از محتوای اثر نیز برآید، «بعضی اطلاعات تاریخی از تواریخ، منتخب و ضمیمهٔ اطلاع خود» نمود. بیشترین این منتخبات، در بیان «وجه تسمیهٔ استرآباد» مندرج است. در قسمت مذبور پس بازنمودن وجوه تسمیه، به علت توطن قاجار در آن ناحیه، به ذکر تاریخ و منشاء قاجاریه پرداخته است. این بخش، دست‌چین اقوال مورخین رسمی آن دودمان است و بر همان شیوه منطبق. خواست سلاطین ایران به تعظیم پیشینهٔ دودهٔ خویش و انتساب به فرمانروایان ماضی از یک سوی و تمایل متشابه ایلات در همین زمینه از

دیگر سوی، موجب شده است که تواریخ دودمانی قاجاریه در بیان منشاء آن ایل به نسب‌سازی پرداخته، پیشینه‌ای مغشوش را باز نمایند. سعی مورخین به تقرّب سلاطین و جدّ ایشان در سبقت از یکدگر، دامنهٔ این اغتشاش و التباس را وسعت بخشیده؛ هر یک برآنند که نسبی اعظم و اقدم از ساختهٔ سایرین پردازند؛ و هرچه این کوشش بیشتر، لاجرم باژگونگی و هرج و مرج فزونتر.

شماری از مورخین قاجار منجمله سرجنبانان ایشان چون محمدتقی سپهر صاحب ناسخ‌التواریخ و عبدالرزاق مفتون دنبلی صاحب مآثر سلطانیه، قجران را از مغولان دانسته، ایشان را به دربار یان چنگیز و ایلخانان منتسب می‌سازند. مستمسک اینان، قاجار یا قاجیر نامی است که جدّ اعلای قجرانش درشمار آرند. معدودی دیگر نیز ایشان را ترک یا ترکمن و جدّ اعلایشان را قراچار دانند؛ از آنجمله است علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه صاحب اکسیرالتواریخ.

زمره‌ای دیگر نسب ایشان را به سلاطین صفوی رسانیده، درپی اثبات سیادت آنان برآیند. این گروه را مستمسک همانا دختر حسین قلی آقای قاجار است[۲] یا خیرالنساء خانم گرجیه[۳] که مدخولهٔ سلطان حسین صفوی و بخشودهٔ همو به فتحعلی خان قاجارش شمارند و از ایندر محمد حسن خان قاجار را از صلب سلطان حسین و لاجرم صاحب سیادت دانند. حال آن که سیادت صفویان نیز، ولو در یک مورد[۴]، در مظّان شک و تردید است. به هر حال، این روایت تمامی بافته‌های جمع دیگر را شسته ، اوراق ایشان را بر باد دهد.

مع هذا از خیل این روایات متضاد، اجزائی چند را قابل قبول و مطابق با واقعیات تاریخی می‌یابیم؛ از آنجمله وجود قجران است در زمرهٔ «ایل قزلباش و او یماقات جزء» آن ایل[۵] و اهمیت ایشان در سازمان اداری عصر صفوی و پس از آن.

اینک، با طرح موجز یک احتمال ــ به جهت تحذیر از تطویل کلام ــ، این بحث را گذارده می‌گذریم. امّا احتمال؛ در صورت اثبات و پذیرش پیوند قاجاریه‌به‌قاجار یاقاجیرابن‌ــ سرتاق، لاجرم ایشان را در شمار قراونه می‌یابیم. رشیدالدین فضل‌الله بن عماد الدوله ابوالخیر در تاریخ مبارک غازانی، ضمن بیان «حکایت رفتن امیر نوروز به ترکستان پیش قیدوخان» می‌آورد: «... ولشکر یاغی همچنان برعقب می‌آمد تا جوربد و پادشاه چون آنجا رسید فرمود تا خانهاء قاجیر پسر سرتاق و سوقار و سواتو و دیگر قراونه که آنجا فرود آمده بودند بجانب جاجرم و بسطام روانه شدند...»[۶].

امّا قراونه یا قراوناس در شمار شرورترین صحرانوردان بودند و در شرارت ایشان همین بس که حتی مغولان را در تعب داشتند. و صاف الحضره گوید: «... ارغون... چون عازم سغورلوق شد به اغوای جمعی از امراء در او تغییری پدید آمد و بنای مخالفت گذاشت و خیال پادشاهی در سر پرورانید و طغاجار راکوس و علم داد و امیر تومان گردانید و لشکر قراوناس را که پیش از آن که انسان باشند نسناس اند و در میان مغولان به بی‌باکی آنان یافت نشود گرد خود جمع کرد...»[۷].

همو در مقدمات جلوس ارغون بر چار بالش خانیّت، گوید: «... پس قراوناس... به اردو تاخت و غارت و کشتاری سخت بکرد. چنان که قوتی را زینت‌ها از دست و گوش و گردن بکندند و لباس‌ها از تن بیرون کشیدند و موزه‌ها ازپای‌ها در آوردند و این خلاف یاسای مغولان بود. مغول در جنگ‌ها به زنان و دختران دست درازی نمی کردند. امّا در این حال این شیاطین از شیشه‌ها بیرون جسته بودند و به هیچ لاحول واپس نمی رفتند...».[8]

تا بدانجای که جسته شد، مورخین ایران و مغول شناسان صاحب نظری چون بار تولد[9] و اشپولر[10]، یا منشاء قراونه‌را نیافته یا بدان اشارتی ننموده‌اند؛ جز در یک مورد که پطروشفسکی با تکیه بر قول مارکوپولو، ایشان را برآمدهٔ بطن مادرانی هندی و از صلب پدرانی تاتار مذکور داشته است. همو نویسد: «... بدور شهرها حصار ضخیم و مرتفع خاکی کشیده شده تا در مقابل قره اوناسان که در این نواحی در سیر و گردشند و همه را غارت می کنند و همه چیز را می دزدند حفاظی باشد. ایشان را بدان سبب چنین (قره اوناس) می خوانند که مادرهایشان هندی (زنان بردهٔ هندی که هنگام حمله و دستبرد نیکودریان به هند از آنجا به اسارت آورده بودند) و پدرانشان تاتارند...».[11] ایضاً همو گوید: «... مغولان نیکودری» که «اسلاف ایل هزاره در افغانستان کنونی» هستند، سرکردهٔ ایشان نیکودر، نوادهٔ چغتای، در خدمت هلاکو بود و علیه وی عاصی شد و با قبیله و کسان خود به افغانستان کنونی کوچ کرد. ایشان را قره‌اوناس (مخلوط ـــ دورگ) نیز می نامیدند».[12]

آنچه بگذشت، صرفاً یک احتمال است و پذیرش آن مستلزم چندین شرط. نخست آن که پیوند قاجاریه به قاجیر اثبات گردد. دوم آن که بر وجود قاجیر در جمع قراوناس تأمل شود. سوم آن که قراونه شناخته شوند. چهارم آن که صحت و سقم قول مارکوپولو باز نموده شود. و اهمّ از اینان آن که تمامی موارد یاد شده، در گروی پژوهش و تأمل و تعمقی است مبسوط و دقیق. آن تأمل نیز مسلم از حوصلهٔ چنین مجملی بیرون است، لذا به طرح همین احتمال و صرفاً بعنوان یک احتمال بسنده می کنیم.

امّاقسمت دیگرنخبهٔ سیفیهٔ،خودبه‌دو باب منقسم است.درنخستین قسمت صولت نظام: مشاهدات خود را در باب وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی استرآباد در آن سنوات بازگو می کند. من جمله امتیازات این قسمت، ثبت آداب و رسوم ترکمانان یموت و گوکلان است در آن صفحات. قسمت آخر، «جغرافیای نظری از تهران به استرآباد است که رسم طرق و وضع منازل را می نماید». امید که پژوهندگان را مفید افتد؛ ان‌شاءالله.

منصوره اتحادیه (نظام مافی)

سیروس سعدوندیان

بسم اللّه خلقنا عجولاً و عجیباً و غریباً

حمد ساحت اقدس امنعی را سزاست که قطره آبی را دریای معرفت نموده و ذرّه خاکی را نور عرفان بخشیده، از افق دانش طالع فرمود. چه بلند است مقام لایدرکش که بلوغ بلغا به ساحت قدسش علی ماینبغی راه نیابد. و چه مرتفع است مرتبهٔ لایعرفش که فصاحت به معارج علی ماهو علیه عروج ننماید. باران عطیتش در دامن چمن، خرمن گل پروراند و نسیم عنایتش برساحت دمن، فرش زمردین بگستراند. حبّذامقداری که از گل‌تر لالهٔ صد رنگ برآورد. و فرحا مفّرحی که در اراضی کـــوهســـار، از میان سنگ‌های خارا و صخره‌های صمّا، اشجار و همه قسم فواکه ثمر رساند.

جـــز او کـــو تـــوانـــائـــی و بـــرتـــری　　　　کـــه بـــرآب کـــرده است صـــورتـــگـــری

درود نامعدود شایستهٔ پیغمبر آخرالزمان و دوازده تن از اوصیای آن خلیفهٔ رحمان باد که اساس مدنیّت و مقام روحانیّت را در همچو مرتبهٔ لایعرفی شناساند.

و بعد؛ در عهد دولت شهر یار عادل برحق و فرمانفرمای مطلق، مالک ارقاب الامم، سلطان السلاطین العرب و العجم، بشیرالبشر، مشیرالقدر، ابوالفتح والنصر والظفر، السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار ایداللّه تعالی دولته و دوام سلطنته، از آنجائی که حق سبحانه و تعالی رأی انور همایونش را با الهامات غیبی ملهَم و خواطر اقدس مبارکش را به تأئیـــدات ایزدی مکّرم فرموده، اختیار امور ایالت و فرمانفرمائی مملکت استرآباد و گوکلان و یموت را به کف کفایت حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا شاهزاده حاجی سیف‌الدوله[۱۳] که به مساعی جمیلهٔ جلیله در تحصیل کلیهٔ علوم بوده‌اند و از فرط بصیرت و حسن ادراک در ترویج و تکمیل علوم و اطلاعات تاریخی و جغرافیائی همّ خود را مصروف فرموده‌اند [واگذار نمودند]، فرمان دادند که این چاکر بی مقدار و ذرّهٔ خاکسار، مستخدم کل قشون ظفر نمون دولت جاوید آیت، جغرافی مختصری از استرآباد و یموت و گوکلان و آب‌هائی که از استرآباد و متعلق بها که داخل بحرخزر می شود، تصنیف نماید. لهذا به مفاد «اطلبو العلم من المهد الی اللحد»، این مختصر جغرافیا را نوشته و بعضی اطلاعات تاریخی از تواریخ، منتخب و ضمیمهٔ اطلاع خود نموده، به «نخبهٔ سیفیّه» موسوم ساخت. امید است که در آستان مبارکشان مقبول و مطالعه کنندگان چشم از حقارت این اوراق پوشیده برای کسب اطلاع مرور فرمایند.

العبد محمد علی قورخانچی صولت نظام. شهر جمادی الثانیه سنهٔ ۱۳۲۱.

در ترکیب و معنی جغرافیا

فضلا و دانشمندان فرنگ، جغرافیا را مرکب از دو کلمهٔ یونانی نوشته‌اند که یکی «ژه‌او» به معنی زمین و دیگری «گرافیک» [به معنی] شرح است. اعراب او را معّرب کرده و جغرافیا نامیده‌اند و برحسب زمان به سه قسم منقسم نموداند، یکی «جغرافیای قدیم» و دیگری «جغرافیای جدید» و دیگری «[جغرافیای] هندسی و نجومی».

جغرافیای قدیم مشتمل برشروحیست که از احوال دنیای یونانیان و رومیان بیان کرده‌اند و جغرافیای جدید مشتمل است بر تفاصیلی که اکنون از صفحهٔ زمین و ممالک و مسالک وقوانین و قواعد و مذاهب و نفوس و محصولات هرجابیان می کند. و جغرافیای هندسی بیان می کند کیفیت زمین را به حسب اصول و قواعد هندسی؛ و او شامل است بر علامات و رسم طرق و معابر و پیچ و خم و مجرای انهار و رسم جبال و غیره. وجغرافیای نجومی بیان می کند کیفیت زمین را به حسب اصول و قوانین نجومی؛ و فایدهٔ بزرگ او شاملست بر نشان دادن ولایات در همان قاعده که بالفعل در زمین موجوداند.

وجه تسمیهٔ استرآباد

در تاریخ طبرستان[۱۴] درضمن بنای گرگان مسطور است که، بنای استرآباد را گرگین میلاد نموده؛ به این معنی که گرگین میلاد به نحوی که در شاهنامه فردوسی علیه‌الرحمه به نظم آورده، در سفری که به همراهی بیژن به ارمنیه به کشتن گرازان رفت و از بیژن شجاعت‌های فوق‌العاده دید، بر او رشک برده، او را به غدر و مکر در بند مهر منیژه دختر افراسیاب وبالمآل به چنگ افراسیاب انداخت. و بیژن در چاهی محبوس افراسیاب شده، گرگین میلاد به ایران مراجعت کرده، دروغی چنددر فقدان بیژن بهم بیاراست. ولی مطلب معلوم شده، کیخسرو او را محبوس کرد. و پس از چندی رستم او را شفاعت نموده، مستخلص شد. ولی از گیو و گودرز همواره جهت این غدر خائف بود. و در تاریخ طبرستان می نگارد که، ری به تصرف گرگین میلاد بود و زمستان قشلاق او در کرج رود. و تپه‌ای که درآنجا است، اثر عمارت اوست. و ییلاق او در لار بودی و به سبب غدر مزبور در قید کیخسرو بود. و گیو در قم و گودرز در اصفهان وطن داشت. و گرگین درآن قرب جوار نمی توانست زیست، لهذا پس از استخلاص از قید کیخسرو، درخواست

نموده به گرگان آمده و آن شهر را بنیاد نهاد.

مساحت گرگان چهار فرسخ و موطن مرزبانان طبرستان بود. گرگین میلاد را در گرگان مقام میّسر نشد، لهذا آن شهر را خراب و در موضع معروف به «غراق استران» استرآباد را بنا کرد و این شهری که الآن هست ساخت. و تا امروز که سنهٔ ۱۳۲۱ هجریست، وضع آبادی و جمعیت او از قراریست که شرح داده شده. و امروز از بلاد معظمه ایران و سرحدّ روس است. بندر گز واقع در ساحل بحر خزر و بهترین بنادر این دریا است.

بنای این شهر، قدیم و لفظش مرکب است از دو کلمهٔ «استر» و«آباد». استر مخفف استاره که به معنی کواکب و آباد به معنی عمارتست. صاحب تقویم البلدان[15] نقل کرده که این شهر را استارآباد هم گویند. و [آنچه] صاحب مرآت البلدان می نگارد، مؤید این قول است. و استارباد همان مخفف استاره‌آباد است. در زمان زردشت که عجم احرام مضئیه را مظاهر انوار قدسیه می شمرده‌اند، و کواکب را زاید الوصف معظم می گرفته‌اند، این شهر را بنا کرده و به این اسم موسوم نموده‌اند؛ چنانچه منوچهری می گوید:

تاطرب ومطرب است، مشرق وتامغرب است تایمن و یثرب است، آمل واستارباد

نیز مهلبی[16] گفته، استرآباد بلده‌ایست از بلاد مازندران. یاقوت در مشترک[17] گفته، استر اسم شخص بوده وآباد به معنی عمارتست. و یمکن، بهمن معروف به اردشیر دراز دست،[18] استر را که برادرزادهٔ مردخای یهودی و دختری صاحب جمال بود، چون به حبالهٔ نکاح خود درآورد، یهود را آزادی داده و این شهر را بنا کرده و به اسم زوجه و معشوقهٔ خود نامیده باشد. ویحتمل این اتفاق در بنای استره رو داده باشد. استر و مردخای از طایفهٔ یهود بوده؛ در زمان یکی از بخت النصرها این ها را به بابل آورده‌اند. اردشیر استر را به زنی گرفته و نهایت به او مایل بود.

بالجمله به عقیدهٔ بعضی از فرنگان، امیر تیمور گورکان این شهر را فتح و قتل عام کرد. یونانیان این شهر را هیرکانیا نامیده‌اند.[19]

و مرحوم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در سال هزار و دویست و نود و چهار که ملقب به صنیع الدوله وزیر انطباعات و تألیفات بوده‌اند، در کتاب مرآت البلدان که از تألیفات خودشانست چنین ضبط کرده‌اند که، استرآباد شهر بزرگ مشهوریست از اعمال طبرستان، میانهٔ ساری و گرگان از اقلیم پنجم. طول آن ۷۹ درجه و پنجاه دقیقه و عرض آن ۳۸ درجه و سه ربع. جمع کثیری از کبار رجال اهل علم از هرفنی منسوب به این شهرند. و به روایت این بنا، خاک نشابور را که از نواحی خراسان است نیز به این اسم می نامیدند.[20]

و رفائیل صاحب که یکی از سیّاحان انگلیس است، در سنهٔ ۱۲۶۷ به سیاحت آن صفحات رفته، چنین می نگارد، استرآباد طول شرقیش ۵۱ درجه و سی و پنج دقیقه و عرض شمالیش ۳۶ درجه و چهل و چهار دقیقه. بنایش در کنار بحر خزر واقعست و لنگرگاه خوبی است. بیع و شری و تجارتش قابل و موفور، و سودونفعش مشهور، و اراضیش مزروع و مثمر، و خلقش چهل و پنج هزار نفر است.

شرافتی که مخصوص این شهر است و بر سایر بلاد آن را ترجیح و تقدیم می دهند، این است که موطن شریف سلاطین و خوانین عظیم الاقتدار قاجار است. چون مرحوم محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان، اصل و نسب ایل جلیل قاجار را جمع و تألیفات هر یک از مورخین را نگاشته‌اند، لهذا این بنده خلاصه نموده و حاصل مطلب را عیناً در این جغرافیای مختصر می نگارد.

ابوالمعالی عبدالرزاق بیگ در تاریخ مآثر سلطانی نگاشته، در میان اتراک قاجار سه طایفه بوده، یکی از سلدوس[۲۱] و یکی از تنگقوت و دیگری از جلایر. آن که از سلدوس بوده به ایران نیامدهٔ. و آن که از تنگقوت است، معدودی است که جزو طایفهٔ مغول است. ایل جلیل قاجار از اجلّهٔ اتراک جلایر و صاحب دولت و از کنار رود جیحون تا حدود ری در زیر حکم سرتاق پدر قاجار بوده؛ و او به فرمان اباقاآن به اتابکی ارغون معّزز، و ارغون تربیت یافتهٔ اوست.

سر تاق اول پسر سابا و قاجار پسر سرتاق نویان است. و مملکت مختصه به سرتاق، از قزل‌آغاج مغان تا حدود نیشابور بوده و دارالملک او گرگان، و نسلش در گرگان و استرآباد زیاد شد. و در عهد غازان محمودخان و نیز سابق، از هزارهٔ خاص از تومان تایجو. بعد از آن که غازان پسر تایجو را به یاسا رسانید، تومان تایجو را به قاجار مفوّض کرده، قاجار نهایت اعتبار را بهم رسانید و ولایت پدرش نیز در دست او بود.

وِ در قدیم فرزندان جلایر را کویانک می گفتند و این لغت ختائی و به معنی خان بزرگ و پادشاه است؛ و میسرهٔ لشکر چنگیزخان را ایشان داشته‌اند و در رشادت و مملکت گیری نهایت مشهور بوده‌اند. و در عهد منکوقاآن، منکسار نویان از جلایر، امیر دیوانخانه بوده. و آروق وبوقا[۲۲] پسران کلای با هلاکوخان به ایران آمدند و ملازم اباقاخان بودند و به تربیت اباقاخان، امیر بزرگ شدند. و سرتاق نویان پسر سابانویان که در زمان طفولیت ارغون‌خان،در خراسان و مازندران امیرالامرآ بود، پسری داشته قاجار نام. نسل قاجار از اوست و ابتدای توالد و تناسل این سلسلهٔ علیه در مازندران و استرآباد و خراسان، از فرزندان قاجار شده؛ و در هر عهدی مصدر جلایل امور فرمانفرمائی و سرداری و سپهسالاری و سرحد داری بوده‌اند.

و چون نوبت سلطنت صفویه شد، شاه عباس ماضی از کثرت و حدّت آن جماعت خائف گردید، ایشان را منشعب و هر یک شعبه را در صقعی از اصقاع ممالک مسکن داد.

مرحوم علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم در اکسیرالتواریخ چنین نگاشته‌اند، به قولی، اصل قاجار از ایلات ترکمانست؛ ولی به عقیدهٔ اکثر مورخین، این طایفه از طوایف ترک و ترکستان می باشند. در تسمیهٔ ایشان به این اسم، خلافست. قومی گویند، قاجار از نژاد قراچار نویان پدر چهارم امیر تیمور صاحب قران‌اند. و قراچار نویان در عهد چنگیزخان و منکوقاآن منصب امیرالامرائی داشته. چون در اتراک رسم است طوایف را به اسم بزرگان آن منصوب می نمایند، چنان که سلاجقه به اسم سلجوق‌بیگ مشهور شدند و نظایر این بسیار است، این طایفه به قراچار مشهور گشتند و از کثرت استعمال قراچار قاجار شد. طایفهٔ دیگر گویند، در نواحی ترکستان

قصبه‌ای بود موسوم به ترکستان؛[۲۳] این ایل جلیل در آن آبادی سکنا داشتند. و پنج برادر بودند که در آن قوم رتبهٔ سالاری داشتند و بزرگ آن پنج نفر، قاجار خان بود؛ به این واسطه موسوم به این اسم شدند.

چون هلاکوخان مغول به حکم برادر خود منکوقاآن، مأمور به قلع قلاع ملاحده شد، این طایفه با او همراه و از جانب او مأمور به سرحدات شدند. پس از سلطنت مغول که امیر تیمور گورکانی استقلال یافت، آنگاه که بر مملکت روم غلبه کرد، نظر به قرابت و ایلیّت، این طایفهٔ جلیله را خواست به ماوراءالنهر که موطن اصلی ایشان بود روانه نماید؛ چون انسی به آن مکان داشتند مایل نبودند. ولی بعضی کرهاً از جیحون عبور کردند و جمعی در ارّان و حدود گنجه و بردع ساکن شدند. چون دولت گورکانی زوال یافت و ممـــالک ایـــران به سوانح سلاطین آق‌قوینلو که به عقیدهٔ بعضی از همین سلسله بوده‌اند، و قراقوینلو و اوزبکیّه دچار[۲۴] شدند، بعدها بساط سلطنت صفویه گسترده شد؛ امیر پیر محمدخان با چند تن از بزرگان این طایفهٔ علیه به شاه اسماعیل صفوی کمک و امداد خدمت نمودند.

در عهد شاه عباس ماضی، شاهوردی‌خان قاجار و محمدخان زیاد اوغلی و شاهقلی‌خان قارجارجدّاعلای این شاهنشاه معدلت شعار و جمعی دیگر از بزرگان این طایفهٔ علیه، مأمور به محاصرهٔ گنجه و قراباغ شدند و نهایت شجاعت در این سفر از ایشان به عرصهٔ ظهور رسید. و گنجه را محمدخان زیاد اوغلی فتح نموده، چنانچه در تاریخ این فتح یکی از شعرای آن عهد گفته است، «تاریخ فتح گنجه، کلید شماخی است.»[۲۵] شاه‌عباس از این سلسلهٔ علیه و اتفاق ایشان متوهم گردیده و محض تفرقه، بعضی از ایل جلیل را به دفع ترکمان صاین خانی به قلعهٔ مبارک آباد استرآباد[۲۶] فرستاد و برخی را به مرو شاهجان خراسان و آن سرحدات روانه نمود. ولی شاهقلی خان به محل اقامت خود متوقف بود و تمکین جلایر ننموده، اما سالی یک مرتبه به استرآباد آمده، به همراهی لشکر استرآبادی با ترکمانیهٔ صاین خانی کارزار می‌نمود و ایشان را قتل می کرد و نصرت او را بود. حاکم استرآباد از این معنی خرسند[۲۷] و مایل به توقف آن سردار زورمند به استرآباد بود، و تکلیف سرداری عسکر آن حدود را به آن دلیر ارجمند می‌نمود و او ابا می کرد؛ تاسفری شیفتهٔ جمیله‌ای استرآبادی شده، حصول وصال او مایهٔ وصول و فوز حاکم استرآباد به مطلوب گردید. از آن وقت، این شهر به شرافت توطن این ایل جلیل، سمت امتیاز و برتری بر سایر بلدان ممالک محروسه یافت.

مرحوم حاجی معتمدالدوله در کتاب جام جم، شرح این مطلب را راجع به کتاب شمایل خاقان که از مصنفات مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام است نموده. و مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت البلدان، چنین ضبط کرده‌اند. قائم‌مقام مرحوم و بسیاری از مورخین، این ایل جلیل را به خانان مشرق زمین یعنی ترکستان منتسب دانسته‌اند؛ یعنی صریح گویند از احفاد چنگیزخان‌اند. و برخی گویند باچنگیزخان هم طایفه بوده‌اند؛ بالجمله نواب معظم‌الیه[۲۸] نگاشته‌اند که، این سلسله از گنجه به استرآباد آمده‌اند. و اول کسی که از گنجه به استرآباد آمـــد، شاهقلی خان بود؛ و این در

اواخر دولت شاه سلیمان صفوی اتفاق افتاد. و از شاهقلی خان دو پسر بوجو[د] آمد؛ یکی نواب فتحعلی خان که جدّ سلاطین قاجار است، و دیگری فضلعلی آقا که جدّ خوانین کبار است. و پس از ارتحال شاهقلی خان، پسر بزرگ او فتحعلی خان رئیس قوم و بزرگ طایفه گشت؛ و در فتنهٔ افغان، هزار نفر سوار از اعیان قاجار یه به اعانت شاه سلطان حسین برد و در اصفهان به شاه سلطان حسین پیوست. و زحمات او به جهت آن که او را نزد شاه سلطان حسین متهم نمودند که خود مدعی سلطنت است، مجهول ماند. و ملاباشی و حکیم‌باشی که در قلب شاه رسوخ داشتند، پیوسته از او سعایت کرده می گفتند، افغان دشمن خارجی و غریب است، می‌توان چارهٔ او نمود؛ ولی به فتحعلی خان که هزار سوار از خود دارد و بی اذن به اصفهان آمده، اطمینان حاصل نمی‌توان کرد. شاه ساده‌لوح را این کلمات واهـــی مقبول افتاده، شمشیر جهانگشا را به او عنایت کرده، اذن انصراف داد. و آن شمشیر جهانگشا در سلسلهٔ قاجار یه به شگون ومیمنت معروف است.

القصه؛ رفتن چنان لشکر را افغان از نتایج اقبال خود دانستند، والحق چنان بود. وآخرالامر نواب فتحعلی خان باز از صدق نیت خود [و] اخلاصی که به صفو یه داشت، وقتی که شاه طهماسب ثانی به تهران آمد، به خدمت او شتافت و خدمت‌ها کرد و به همراهی او به خراسان رفت..و در خراسان وجود او را نادرشاه مخل کار خود می دانست و در نزد شاه طهماسب وسوسه کرد و از آن ملواح، حکم به قتل او صادر و درچهاردهم صفر سنهٔ ۱۱۳۹ هجری، در دور مشهد مقدس به دست مهدی بیگ نامی، به تحر یک نادرشاه و اجازهٔ شاه طهماسب، به درجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید و در مزار فایض الانوار خواجه ر بیع، در سن چهل و دو سالگی مدفون گردید.

مرحوم اعتمادالسلطنه می نو یسد، مطابق نگارش مرحوم وز یر علوم اعتضاد السلطنه و بعضی از مورخین دیگر، بعد از ارتحال شاهقلی خان، سه پسر از او عرصهٔ این مملکت را مز یّن داشتند؛ اول فضلعلی بیگ، دو یم نواب فتحعلی خان، سوم مهرعلی بیگ. بعد از رحلت شاهقلی خان، حاکم استرآباد بامیرزا احمد قزو ینی با بعضی منافقین قاجار اتفاق کرده، غفلتاً این هرسه را گرفتند. نواب فتحعلی خان که در رشادت از آن دو پیش بود، از حبس فرار کرده، به میان ترکمانیهٔ یموت رفت. آن دو برادر مقتول طایفهٔ آشاقه‌باش شدند و ایل ترکمانیه، خاصه یموت، کمر خدمت نواب فتحعلی خان را برمیان بستند و پس از چندی نواب طاب ثراه با مدد ترکمانیهٔ مسطوره، قلعهٔ مبارک‌آباد استرآباد را متصرف شد و کشندگان برادر را به قصاص کشت و آن حدود را منظم کرد؛ تا وقتی که شاه سلطان حسین در اصفهان محصور محمود غلیجائی افغان گردید. در این حال، نواب فتحعلی خان نظر به رعایت مودّت و حقوق آن خاندان، با لشکری جرّار به اصفهان آمده با افاغنه گرم کارزار شده، برخی را دستگیر و زمره‌ای را مقتول نمود. نزدیکان شاه سلطان حسین آن شاه را خائف نمود، آن شاه ساده‌لوح عذر نواب معظم را بخواست و آن بزرگوار به استرآباد روان، و افغان برشاه سلطان حسین غالب آمده او را مقتول نمودند؛ و جور افاغنه عام و بعد از تصرف اصفهان و قم و کاشان، به ری آمده بنای تعدی را نهادند. اهالی ری ملجائی جز نواب فتحعلی خان ندیده، به استعانتش تمسّک جستند. آن بزرگوار با لشکر جرّار بر سر این طایفه آمده، ایشان را مخذول کرد. و

معروض او شد که شاه طهماسب ابن شاه سلطان حسین که قبل از استیلای افغان برای طلب امداد به آذربایجان رفته بود، اینک حکمرانی گیلان می نماید. نواب فتحعلی خان به ملاقات او نهضت فرموده، بین راه مسموع گردید که شاه طهماسب از نواب معظم الیه آزرده است که چرا درست به قلع افاغنه نپرداخته، و خیال مخاصمت دارد. نواب طاب ثراه عطف عنان به جانب استرآباد کرد. شاه طهماسب به محاربهٔ نواب مستطاب شامخ الالقاب شتافت و در حدود اشرف، جنگ در گرفت و شاه طهماسب در میان قتال دستگیر شده و او را نزد نصفت انتساب آوردند. معظم الیه او را معزز و مکرّم داشته، تاج سلطنت بر سرش نهاده و لوازم پادشاهی او را به او داد. و بارها با افاغنه جنگ و غلبه کرد. و نظر به این زحمات، شاه طهماسب نواب مستطاب را امیرالامراء لقب داد. و دولت شاه طهماسب اندک قوام گرفت و با امنای دولت به تسخیر ارض اقدس شتافت. در این حال، نادرشاه افشار که از افشاریه و ساکن قصبهٔ ابیورد [بود و] اندک مرتبتی درآن حدود حاصل کرده بود، به خدمت شاه طهماسب رسید. چون نواب فتحعلی خان به اصابت رأی احوال را دیگرگون دید، به خیال انصراف به استرآباد افتاد؛ به عنوان این که درحوت مراجعت می نمایم، اجازه می طلبید. و نادرشاه و سایر اعیان از رشک و حسدی که برشهامت آن بزرگوار داشتند، قبل از انصراف، بدست مهدی نامی روح پاکش را به ملکوت اعلی گسیل نمودند. ولی از قراری که در تاریخ جهانگشای نادری مسطور است، خود شاه طهماسب راضی به این امر نبوده؛ چنان که در وقتی که در قتل نواب شهید سعید، نادرشاه با شاه طهماسب سخن می راند، جوابی که شاه طهماسب داد—عین عبارت میرزا مهدی خان صاحب جهانگشا—این است که، قتل وی بارسم انصاف منافی است، همان حبس و قید او را کافی است. برخی هم بر اینند که خود شاه طهماسب اجازه داد.

از آن بزرگوار دو پسر نامدار زینت بخش عالم بود، سلطان محمد حسن شاه و محمد حسین خان. در روضة الصفای ناصری که از مصنفات مرحوم رضا قلی خان امیرالشعرا متخلص به هدایت است، مسطور است که، در سنهٔ ۱۰۲۰ که شاه عباس به مازندران و استرآباد سفر کرد، قلعهٔ مبارک آباد را در گرگان جلوی ترکمانیه بساخت و ایل جلیل را در آنجا مقام داد. و قلعهٔ مزبوره چندان گنجایش نداشت و کوچک بود. ایل نبیل از قلعه خارج شده، در دو سمت قلعه منزل نمودند. آن هائی که در طرف بالای قلعه بودند، به یخاری باش مشهور و آن هائی که در طرف پائین قلعه بودند، به اشاقه باش معروف گشتند.

بالجمله بعد از شهادت نواب فتحعلی خان طاب ثراه، به جهت کینه ای که با این ایل جلیل داشت،[۲۹] پست پاترین مخلوق[۳۰] را حاکم استرآباد ساخت. و او زمان بیگ پسر محمد حسین خان بود که به حکم رضاقلی میرزا پسر نادرشاه، شاه طهماسب را شهید نموده بود. و غرض نادر از این حکومت، صدمه رسانیدن به اولاد سلطان شهید بود. و در سنوح این حوادث، خان جلیل الشأن محمد حسن خان پسر نواب فتحعلی خان توقف خود را در استرآباد مصلحت ندیده، به دشت ترکمان نهضت فرما گردید. و درآنجا قشونی از دولتخواهان حقیقی جمع فرموده، اغلب ولایات ایران را بعد از فوت نادرشاه مسخّر فرمود. و این که حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذر، [در] تذکرهٔ

موسوم به آتشکده، در آخر کار نادر و شورش ولایات نوشته «قاجاریهٔ استرآباد نیز بنای سرکشی گذاردند» اشاره به مقدمهٔ این مطلب است.

بالجمله وقتی که احمدخان ابدالی به تسخیر مازندران و بعضی بلاد که به شرف تبعیّت خان والاشأن مشّرف افتاده بودند، به این حدود لشکر کشید، نواب عظیم‌الشأن محمد حسن خان متوجه دفع او گشته، منهزم و همراهان او را شکستی فاحش داد. و در سنوخ این غائله، کریم‌خان زند راموقع بدست آمده، فارس را تصاحب نمود. نواب مستطاب مبرور بعد از هزیمت دادن قشون احمدخان ابدالی و آزادخان افغان، از استرآباد و مازندران و آذربایجان تجهیز لشکری نموده، به قصد کریم‌خان حرکت فرمودند. و او را از اصفهان دوانده، در قلعهٔ شیراز محصور و متحصن کردند. و هشت هزار نفر ساخلوی در اصفهان گذاردند و در سنهٔ ۱۱۷۱ هجری، باسی هزار نفر سوار رو به شیراز نهادند؛ و محـــاصـــرهٔ مذکور اتفاق افتاده، مدت آن بطول انجامید. بعضی از اقوام آن شهر یار به وعده‌های دلفریب کریم‌خان، دست از صدق خدمت برداشته، بنای تفتین را در میان سرداران آن سلطان نهاده و قشون به آن آراستگی به واسطهٔ فساد مفسدین، متفرق گردیدند. و شیخ علی خان از جانب کریم‌خان تا مازندران این قشون را تعاقب و جمعی از دوستان آن سلطان را دستگیر و خود سلطان محمدشاه بدست سبزعلی بیگ نابکار، شهید گردید.

فرزند ارجمندش آقا محمدخان قصد شیراز نموده، تا فوت کریم‌خان آنجا اقامت داشت. و کریم‌خان ظاهراً نهایت احترام از نواب معظم الیه منظور می داشت، و در اغلب امور دولتی با آن یگانه دانشمند مشورت می کرد و رأی صائبه او را پیشنهاد و سرمشق حرکت و سکون خود نموده، بکار می بست و فواید می برد.

و در آن زمان در استرآباد اغتشاشی حاصل وخبر این اغتشاش به کریم‌خان رسید؛ و کریم‌خان انتظام آن حدود را به عهدهٔ حضرت آقا محمدخان موکول و فرمان و خلعتی او را فرستاده، به حضور طلبید. همین که آقامحمدخان به حضور آمد، میرزا جعفر وزیر کریم‌خان که از این فقره بی خبر بود، در رسید و مسئله را پرسیده، همین که آگاه شد رو به حضرت آقامحمدخان نموده و گفت، رفتی رفتی که دیگرت کی بینم!

کریم‌خان از این سخن به‌خیال افتاده، جویای حقیقت شد. میرزا جعفر اظهار داشت که، رفتن آقامحمدخان همان و پادشاه شدن همان. لهذا آن خلعت و فرمان را پس گرفتند.

آورده‌اند که بعد از فوت کریم‌خان و پادشاه شدن آقامحمدخان، میرزا جعفررا به حضور آن شاه جلالت دستگاه آوردند. شاه فرمود، میزا جعفر! اگرچه چند سال سلطنت مرا عقب انداختی، ولی به ولینعمت خود خیانت نکردی و راست گفتی؛ به تو اذیت نمی رسانم. اما در این ممالک اقامت مکن، مبادا وقتی از زحمت چندین ساله یاد کنم و برمن گران آید و قصد تو کنم.

در اوقات سلطنت کریم‌خان، حسین‌قلی خان که معروف به جهانسوز شاه که والد ماجد خاقان کشورستان فتحعلی شاه قاجار نورالله مضجعه و برادر صلبی و بطنی آقامحمدخان بود، در مازندران و دامغان حکمرانی می کرد و با لشکر کریم‌خان مصاف می داد و در یکی از غزوات

شربت شهادت نوشید. و هفت برادر دیگر جز جهانسوز شاه، حضرت آقامحمدخان داشتند که در خردسالی[۳۱] در گذشته اند؛ جعفر قلی خان، مصطفی قلی خان، علی قلی خان، مهدی قلی خان، عباس قلی خان، رضا قلی خان، مرتضی قلی خان.

خاقان صاحبقران در سنهٔ هزار و صد و هشتاد در دامغان در عمارت معروف به مولودخانه، به تولد مبارک عالم را مزین فرموده؛ پس از فوت والد ماجدشان جهانسوز شاه، با اهل بیت آن مرحوم به فارس نزد حضرت آقامحمدخان رفتند. بالجمله آقا محمدخان پس از فوت کریم خان، از شیراز معجلاً به اصفهان و از اصفهان به ری انتهاض فرموده و در قریهٔ جمال‌آباد ورامین با رؤسای یخاری‌باش و اشاقه‌باش عهد و میثاق مؤکد نمودند که سلطنت از طایفهٔ اشاقه‌باش و وزارت و سرداری یخاری‌باش را باشد؛ و به استرآباد تشریف‌فرما شدند و بر سریر شهریاری جلوس فرمودند. و چند سال با بقیة السیف زندیه مصاف دادند؛ ممالک محروسه را مصفّی از شوایب و مهد امنیّت و معدلت نموده، و تخمیناً از هزار و دویست هجری، دارالخلافهٔ ناصره پایتخت و مقر سلطنت سلاطین با تاج و نگین قاجاریه شد.

کریم‌خان زند در سه‌شنبه سیزدهم صفر هزار و صد و نود و سه، در شیراز وفات کرد و حضرت آقامحمدخان هفت روزه از شیراز به حضرت عبدالعظیم وارد شدند؛ چهارشنبه ۲۱ که نوروز سلطانی بود، در حوالی تهران جلوس فرمودند و هجده سال و دو ماه مدت سلطنتشان بود. در شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجة الحرام هزار و دویست و یازده، در قلعهٔ شوشی بدست صادق نام فراش خلوت شهید شدند، و جسد مبارکشان را درقلعهٔ شوشی به امانت گذاردند.

صاحب منتظم ناصری چنین ضبط کرده‌اند، پس از جلوس اعلیحضرت خاقان کشورستان برتخت خاقانی وا ریکهٔ سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۲، جسین قلی خان عزالدینلوی قاجار به حمل نعش شاه شهید سعید نورالله مضجعه که در شوشی امانت گذارده شده بود، مأمور گردیده، جسد مطّهر آن شهریار عظیم الاقتدار را به دارالخلافه آوردند. هنگام‌ورود، حضرت خاقان و جمیع شاهزادگان و امرا و اعیان و علما و معارف، با لباس سیاه تا یک منزلی دارالخلافه نعش او را استقبال کردند و درحضرت‌عبدالعظیم علیه السلام امانت گذاشتند و شرایط فاتحه خوانی و خیرات و مبرات کامل بعمل آمد. بعد از آن، به همراهی محمد علی خان قوانلوی قاجار و ابراهیم‌خان عزالدینلو و ملامصطفی قمشه و میرزا موسی منجم‌باشی گیلانی وجمعی قراء و سایر لوازم و تهیهٔ تمام، آن نعش شریف را به طرف عتبات عرش درجات حرکت دادند؛ روز ۲۳ شهر رجب ۱۳۱۲، در نجف اشرف در محل خاصی مدفون شدند. تولدشان در استرآباد، روز یک شنبه بیست و هفتم محرم هزار و صد و پنجاه و پنج اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشته بود. انتهی.

مرحوم مغفور شاهزاده حاجی معتمدالدوله در کتاب جام جم فرموده‌اند که، در شوال المکّرم هزار و دویست و ده هجری، حضرت آقا محمدشاه به‌سمت استرآباد و گرگان روان شدند؛ طوایف ترکمان را تاخت و تاز کرده، از دهنهٔ قراستیخ به خراسان روان گردیدند. کل سران خراسان به تلثیم عتبهٔ همایون او شتافتند. و شاهرخ شاه اعمی را جناب میرزا مهدی مشهدی به حضور آورد.

و در خراسان تشریف داشتند، که خبر قزل اباغ و فتنهٔ گرجستان به سمع شریف ایشان رسید؛ دفع و رفع آن طایفه را اهم دانسته، مراجعت کردند. و فصل زمستان در تهران به تهیهٔ لشکر پرداخته، در اواسط ذیقعدة‌الحرام هزار و دویست [و] یازده هجری، به جانب گرجستان رایات همایون به حرکت آمد. پس از فتح آن حدود، در قلعهٔ شوشی در شب بیست و یکم شهر ذیحجة‌الحرام سنهٔ ۱۲۱۱ هجری بدست صادق نام فراش خلوت شهید شدند؛ و لفظ «تاریخ» تاریخ اوست. و حاکم قراباغ، ابراهیم‌خان جوانشیر که از اکابر آن ولایت است، از شدت یأس آن‌پادشاه روگردان شده و پس از شهادت ایشان، خاقان مغفور عنایت کرده وحشت اورابه راحت و اطمینان مبدل ساختند، و صبیهٔ او را به عقد ازدواج خود درآوردند. القصه، ولادت آن پادشاه قهّار در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم‌الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج در قصبهٔ استرآباد اتفاق افتاد و از عمرشان پنجاه و شش سال گذشته بود. انتهی.

نگارنده عرض می کند، همان قصبهٔ استرآباد از اقبال بی زوال این اعلیحضرت اقدس شهریار و مسند آرای اورنگ کیان، فخر سلاطین باستان، منبع عدل و امان، وارث ملک سلیمان، خسرو دریا دل گردون احتشام، داور خورشید چتر بهرام انتقام، حامی بلاد اسلام، حافظ ملت احمدی، مظفردین محمدی، صاحب اورنگ و سریر، خسرو بی نظیر، ظلّ‌اللّه فی الارض، السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان مظفرالدین شاه قاجار لازالت مدّظلّه العالی الی یوم القرار، بحمداللّه که مأمول از تنگنای اندیشه و گمان، به ساحت تحریر و بیان آمده و امروز از بلاد معظم ایران محسوب می شود. امید است عزم راسخ این دستور معظم بافرّ و شأن و بوذرجمهر دوران اعنی حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم امنع اعظم والا، شاهزادهٔ آزادهٔ بی همال ملک خصال، عین‌الدوله صدراعظم مملکت ایران روحی فداه که به نهایت برای ترقی و پیشرفت امور سیاسی این مملکت و مهام جلیلهٔ دولتی وملتی و تنقیح دوائر علمی مجاهدت شخصی دارند و با پادشاه دل‌آگاه در حفظ بیضهٔ اسلام و ترقی مملکت و حفظ ناموس و برقراری امور تمدن و استواری بنیان انسانیّت و اساس مدنیّت یکدلند، آن سرزمین بیشتر از پیش ترقی کند.

در سنهٔ هزار و سیصد و بیست و یک که امر ایالت و فرمانفرمائی مملکت استرآباد به کف کفایت حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا، شاهزاده سیف‌الدوله روحی فداه موکول بود، این چـاکررا از وزارت جلیلهٔ جنگ برای مستخدمی قشون استرآباد و سمت آجودان باشیگری آنجـا خواستند. وزارت جلیلهٔ جنگ این چاکر را مأمور فرموده، پس از ورود به استرآباد، به عتبه بوسی آستان مبارک آن ایالت مفتخر و چاکر را مخلّع و به رتبهٔ نایب الایالگی سربلندم فرمودند. یک سال تمام، امورات آن ولایت راجع به چاکر و بحمداللّه تعالی هرخدمتی که رجوع فرمودند، از عهده برآمده؛ دو ماهه مرخصی گرفته به دارالخلافه آمده، مجدداً احضار فرمودند و داروغگی عمل گوکلان را به افتخار چاکر خواستند. حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد افخم اعظم والا، آقای سپهسالار اعظم[۳۲] روحی فداه فرمان چاکر را صادر و اجازه فرمودند مجدداً به

استرآباد رود. لهذا به استرآباد رفته، پس از ورود، ایالت کبری تمام خوانین گوکلان را احضار، دستورالعمل و تکالیف لازمه را فرمودند و امر حکومت آنجا را به چاکر مرجوع و مخلّع، و تمام خوانین گوکلان هم به خلاع فاخره سربلند شده، از راه صحرا به سمت گوکلان رفته و مأموریت خود را به اندازه‌ای که پیشرفت داشته انجام داده و ممیّزی و تعداد نفوس وتوضیح مراتع و مزارع هرطایفه و قرار آسایش مواشی و حدود و سامان هر طایفه را مشخص کرد. و به تعلیمات نظامی سوار گوکلانی پرداخته و هیأت آن‌ها را به شکل جکیت‌خوه و نظام قزاق مرتب نموده، متفقاً بــه گنبد قابوس وارد؛ چند روزی در گنبد توقف کرده، امورات سوار را منظم و آن‌ها را عودت به گوکلان داده و خود از راه صحرا وارد استرآباد شده، به ترتیب این جغرافیا پرداخته و به «نخبهٔ سیفیّه» موسوم ساخت. امید از مکارم اخلاق بزرگان آن که، این اوراق نامقبول را به نظر دیده، قبول و چشم از معایب و فضاحت و عدم فصاحت آن پوشیده دارند.

شــهر استرآباد

شهر استرآباد پانزده هزار سکنه دارد ودرروی نقطه‌ای واقعست که درنزدیکی راه‌های خزر است، ازایران و توران. طول شرقی آنجا ۳٦ درجه و سی‌پنج دقیقه و عرض شمالیش سی و شش درجه و چهل و چهار دقیقه. شهری حصین و در قدیم موطن و موقف ایل جلیل قاجار و وقتی دارالامارهٔ رؤسای آن سلسلهٔ جلیله بوده. میدان توپخانهٔ جدید عالی‌قاپو و دیوانخانهٔ مطوّلی که شباهت تام به دیوانخانهٔ تخت مرمر دارالخلافه دارد که در زمان شاهنشاه سعید شهید آقا محمدخان نورالله مرقده در سال هزار و دویست و شش بنا نهاده شده است. اراضی او مثمروحاصلخیزو دشت‌ها مانند محیطی از سبزه؛ کوه‌ها و تپه‌های نزدیک شهر مستورند از جنگل‌های انبوه. هوایش رطوبی؛ در فصل تابستان هوا قسمی متعفن و سوزانست که واقعاً حالت کوره یا گرمخانه دارد. پشه‌های گزنده و مگس‌های زنندهٔ استرآباد معروفست.

دو رشته قنات درخارج شهراست که آبش داخل شهر شده و مردم مشروب می‌شوند؛ یکی آب سرخواجه که معروف به چهل دختر است، و دیگری رشته قناتی است که ازوسط شهر می‌آید و متعلق به محلهٔ سرچشمه و غیره است. آب رودخانه‌ای هم از سمت زیارت خسرو می‌آید و از طرف دروازهٔ بسطام داخل شهر می‌شود، و این آب موقوفهٔ شرب اهالی استرآباد است.[۳۳]

جهت ناسلامتی میاه

در فصل تابستان آشامیدن این آب‌ها به واسطهٔ این که به شلتوکزارها می اندازند و آن‌ها را مشروب نموده، بعد به مجرای شهر می افتد، چندان صورت سلامتی ندارد؛ و مخصوصاً به اهل اردوی نظامی و مأمورین متوقف ارگ دولتی، با آن گرمای فوق‌الطاقه، نهایت سخت می گذشت. حکمران استرآباد و یموت و گوکلان دامت شوکته از کیسهٔ فتوت خودشان، آب انباری بزرگ و عمیق در سمت غربی میدان توپخانه ساخته‌اند که مأمورین دولتی و متوقفین اردو آسوده باشند. سبکتر و سلامت‌تر [از] این میاه، آب سرخواجه است که مشهور است.

اراضی آنجا بقدری قابل و حاصلخیز است که هرچه بکارند، خوب عمل می آید؛ ولی محصول کلی ولایتی، جو و شلتوک و پنبه و کنجد و گندم است. وازهرقبیل مرکبات درخانه‌ها کاشته‌اند که نهایت امتیاز دارد. و نیشکر هم خوب عمل می آید.

در جنگل‌های استرآباد چوب‌های گردوی قوی و یک نوع چوب سرخی که معروف به سرخه است، زیاد است که برای مبل نهایت امتیاز را دارد. یک نوع درختی است موسوم به خُرمان دُو، در بعضی جنگل‌های استرآباد است؛ میوه می دهد و آن میوه شیرین است که از او شیره می‌پزند و می خورند. و درخت شمشاد و آزاد هم یافت می شود.

محیط شهر استرآباد

محیط شهر استرآباد سابقـــاً دارای برج و باروئی محکم و خندقی عمیق بوده که رفته رفته برج و باروها در بعضی جاها خراب و خندق‌ها منهدم و آثار قدمتش معلوم است.[۳۴] چهار دروازهٔ خراب دارد؛ دروازهٔ پشت‌بسطام، دروازهٔ فوجرد، دروازهٔ مازندران، دروازهٔ چهل دختر.[۳۵] شهر استرآباد منقسم به سه محله و هر محله مرکب از چند گذر؛ محلهٔ نعلبندان، محلهٔ میدان، محلهٔ سبز مشهد.[۳۶]

تمام محلات و کوچه‌ها سنگفرش و شهریست مزیّن و آباد، دارای ابنیهٔ عالیه. واغلب‌از بناها با آجر و الوارهای قطور شده است که نهایت مستحکم، و پوشش تمام بناها از چوب و روی آن‌ها را با سفال پخته به طور مازندران و گیلان به ترتیب مخصوص پوشانده‌اند که هرچه ببارد، از ناوهای سفالین می ریزد.

و شهر استرآباد دارای مساجد و مدارس عالی و حمام‌های محکم و کاروانسراها و بازار چندیست.

مساجد

مسجد جمعه. مسجد میخچیگران. مسجد دبّاغان. مسجد میر کریمی. مسجد گلشن. مسجد بنکشی ها.[۳۷]

مدارس

مدرسهٔ آقا محسن. مدرسهٔ سادات. مدرسهٔ دروازه نو. مدرسهٔ حاجی محمد صالح. مدرسهٔ حاجی محمد تقی خان. مدرسهٔ دارالشفا. مدرسهٔ حضرت مستطاب اشرف ارفع والا آقـــای امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکته. این مدرسه از مدارس قدیم و متعلق به مرحوم حاجی ملارضا بوده، به واسطهٔ نداشتن موقوفه به کلی ویران و خراب بود. آقای سپهسالار اعظم در زمان حکومت ثانوی استرآباد و شاهرود و بسطام و سمنان و دامغان درسنهٔ هزار و سیصد و دوازده، نام‌نیکی با— قیات صالحات برای خودشان گذارده، از کیسهٔ فتوت و غیرت خودشان اقدام به ساختن این مدرسه فرمود؛ در نهایت استحکام و شکوه این مدرسه را ساخته، به فکر موقوفهٔ آنجا توجه فرموده، سه دانگ و نیم از ملک او جابن را ابتیاع و تیمچه و دکاکیز چندی هم ساختمان کرده و موقوفهٔ مدرسه قرار داده‌اند. و امروز این مدرسه دایر و طلاب این مدرس با نهایت فراغت خواطر مشغول تحصیل هستند.

نـام نـیـکـو راحـکـیـمان عمر ثانی گفته اند — این ذخیره بس تورا، کالباقیات الصالحات

تکایا

تکیهٔ پاسرو. تکیهٔ نعلبندان. تکیهٔ میخچیگران. تکیهٔ سبز مشهد. تکیهٔ سر پیر معروف به عباس‌خانی. تکیهٔ دوشنبه. تکیهٔ دروازه نو. تکیهٔ عباسعلی. تکیهٔ بنی کریمی.

بقاع متبرکه

امامزاده نور در گذر سرچشمه که جزو محلهٔ سبزه مشهد است. امامزاده قاسم در محلهٔ میدان. امامزاده ابراهیم در گذر باغ پلنگ که جزو میدانست. بقعهٔ سر پیر که جزو محلهٔ سبز مشهد [است] و مردم اعتقادی کامل دارند. امامزاده عبدالله در بیرون دروازهٔ فوجرد. بقعهٔ خضر بیرون دروازهٔ مازندران.

کاروانسراها

کاروانسرای حضرت اقدس والاآقای سپهسالار اعظم. سرای حاجی غلامرضا. سرای حاجی سید ابراهیم. سرای دو درب. سرای حاجی محمد تقی خان. سرای کلانتری....[۳۸] سرای حاجی آقا محمد. تیمچهٔ جدید حاجی امین دار الضرب که پستخانهٔ دولتی هم آنجا است.

حمام‌ها

حمام علی خان آقای قاجار. حمام خاله قزی. حمام مهدی قلی خانی. حمام کاسه گران. حمام دروازه نو. حمام کفشدوزان. حمام چشمه. حمام دبّاغان. حمام سر پیر. حمام میخچیگران. حمام قاضی. حمام جدید امین دار الضرب که مثل حمام‌های خوب دارالخلافه است. حمام شاه.

ابنیهٔ عالی دولتی

میدان توپخانه و انبار توپخانه و قورخانه در جلوی دیوانخانه واقعست و بقدر گنجایش دو

باطری توپخانه، انبار و اتاق و بالاخانه ساخته شده؛ چنانچه جزئی تعمیری شود، بر روح و صفای باغچهٔ دیوانخانه و آسایش حال توپچی افزوده خواهد شد.

تلگرافخانه درسر درعالی قاپوومشتمل برسه اتاق ودوایوان، ازیک طرف به میدان توپخانه و از طرف دیگر به حیاط دیوانخانه منظر دارد. انبار ذخیره که در داخل دیوانخانه، در جنبین عالی قاپو واقعست. حیاط دیوانخانه شباهت تامی به دیوانخانهٔ دارالخلافه، و ایوان رفیع و اتاق های تحتانی و فوقانیش معاینه به ایوان تخت مرمر می ماند. ستون های این ایوان از چوب چنار و بشکل هشت است، و سنگ های ازاره از سنگ مرمر و نقاشی است.

باغچه‌ای در پشت دیوانخانه است که از آنجا به عمارت کلاه‌فرنگی و دیوانخانه و دیگر حیاط نارنجستان و عمارت سلیمان خانی و اصطبل می رود. این عمارات تماماً مسکون و معمورند، و جناب علاءالدوله تعمیری بسزا در زمان حکومتشان کرده‌اند.[۳۹] عمارت کلاه فرنگی از بنای مرحوم سلیمان خان صاحب اختیار بود.[۴۰] حضرت‌والا شاهزاده‌حاجی سیف‌الدوله بعضی تصرفات فرموده‌وتوسعه از دو سمت دراتاق های تحتانی و فوقانی داده و دو اتاق تحتانی و فوقانی بنا و متصل به آن‌ها نمودند؛ و امروز مانند قصور جدید عالی است. و حمام مختصری هم مرحوم شاهزاده جهانسوز میرزا امیر نویان[۴۱] در سمت شرقی همین باغ کلاه فرنگی ساخته‌اند که امروز جهت حکام دایر است، و از آب اتصالی کلاه فرنگی مشروب می شود.

گذشته از ابنیهٔ دولتی، باغ و عمارت قونسولگری[۴۲] است که در محلهٔ نعلبندان واقع، سابقاً متعلق به حضرت مستطاب اشرف آقای سپهسالار اعظم بود. این عمارت مشتمل بر تحتانی و فوقانی و نظیر ابنیه و قصور ممتاز جدیده است. باغ معروف به کارگذاری که موقوفه و متعلق به ورثهٔ حاجی محمد تقی خان است، بنای قابلی ندارد؛ باغ و آب اتصالی دارد. باغ و عمارت میرزا جعفرخان منشی قونسولگر یست که به وضع جدید ساخته شده. و از این قبیل بنا، بسیار است.

تجارت

وضع تجارت استرآباد بر چند قسم است. تجار استرآباد اغلب با یموت مبادله ومعاوضهٔ جنسی می نمایند. قند و چائی، تنباکو، شالی، برنج، بعضی قماش روسی می دهند در عوض، گندم، جو، کره، نمد اسب، آقاری، قالیچه، خورجین، گلیم می گیرند و بعدخودشان به اقتضای صرفهٔ تجارتی، هرکجا مقتضی دانند می فرستند.

با اغلب از دهات و رعایا هم معاوضه دارند. شالی و پنبه و کنجد پیش خرید کرده، جنس

و غیره عوض می دهند. کلیهٔ داد و ستد تجار استرآباد با تجار مسیحی است که دربند جز هستند. و بیشتر تجارت تجار مسیحی با تجار استرآبادی، تجارت پنبه و پوست و کنجد و شالی و برنج است. و اول کسب تجار، داد و ستد قند و چائی و شکر و همه قسم پارچه های روسی و خرازی و بلورآلات است.

دکاکین و بازار

شهر استرآباد تقریباً دارای پانصد باب دکان متفرق است، ولی وضع اصناف آنجا مثل دارالخلافه منظم و مرتب نیست که هرکس داد و ستد معینی داشته باشد؛ محل بیع و شرای ترکمان و اطراف ولایتی است.

صنـــایع

نمد را خوب مالند. و ده کارخانهٔ صابون‌پزی و روغن کنجدگیری دارد. و صنایع معمولی ولایتی، نخاری، خراطی، خیاطی، کفشدوزی و غیره و غیره، بفراخور حال دارند. از منسوجات در شهر بی نصیبند. الجهٔ رامیان و سرخونکلا، بر سایر دهات تفوق دارد.

اوزان و کیل

استرآباد و نواحی آنجا، اوزان و کیل دریک حکم نیست. من معمولهٔ شهر تقریباً معادل دو من و ده سیر تبریز است که نود سیر باشد، و خروار معمولهٔ آن‌ها نود من تبریز است. در انزان و کتول، پنج من تبریز را یک من گویند، وبیست من آن سنگ را خروار نامند که معادل به صد من تبریز است. در صحرای یموت، کیلشان چناق است. چهل چناق یک بار است. گندم وجو را از

چناق می فروشند. امتحان شده، هر بار کمتر از چهل و پنج من گویا نیست، بیشتر شاید.

تقسیم بلوکات و قصبات و نواحی و صحرای یموت

خلق مضافات استرآباد را بر دو گروه می نامند، یکی ولایت و دیگری را یموت گویند. ولایـت، اهل شهر و بلوکات و قصبات و نواحی را گویند و در زیر بناها و کُمه[۴۳] زندگانی می کنند. یموت در صحرا و کنار رود گرگان، در آلاچق[۴۴] تعیّش می نمایند.

گرچه تعداد نفوس صحیح جدیدی نشده است، بنا بر تخمین و تحقیقی که شده است تقریباً جمعیت کلیهٔ بلوکات و قصبات و نواحی، سی هزار نفر متجاوز است. و جمعیت یموت در موقع خود بیان می شود.

بلوکات استرآباد به ترتیب تقسیم ولایتی، به هفت بلوک و نیم تقسیم شده است: شاهکوین[۴۵] و ساورین،[۴۶] استرآباد رستاق، سدن رستاق، انزان، دهات ملک، کتول، فندرسک.

قسمت شاهکوین

بالا شاهکوه، پائین شاهکو[ه]، ساور علیا، ساور سفلی، تاش بالا، تاش پائین جزء عمل شاهکو[ه] و کلانتر از طرف ایالت فرستاده می شود. شاهکوه ییلاق استرآباد است، هوایش نهایت سرد. چشمه سارهای فراوان دارد. و دامنهٔ شاهکوه و نواحی آن به ییلاقیّت معروف؛ و سرچشمهٔ آب رود نکا از دامنهٔ کوه های شاهکو[ه] جاری، در حوالی نوذرآباد از سمت جنوب وارد بحر خزر می شود. و همه قسم شکار از قبیل آرقالی، خوک، گاوکوهی، بز، آهو، کبک، تیهو و بعضی حیوانات درنده هم در جنگل ها یافت می شود.

تموّل اهالی شاهکو[ه] گوسفند است. روغن و پنیر شاهکو[ه] تعریفی است. گلیم را خوب بافند. و یخ از شاهکوه و زیارت که ییلاق است، به استرآباد آورند. و زراعت آنجا به واسطهٔ سردی هوا، دیر بدست می آید. و لهجهٔ آن ها تقریباً شبیه به تلفظ شاهرود و بسطامی است. و داد و ستد آن ها روغن و پشم است.

قسمت استرآباد رستاق

این قسمت هم به کلانتری از طرف ایالت سپرده می شود: اوزینه، فوجرد، محمدآباد، مریم آباد، کماسی، جعفرآباد، آلوکلا،[۴۷] اتراک چال،[۴۸] جلابی، کریم آباد، سلطان آباد، ولیک آباد، علی آباد، فیض آباد، سیاتلو،[۴۹] جلین، اوجاتوپ،[۵۰] معصوم آباد، شغال آباد، مرزبانکلا ته،[۵۱] سرخونکلا،[۵۲] مؤمن آباد، حیدرآباد، نوده، شمس آباد، ترنگ تپه،[۵۳] نصرآباد، نامن،[۵۴] آهنگر محله، دو دانگه. در تمام این دهات شالیکاری و خشکه و پنبه کاشته می شود.

قسمت سدن رستاق

این قسمت هم به عهدهٔ کلانتری مرجوع می شود: سدن، انجیل آب،[55] اوجابن، زنگی محله، سعدآباد، کلو، قلندر محله، آزاد محله، هاشم آباد، لمسک، درسن علیا، درسن سفلی، للدوین، حیدرآباد، چالکی، سیّد میران،[۵۶] حاجی آباد، اسپر محله،[۵۷] کفشگیری، سرکلای جلو، شموشک، یساقی، پیشین کلا، شاده،[۵۸] دنگلان، شوریان، نامل،[۵۹] زیرباد محله، قاسم آباد، مفیدآباد، گرجی محله، الوار، چهاردی،[۶۰] النگ، مهترکلا، کرد محله، بالاجاده، کلامو، چغر، میان دره، سرکلای خرابه شهر، قلعه محمود.

جمع خالصهٔ دیوانی استرآباد بیشترش از جمع سدن رستاق بعمل می آید، مخصوصاً از سدن و کرد محله و قلعه محمود. کرد محله قصبهٔ سدن رستاق و دارای دکاکین چند و دو حمام و مسجد است و تقریباً شش هزار سکنه دارد. ملکش خالصه و اربابی است. کلیتاً اراضی سدن رستاق بسیار حاصلخیز، زراعتش شلتوک و پنبه و جو و گندم و ماش شده است. هوایش در بعضی جاها از شهر استرآباد گرمتر. اغلب بناهایش با چوب و بیشتر از رعایا در کُمه زندگانی می کنند که بنائی است از چوب بر پا می کنند و دور او را از چوب و ترکه با شاخه های موپیچیده و روی او را گل مالیده و پوشش آن ها را از گالی که چگن باشد پوشانده و ابداً آب ریزش ندارد.

قسمت انزان

کار کنده، باغو، سوته ده، گلفرا، سرطاق، سرمحله، ولفرا، جز، دشتی کلا،[۶۱] وطنا، استینوا،[۶۲] جفا کنده، مزنگ، نوکنده، بنفشه تپه، لیوان، تلور، هشتیکه.

بندر معروف به کناره گز در نیم فرسنگی جز[۶۳] و در چهل کیلومتری استرآباد، سمت مغرب واقعست و تجار ارامنه در آنجا زیاد و همهٔ قسم اسباب خرازی و اقمشهٔ روسی و آرد حاجی طرخان و قند و شکر و انواع مشروبات و غیره دارند که با تجار استرآباد با پنبه و پوست و کنجد و برنج و پشم، و نقد داد و ستد می کنند و بازارشان رواجی دارد. و اغلب یموت هم آنجا بیع و شری دارند. چهار دانگ بندر جز را حاجی حسین آقای امین‌دار الضرب از ورثهٔ میرزا عبدالله خان سردار امجد خریداری کرده و دو دانگ دیگر اربابی است.

قسمت دهات ملک

میر محله، ملک حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده سپهسالار اعظم دامت شوکته، ده معتبر و آباد دارای حمام و مسجد و دروازه‌ای از آجر دارد و اطرافش جَرّ است که خندق باشد. برنج امیری استرآباد، معروف و از میر محله عمل می آید که بر سایر برنج‌ها تفوق دارد. و قرقاول زیاد دارد.

میان آباد، حسین آباد، قلی آباد ــ مخروبه است ــ، تقی آباد، نوده، جعفرآباد، ابراهیم آباد خرابه، کناره.

قسمت فندرسک

در تقسیم بلوکات استرآباد، ذکر شده که بلوکات استرآباد [را] از حیث خاک و جمعیت، به ترتیب تقسیم‌ولایتی به هفت بلوک و نیم قسمت و تخمین کرده‌اند. چهار بلوک و نیم، شاهکوین و ساورین و استرآباد رستاق و سدن رستاق و انزان و کتول است؛ و سه قسمت هم فندرسک و دهات متعلق به کوهسار و رامیان و غیره است که جزو عمل فندرسک نامیده و محسوب

می شود.

فندرسک دارای ییلاق و قشلاق و جنگل های انبوه و چشمه سارهای فراوان است که داخل گرگان می شود. مردمش شجاع و رشید و همیشه با یموت زد و خورد دارند. و سوار فندرسک، مسلّح و کمال رشادت را دارند و پیادهٔ آن تماماً جنگی، و استعداد مقاتله با یموت دارند.

نوده بالا، نوده پائین، نیلی، خاندوز بالا، خاندوز پائین، کومیان، قره‌چشمه، گل چشمه رامیان.

قسمت کتول

علی آباد، محمد آباد، برفتان، پیچک محله، جنگل ده، مزرعه، قوش کر پی، و دهات متفرقه فراوان دارد.

چهارده قانچی فارسیان

تیلاوا،[۶۴] قشلاق، رودبار محله میر، قانچی فارسیان، خوش ییلاق، وطن، تخت زمین، قطری، سوخته سرا، یورت رفتان، گلستان چال، رحیم آباد، جوزچال، ریزی.

دهات متعلق به کوهسار

پاسنگ بالا، پاسنگ پائین، نوا، خاندوش، کورسنگ، کوکل، فارسیان، فرنگ،[۶۵] یورت زنبیل، پیدولان، خسروآباد، کتیرم، برین، لیرو، سامیر، کله سره، اولنگ، صفی آباد بالا، صفی آباد پائین، دوزین، ترسه بالا، ترسه پائین، دورجین،[۶۶] برنجوبین،[۶۷] اسفرانجان،

توسکه‌چال، پلنگ‌دره، قلی‌تپه— متعلق به ترکمان‌ها—، اوجان، قازی‌جوق، او پرّان، یورت اسکندر، یورت نالاج، پش محله، لاپ، افرا صلاخ، تولاران، زنجیلو، بکشور، عرکر، علی‌آباد، سمک، عروسک، حسینا، دورک، زندان‌چال، کونکرمحله، برنجیلک، امام عبدالله، شاه سنگ، تخت، سرخو، نرمو، سیاهو، سفیدو، لیسه، قلعه‌چه، لولون، حیدرکلا، ورتنگه، قلعه‌قافی، کفش محله، تیغ زمین، زمین شاهی، ورچشمه، آهنگر مجله، کوچ محله، چمانی بالا، چمانی وسط، چمانی پائین، دوجوز، چهارده کُمه چناشک، سیب چال، وامیان،[۶۸] کاشی دار، سرّاب.

علمای استرآباد

جناب مستطاب آقا شیخ صفی‌الله مجتهد از اجلهٔ علمای استرآباد است. تقریباً هفتاد سال از مراحل زندگانی را پیموده‌اند. چند سال است که مریض و مجلس مرافعه ندارند.

جناب مستطاب آقای حاجی سیّد طاهر مجتهد از فحول علما و در مردم داری و حسن سلوک، بی‌نظیر. مجلس درس و مرافعه دارند. و یک نوع تسخیر قلوب از خودی و بیگانه کرده‌اند که همه کس به میل و رغبت، ترافع خود را به محضر ایشان می‌برد.

جناب مستطاب حاجی شیخ محمد حسین سلمه‌الله از زمرهٔ علما و موقوفهٔ مدرسهٔ حضرت والا آقای سپهسالار اعظم سپردهٔ ایشان است.

جناب مستطاب آقا شیخ محمد طاهر، جناب مستطاب آقا شیخ عبدالکریم، جناب مستطاب آقا شیخ علی، جناب مستطاب آقا شیخ حسن جزی، جناب مستطاب آقا مهدی ولد ارشد جناب مستطاب حاجی سیّد طاهر مجتهد سلمه‌الله تعالی، جناب آقای سیّد عباس علی امام جمعه، جناب آقا شیخ علی شمس العلما، جناب آقا شیخ علی آهنگر محله، جناب آقا سید ابراهیم شریعت، جناب آقا حسن آقا نظام‌الدین.

روضه خوان‌ها

جناب آقا حسن سلطان نقیب، جناب رئیس الذاکرین، جناب آقا سید قاسم بالا جاده‌ای.

خوانین و سرکردگان ولایت

امیرالامراء العظام میر سعدالله خان اکرم الملک فندرسکی؛ فندرسک و کوهسار سپرده به ایشان است. و سوار فندرسکی ابواب جمع معزی الیه است. و داروغگی هشت طایفهٔ یموت، بدراه،[۶۹] ایمر، کوچک، تاتار، ایکدر، قوجق، قان یوخمر[۷۰] در [عهدهٔ] مشارالیه محسوب است.

امیر الامراء العظام علی محمدخان مفاخرالملک کتولی؛ سوار کتول و داروغگی طایفهٔ دوه‌جی و کتول سپردهٔ ایشان است.

امیرالامراء العظام حاجی عبدالصمدخان میر پنجه موقرالملک سرخونکلائی چون عمری به راستی در خدمتگزاری[۷۱] دولت جاوید آیت بسر برده، پیرو از کار افتاده است؛ ولد ارشد او که حاجی رحیم خان و به شجاعت و رشادت معروف است، دخیل امورات است. سوار مقصودلو و یلقین و داروغگی طایفهٔ یلقین به عهدهٔ ایشان مرجوع است.

عمدة الامراءالعظام محمد مهدی‌خان ساعد لشگر از اولاد ملک؛ دهات ملک و سوار ملک و سوار داز و داروغگی داز و آتابای به عهدهٔ ایشان مرجوع است.

معتمدالسلطان محمد قلی‌خان سرتیپ کرد محله؛ سوار سدن رستاق و کرد محله سپردهٔ ایشان است. عمدة الامراء کربلائی نظرخان صمصام لشگر؛ سوار طایفهٔ قاجار سپردهٔ ایشان است. آقا محمد تقی کلانتر. مقرب الخاقان بیرانعلی‌خان قاجار. کربلائی علی اکبرخان سرهنگ فوجردی؛ کارهای طایفهٔ آتابای به او راجع می‌شود. کربلائی محمدخان فوجردی، سوار فوجرد. حسین‌خان فوجردی بیگلربگی. محمدخان آلوکلائی، سوار آلوکلا. محسن خان و ولی‌خان تمسکنی، سوار تمسکنی. حاجی علی اکبر سلطان آلوکلائی. محمد علیخان سرهنگ انزانی. قادرخان. ایضاً هاشم‌خان. ایضاً سلیمان خان کرد محله. حیدرقلی‌خان. علی نقی‌خان کرد محله. رضا قلی خان کرد محله.

اشراف وتجار

جناب حاجی سیّد مفید، آقا محمدتقی، آقا محمدرضا، حاجی عیسیٰ، حاجی عیسیٰ کلانتری، حاجی محمد اسماعیل، میرزا اسماعیل امینی، میرزاد داودخان گرجی، حاجی ذکریا، حاجی ابراهیم، حاجی محمد مهدی.

تعریف نژاد ترکمانان

گروه ترکمان استرآباد بر دو خیل است، یموت و گوکلان؛ و هر خیل مرکب از دو فرقه است، چاروا و چمور. فرقهٔ چاروا که همان چهار پاداران باشند که مال و شتر و حشم دارند. فرقهٔ چمور آن فرقه هستند که شتر ندارند.

طایفهٔ یموت مرکب از دو تیره است، شرف و چونی. آنچه نسبت به این دو تیره می دهند این است که، شرف و چونی دو برادر بوده‌اند و این ها از نژاد و نسل آنانند؛ و الله اعلم. ولی شرف از شرف و چونی از چونی حمایت و عار دارند. خیل یموت مرکب از دوازده طایفه است و هر طایفه مرکب از چندین تیره و طایفه و اُبّه. جعفربای، آتابای، یلقی، داز، دوه‌جی، بدرا، سلاخ، ایمر، کوچک، ایکدر، قوجق، قان‌یوخمر؛ این ها طوایف یموت هستند که در کنار گرگان در صحرا میان‌آلاچیق زندگانی می کنند.

هرطایفه مرکبست از چندین اُبّه. در هر اُبّه شاخصی هست. آن شاخص در یورت شخصی یا موروثی خود سکنا می گیرد؛ اقوام و بستگان او هم جمع می‌شوند. وآن ابّه یا مجموع را به اسم بزرگ آن سلسله مسمّی سازند. در میان هر طایفه یک نفر شاخصی نیست که همهٔ آن طایفه اطاعت وانقیاد کامل از آن یک نفر داشته باشند، هرکس در ابّهٔ خودِ شاخص است. زیردستان و جاهلان هرابّه از بزرگ ابّهٔ خودش تا اندازه‌ای اطاعت دارند. هروقت اتفاقی و انقلابی برای طایفه باشد، بزرگان ابّه‌ها مشایخین و پیرمردان جمع شده مشورت می کنند؛ هرقسم که تمام رؤسا و پیرمردان بلکه زیردستان آن طایفه صلاح دانستند، اقدام خواهند کرد. و درآن موقع، سخت متفق و یک جهت و یک قول هستند.

ثروت هر طایفه، اجرت اعمال و قیمت اوقات ایشان است؛ وفواعل‌ثروت، زحمت و کارکرد اهالیست. امّا استعداد مواد قابلیّت نیز متفاوت است. بهترین کسب جهّال این طوایف و درجات استعداد مواد این گروه، به واسطهٔ بی علمی پیوستهٔ مبنی بر خودسری و جنگجوئی و راهزنی است؛ و از هرگوشه توشه‌ای از تر و خشک بدست آورده درآن ارض با استعداد معاش و مکسب خود قرار می دهند. و اهالی استرآباد و روستائیان و بادیه‌نشینان هیچ وقت از تعدیات این طوایف نیاسوده، و تعدیات گوناگون آن‌ها حیرت‌بخش عقول است. گرچه خداوند تبارک و تعالی نقطهٔ مقابل از یموت، ولایتی خلق فرموده که اگر ایالت استرآباد حکم کند وخوانین استرآباد همراهی کنند، بخوبی و بزودی رفع تعدی خود را می نمایند، ولی فرقی که بین ولایت و یموت هست این است که ولایت دارای علاقه و خانه و رعیتی هستند، یموت علاقه ندارند و علاقهٔ آن‌ها منحصر به اسب و تفنگ و یک آلاچق است. هروقت روز سختی برای آن‌ها در رسد، از آنجا کوچیده به میان طوایف دوردست پناه می برند. در هر طایفه، نوع خودشان هست که از آن‌ها همراهی کند. و

حکام با تعاب و زحمات و تدابیر بسیار و مخارج بی شمار، یکی دو تن از الواط و اشرار را گرفته به مجازات می رسانند؛ چند روزی قیاس آسایش رفته، مجدداً به ضروریات و لوازمات اولیهٔ معیشت می کوشند. اشخاصی که بالنسبه علاقه و مواشی و محصولی دارند، مطیع و خدمتگزارند.

زیادی محصول یموت، جو و گندم است و تماماً دیم. و انبار مخصوص زمینی برای جمع کردن غله در نزدیکی آلاچق‌های خودشان به طور گودال ‐حفر کرده و غلهٔ خود را پنهان نموده، روی او را به طرز مخصوص پوشانده، خاک می ریزند؛ بعد متدرجاً به شهر حمل کرده می فروشند.

صنایع یموت

قالی، قالیچه، گلیم، خورجین، آقاری، نمد، جل، کفش های یموتی بلغاری، چکمه های بلغاری، بعضی زرگری های مخصوص یموتی دارند، تنگ های قیمتی برای آلاچق. وضع معیشت و آسایش یموت و زندگانی آن‌ها خیلی سخت است. اولاً به واسطهٔ شرارت و هرزگی و خودسری که دارند، ساختمان و بنائی ندارند، در زیر آلاچق‌ها زندگانی می کنند که هر وقت بخواهند تغییر منزل و یورت دهند، علاقه نداشته باشند. در زمستان به واسطهٔ بارندگی و تابستان از گرما، در آن صحرا تصور آسایش غیر ممکن و اختصاص به خود آن طوایف دارد. نداشتن آب و عدم طهارت، از جمله شرایط آسایش آن‌ها است.

مسافت ابه‌ها تالب گرگان به تفاوت است، کمتر از صد قدم نیست، بیشتر شاید. باید زن‌ها و دخترها آب خوراکی خودشان را از گدارهای معیّن از نهر گرگان بردارند؛ مخصوصاً برای طایفهٔ چاروا خیلی اسباب زحمت است، زیرا که این طایفه شتر دارند، محض علوفه به براری و صحاری کویر خاردار که مابین اترک و گرگان است[۷۲] می روند و از گرگان دو سه فرسخ دور است. دو روز یک مرتبه با شترهای می‌آیند لب گرگان، آن‌ها را آب می دهند و آب خوراکی خودشان را در مشک ها برمی دارند. در این براری که هیچ راهی معلوم نیست و همه‌جا به یکدیگر شبیه‌اند و چاه آب نادر، هرگاه درآن زمین کسی راه را غلط برود، روزهای دراز درآن سرزمین خشک می ماند و محال است که بدون هدایت، درآنجاها آدمی به جائی برسد و به مخاطرهٔ هلاک نیفتد.

بهترین موقع های صحرا فصل بهار است؛ تمام صحاری و براری پوشیده‌اند قبائی از سبزهٔ کوتاه و انبوه که در میان آن‌ها شقایق‌های زرد روئیده که مانند ستارگان دز آسمان می درخشند. در فصل تابستان برخلافست؛ حرارت آفتاب سبزه‌ها را سوزانده و ماسه و شن‌ها را به حدّی گرم

می کند که تخم‌مرغ در روی آن‌ها پخته می شود. فصل پائیز شیرین و آرام، و آسمان لاجوردی و گاهی که هوا ترشحی می کند، زینت می دهد به سبزهٔ تازهٔ حواشی و کنار گرگان. صحاری و دشت‌ها گاه گاهی مناظری دارند که محل تعجب و حیرت نقاشان و شعراست. غروب‌های آفتاب بسیار خوش منظر واقع می‌شوند که گاهی رنگ‌های الوان نشر و بسط می‌دهد که هیچ قلمی جز قلم قدرت بر عمل آوردن آن رنگ‌ها قادر نیست، ولی افسوس که چند لحظه زیادتر نمی ماند. افق به این وسعت، یکنواختی و سادگی صحراها به انسان نوعی هیجان می‌دهد و احساس دلاوری می کند که همه‌کس او را حس می کند. پیرمردان و پیرزنان مسکون این صحاری، تا دم واپسین اظهار عجز و درماندگی و شکستگی ندارند.

اراضی یموت و صحرای گرگان

اراضی یموت بقدری قابل و حاصلخیز است که حدّ وصف ندارد. و عمل رعیتی آن سرزمین بقدری سهل است که زحمتی ندارند. هرطایفه که در هر نقطه سکنا گرفته‌اند، لابداً اطراف آن صحاری، یورت شخصی یا موروثی آن طایفه خواهد بود. زمین قابل و لایق آن‌حول و حوش[۷۳] را مشخص می کنند و با اسب یا مادیان شخم مختصری به‌آن زمین زده و تخم می‌پاشند. و تمام محصول آن‌ها هم دیم است. در موقع برداشت هم زن و مرد کمک کرده، خرمن هر ابّه را برمی‌دارند. رشوه وکوت [۷۴] هم نمی‌دهند. پس از برداشت خرمن، گوسفند و شتر آن ابّه از ته خرمن چرا کرده، زمین هم قابل می‌شود. و گاهی بعضی شن‌زارهای چندان سخت پیدا می‌شود که مشتبه به بعضی سنگ‌های تخته می‌شود؛ و می‌توان گمان کرد که آب و نمک پاشیده و ماسه‌ها را تر کرده‌اند و به یکدیگر پارچه شده‌اند. و رنگ آن زمین سیاه است. بعضی اوقات بقدری زمین سست است که وقتی انسان سواره روش و حرکت می کند، همچو می‌ماند که زیر این زمین خالی است.

نباتات

نباتاتی که می‌رویند در این زمین سست و ناپایدار، چنان می‌نماید که به زمین میخ

کرده‌اند؛ و آن نباتات بند به بند دکمه‌دار است. و امّا نباتاتی که در دره‌های رود گرگان و اطراف آب قره‌سو می‌روید، به حدّ وفور و بلند است که برای چاق کردن اسبان و حیوانات به مصرف می‌رسانند. و در فصل بهار تمام اسبان یموت از علف این صحرا چریده؛ به اضافه، مکاریان سمنانی و شاهرودی و استرآبادی، مال‌های خودشان را به صحرا برده بدست ترکمانان امین سپرده، پس از موقع تعلیف، مالی یک تومان حق‌الزحمه و پاسبانی به آن ترکمان داده مال‌ها را می‌گیرند.

گل‌های این صحاری عبارت از نباتات معطر و بادکش مانند رازیانه[۷۵] که بادیان باشد. امّا به واسطهٔ همجواری بحرخزر[۷۶] و رطوبت هوا، عطر این نباتات کمتر از نباتاتیست که در عراق و کوهپایه می‌روید. چند قسم بتّه دارد. طوایفی که به جنگل دورند، از آن بتّه‌ها عوض هیزم در تابستان رفع احتیاج خود را می‌نمایند. ولی زمستان تمام طوایف از لب گرگان کوچیده، به جنگل و ولایت نزدیک می‌شوند و زیر گرگان سکنا می‌گیرند. می‌توان گفت که این صحرا را تقدیرات الهی فقط برای تربیت اسبان و رمهٔ حیوانات قرار داده‌اند؛ از هیچ جهت منافی و تضادی ندارند که مانع از ترقی باشد.

رودخانهٔ گرگان

این رود سرچشمه‌اش از دامنهٔ کوه‌های بجنورد و سملقان و شیروان خراسان معروف[۷۷] به یل چشمه، و چشمه‌سارهای گوکلان و آب‌های کوهسار و فندرسک و حاجی لر است که از گوکلان جاری و به صحرای یموت وارد و از جلوی گنبد قابوس در معبر و پیچ و خم‌های گرگان، سراشیب[۷۸] شده، از جلوی آق قلعه که در سه فرسخی استرآباد است گذشته، طوایف جعفربای را که در خواجه نفس و باشوسقه هستند و گمش تپه را از مسافت بعیده به واسطهٔ بارکش‌های آبی مشروب نموده، از سمت جنوب شرقی وارد بحر خزر می‌شود.

اعوجاج و پیچ و خم رود گرگان خیلی است، به خط مستقیم نرفته بلکه به شکل منحنی و خط منکسره که مرکب است از خطوط مستقیمه، این مسافت را می‌پیماید. بدواً که این رود صورت می‌گیرد عمقی ندارد، رفته رفته به صحرای یموت که می‌افتد، با آن همه سراشیبی عمیق می‌شود. رود گرگان از سطح زمین به تفاوت تقریباً هفت هشت ذرع گود و در بعضی نقاط بیشتر است. عرض رودخانه کمتر از پانزده بیست ذرع نیست، بیشتر شاید. کمی و زیادی آب بسته به بارندگی است. در موقع سیل از گرگان هم بیرون ریخته و در موقع کم آبی از بعضی گدارهای فراخ و باز که سواره به آب بزنند، تا زیر شکم اسب را آب می‌گیرد. حرکت آب گرگان از زیر به واسطهٔ سراشیبی خیلی سریع، و از رو به واسطهٔ تسطیح رودخانه ابداً صدائی و حرکتی معلوم نمی‌شود،

مگر در طغیان آب. تمام این مجاری خاکش سرخ و رس است؛ به همین واسطه، آب گرگان همیشه گل‌آلود است. همین قدر که میان ظرف[۷۹] بر یزند، به اندک وقت صاف و زلال می شود. و این آب به خوبی و گوارائی معروف و گوشزد خاص و عـــام است و انواع ماهی ها دارد که یموت صید کرده، هم می خورند و هم می فروشند.

رود اترک

رود اترک آب جاری واحدیست که از کوه‌های خراسان جاری و سرچشمهٔ عمده‌اش از بلوکات قوچان و ابیورد و دره جز[۸۰] است که از سمت جنوب شرقی وارد بحر خزر می شود. این رودخانه در شمال گرگان واقع و در یک سطح‌اند؛ و فاصلهٔ گرگان تا اترک، هشت فرسنگ است. اترک سرحدّ ایران و روس است. از سنهٔ ۱۸۸۳ میلادی[۸۱] سرحدّ ترکمان‌های روس که درسمت ایران هستند، رودخانهٔ اترک و چات که قلعهٔ کوچکی است واقع در نزدیکی ملتقای اترک و سومباز قرار داده شده.

جمعیت یموت

ترکمان‌هائی که امروز در تبعیت دولت علیهٔ ایران هستند، مرکب از دوازده طایفه‌اند و اسم هر طایفه ذکر شده و تماماً صحرانشین و در آلاچق زندگانی می کنند.[۸۲] سرشمار و خانه شمار صحیح نشده، تقریباً بیشتر از ده هزار خانه هستند[۸۳] که کمتر نیستند؛[۸۴] و به طول گرگان مسکونند و نقطهٔ مقابل هرطایفه، ولایت است که کمتر از یموت خلق نشده‌اند و با کمال شجاعت و دلیری همیشه طرف زد و خورد هستند. بر روی هم رفتهٔ تقریبی، خانه‌ای پنج نفر زن و مرد و بچه باشند، پنجاه هزار نفر می شوند و تقریباً در هیجده فرسخ طول گرگان مسکونند. انتهای گرگان که داخل بحر خزر می شود، در باشوسقه و خواجه نفس و گمش تپه که طایفهٔ جعفربای سکنا دارند. همین قسم، سایر طوایف ساکن هستند تا ابتدای گرگان که دو فرسخ بالای گنبد قابوس است. و آخر طایفهٔ یموت از طرف استرآباد و طایفهٔ قان یوخمر است که در فصل زمستان به جنگل خاندوز و

رامیان و فندرسک نزدیک می شوند.

دخل فوق‌العادهٔ یموت

این مسئله خیلی قابل‌توجه [است] و می توان به تهوّر و تعدیات گوناگون آن‌ها پی برد ودانست تا چه اندازه اهل ولایت و رعیت استرآبادی گرفتار هستند. تمام دهات استرآباد بدون استثنا از قدیم‌الایام رسم است به طوایف یموت نقطهٔ مقابل و همسامان خود، باجیّه و ساخلوی می دهند تا ازمخاطرات ومحذورات آن‌ها ایمن باشند. رعایای استرآباد از تمام محصول خود سهمی که قرار می گذارند، ساخلوی می دهند. و آن کس که ساخلوی می گیرد، البته درآن سرزمین و حول و حوش شاخص و با طایفه است؛ این مقدار را می گیرد که اولاً خودش دزدی نکند و ثانیاً اگر طایفهٔ دیگر از این آبادی گاوی گوسفندی برده باشند، او برود بگیرد. و پس از گرفتن، در موقع تسلیم به صاحب مال از گاو یا یابو دو تومان حق‌الزحمه می گیرد. اغلب دیده شده است خود ساخلو پس از اُخذ محصول سهمی خود، دیگر فایده‌ای مترتب نیست؛ آن وقت از این راه زندگانی می کنند و شب ها به گاو دزدی می روند.

بعضی دوره گردهای ولایتی هستند که لباس دوخته و جنس بزازی دارند، میان طوایف یموت بفروش می زسانند. این دوره گردها با یک نفر قلندر و رشید و صاحب طایفهٔ یموت، رفیق و شریک هستند. این دوره گرد همراه آن شخص به میان یموت می رود؛ آنچه جنس می فروشد، تومانی یک قران به این آدم می دهد. و از آنچه را هم که معاوضه و خریداری می کند، تومانی دهشاهی می گیرد که سلامت وارد شهر کند.

عمدهٔ تجارت تجار استرآبادی، قند و چائی است که به توسط دلال یموت به ترکمان می فروشند و با تجار ولایت طرف داد وستد هستند. و یموت هم صنایع خود را به توسط دلال یموت معاوضه و بفروش می رسانند.

احتیاجات یموت از ولایت

تمام طوایف یموت به آمد و شد شهر و ولایت ناچارند. اولاً مجبورند که گندم آذوقهٔ[۸۵] خود

را به شهر یا دهات مقابل خود به آسیا برند؛ در صحرا که آسیا ندارند و آب آن‌ها منحصر به رود گرگان است. ثانیاً برای هیزم مجبورند به جنگل‌های ولایت بیایند. ثالثاً در زمستان تمام صحاری و براری خشک است، مجبورند اغنام خود را به مراتع ولایت بیندازند. رابعاً از نداشتن هیچ چیز، برای خریداری همه چیز به ولایت محتاجند؛ برنج که خوراک روز و شب آن‌ها است، قند و چائی که در آن سرزمین اهمیتی به وفوردارد، تنباکو و توتون که اغلب به استعمال معتادند. چنانچه درست ملاحظه شود، اهمیت تجارت تجار استرآبادی به واسطهٔ یموت است.

احتیاج ولایت از یموت

منحصر به جو و گندم است. جو و گندم ولایت فراوان و ارزان‌تر از یموت است، لکن به واسطهٔ بارندگی اتّصال، جو و گندم ولایت لاغر وسیاه وزنگ زده است. به واسطهٔ همین زنگ، نانی که فقط از آرد ولایت باشد، نمی‌توان خورد و یک نوع انقلاب و گیجی می‌آورد، مگر مخلوط شود.

طایفهٔ چاروا

ذکر شد که یموت دو فرقه است، چاروا و چمور. این مراتب شرح حال چمور بود. شغل طایفهٔ چاروا شبانی و چوپانی شتر است که دائم در گردش‌اند و هر فصلی در مکانی بسر می‌برند. و در براری به گمراهی و هرزه تازی و غارت موصوف‌اند. و بیشتر غارتشان از طوایف چمور است، یاآن که طایفهٔ چمور با آن‌ها همدست و شریک‌اند؛ این‌ها هرچه چپاول و تطاول کنند، به توسط آن‌ها بفروش می‌رسد. و از فروش شتر و پشم، امر معیشت آن‌ها می‌گذرد. و هزاران هزار شتر در آن صحراها چرا می‌کنند. و همه ساله تجار شتر خر آذربایجانی به آن سرزمین آمده، به توسط دلال طایفهٔ یموت خرید کرده، از راه قوزلق یا بجنورد و کوهسار به طرف شاهرود می‌برند.

زبان معمولهٔ آن‌ها ترک و اشخاصی که سواد دارند، فصیح و بلیغ حرف می‌زنند و ترکی آذربایجانی را می‌فهمند. عقاید طوایف یموت تماماً سنّی است. در فروعات با یکدیگر اختلافی دارند، ولی اصول یکی است. نماز را در موقع می‌خوانند و به مشایخین احترامی می‌نمایند.



بردهٔ ایرانی نزد ترکمنها

مشایخین آن‌ها از حیث سواد و فهم و مدرک بی نصیبند، فقط احکام را شنیده‌اند؛ ولی خودشان در حق خودشان جاری نمی کنند تا چه رسد به دیگران. قضاوت آن‌ها ارثی است نه استحقاقی و مشایخین بزرگ آن‌ها در بخارا و خیوه تحصیل کرده‌اند.

مدارس و مکاتب

تمام طوایف مدرسه و دازالعلمی ندارند. در میان طایفهٔ آتابای مدرسه‌ای بود؛ حضرت والا شاهزاده سپهسالار اعظم در حکومت اول استرآبادشان که این طایفه بنای سرکشی گذاردند، خراب و و یران کردند.

در طایفهٔ یلقی مدرسی دایر [است] که طلاّب تحصیل مکاتب و عقاید می نمایند. ولی در میان طایفهٔ جعفر بای، ابواب سعادت مفتوح واطفال‌آن طایفه با کمال خوشبختی تحصیل می کنند. دو مدرس عالی مزیّنی از چوب، ترکمان‌ها از روسیه وارد کرده‌اند و خیلی مواظب‌اند. طایفهٔ جعفربای ساکن گمش تپه، از حیث پاکی و تمیزی و ثروت، نخستین طایفهٔ یموت است. و به واسطهٔ آمد و شد روس‌ها، از حیث مبل و اتاق و لباس، خیلی خوبند. و همه صبح صورت های خودشان را با صابون‌های معطّر شسته و در زمستان‌ها با گالش و پوتین ونیم پالتو راه می روند. و امروز در گمش تپه صد و پنجاه باب مغازهٔ چوبی از روسیه وارد کرده‌اند و خیلی قشنگ است. بازارشان رواجی دارد و همه قسم اقمشهٔ روسی و خرازی و سماور و ظروف و آرد حاجـی طرخان و قند وچائی روسی بفروش می رسد.

مزاوجت

وضع مزاوجت یموت خالی از تماشا نیست. دختر ارزان‌تر از بیوه است و کمتر از سیصد تومان نمی شود؛ ولی جهت زن بیوه و خانه‌داری که صاحب صنعت است، از هزار تومان هم متجاوز می دهند. پدرانی که عدهٔ اولاد اناثشان زیاد است، جزو متمولین شمرده می شوند و بالعکس بی چیز. مسئلهٔ نجابت، در میانهٔ یموت اهمیتی کامل دارد و غیرممکن است فراموش و صرف نظر

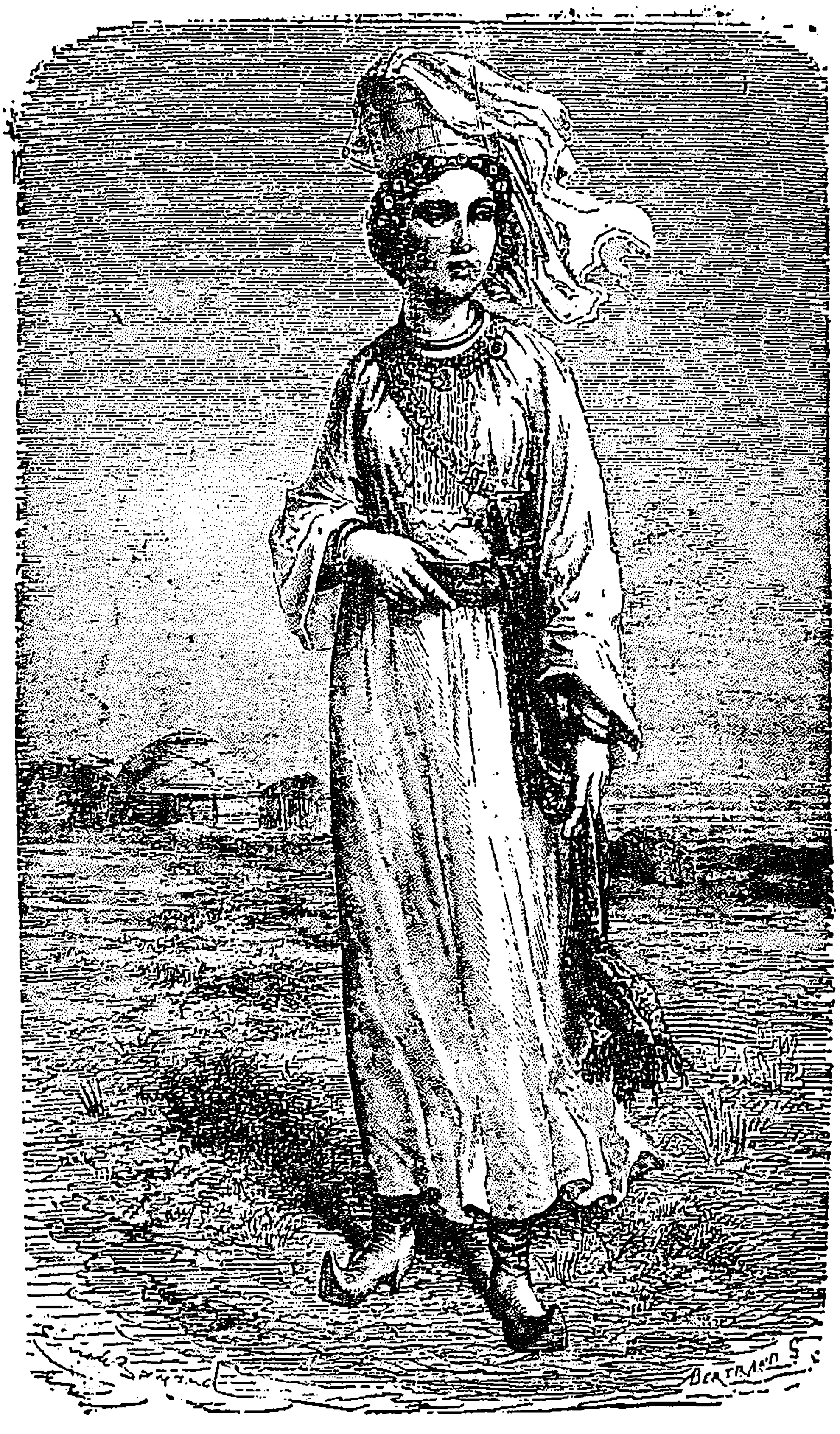
شود. نجبا را به قول خودشان، ایک ونانجیب را غول می نامند. ایک آنست که پدر و مادرش هردو یموت باشند؛ در این صورت، او نجیب و همه حمایت و عار می کشند. غول آنست که مادرش از طایفهٔ یموت نباشد؛ به این معنی، بعضی یموت بی استطاعت از طرف بجنورد و اسفراین و ولایت استرآباد، بعضی دخترهای بی باعث و بانی را پول داده به زنی خود قبول می کنند. اولاد این ها را غول می نامند. در این صورت، ایک با ایک و غول با غول مواصلت می نمایند و این مسئله طرف شماتت و ملاحظه است. چنانچه یک نفر ایک که هیچ قوم و عشیره هم نداشته باشد بدست ولایت کشته شود، بیشتر طرف توجه یموت است تا یک نفر غول صاحب طایفه.

کسی که می خواهد زن بگیرد، هرچه مقرر شده، پول نقد دارد می دهد؛ ندارد گاو گوسفند و شتر و اسب معادل وجه مقرره قیمت کرده، به پدر یا مادر یا برادر آن دختر می دهد و تمام آن وجه از آن پدر و مادر است. جهیز شرط نیست، بسته به میل پدر و مادر است. بعد دختر را به ترتیب شرع خودشان عقد کرده، به خانهٔ داماد می آورند. خرج عروسی و مهمانی عروسی خانه، تمـــاماً به عهدهٔ اهالی آن ابّه و آن طایفه است؛ هرکس هرچه دارد، مجاناً می دهد. و دو روز سه روز بیشتر عروسی می گیرند و از سایر طوایف وعده‌خواهی می کنند؛ هرکس بیاید، وارد آلاچق‌های ساکن آن ابّه می شود. خرج واردین و علیق مال و غیره را صاحب آن خانه متحمل است. و از طوایف دور و نزدیک آمده، اسب دوانی می کنند؛ و یک نوع فرح و بشاشتی اهل آن ابّه دارند که اندازه ندارد. سازی دارند که مثل چگوراست و عوض سیم، زه یا نخ ابریشم است. به انواع اقسام می خوانند و نقل می گویند وکیف می کنند؛ ولی فهمیدن ابیات و اشعار آن‌ها اختصاص به خودشان دارد.

بعد از عروسی، دختر مجدداً باید به خانهٔ پدر و مادرش رجعت کند وخانه‌داری و صنایع یاد بگیرد. ممکن است چند سال بگذرد و چند شکم هم بزاید؛ آن وقت که کامل شد، به خانهٔ شوهر آمده، به پدر شوهر و مادر شوهر خیلی احترام می گذارند. جز صحبت ضروری حرف نمی زنند و با دستمالی که به سرشان پیچیده‌اند، جلوی دهان را می بندند و حرف نمی زنند.

تمام کار یموت به عهدهٔ زن‌ها است؛ گذشته از صنایع یدی و بچه‌داری، نان پختن، شیر دوشیدن، ماست زدن، روغن گرفتن، آب آوردن از گرگان، غذا پختن. به اضافه، در وقت برداشت خرمن با مرد کمک دارند. زینت و زیور زن‌ها به واسطهٔ گوشوارهٔ طلا یا نقره و النگوهای نقره است، و دور لباس‌هاشان را قران و دو هزاری آویخته‌اند.

آنچه تحقیق شد، طلاق در میان آن‌ها مرسوم نیست و زن‌ها نسبت به مردها نهایت اطاعت و احترام را دارند و یک جهت هستند. در یک موقع مردها می تواند زن‌ها را معدوم کنند و آن وقتی است که زن زانیه باشد و مرد به چشم ببیند و اهل آن ابّه هم شهادت دهند. هر دو طرف را مرد بکشد، اقوام آن‌ها هم حرف نمی زنند. برحسب قانون مذهبی مطیع طلاق هستند، ولی معمول و مجری نیست.



دختر جوان ترکمن

محاکمهٔ شرعیه

ما بین یموت مسائل شرعیه و محاکمه بندرت اتفاق می افتد؛ وقتی هم که روی دهد، در خصوص سرقت است و این مسئله هم پوشیده و پنهان نمی ماند. سرقت یموت، گاو یا گوسفند، شتر یا اسب و مادیان است؛ به هر ابّه که بیاورند، اهل آن ابّه مطبع می شوند. صاحبان مال جاسوس می فرستند معلوم می کنند یا از اهل همان ابّه می آیند و به صاحبان مال اطلاع می دهند. صاحبان مال یاخودشان از مال آن ابّه گرو می کنند، یا به حکومت عارض شده می گیرند. اگر معلوم نشد، آن وقت در حق هرکس که ظنّ می برند، با او به اصطلاح خودشان قاضی لمش می کنند. به دزد قسم نمی دهند، به پدر یا برادر یا پسر عموی آن شخص در حقیقت قسم نفی العلم می دهند و مرافعه تمام است. دیده نشده است قسم دروغ بخورند. لابداً به اصلاح عمل ختم می شود. و دروغ چندان در این طایفه مرسوم نیست و به راستی موصوفند.

وضع خون بست

اولاً حتی الامکان از قاتل نمی گذرند و هر وقت ممکنشان شود، به طول هم انجامد، قصاص خواهند کرد. چنانچه قاتل هم دستگیر نشود، از اقوام و طایفهٔ قاتل بدست آن طایفه افتد، قصاص خود را بعمل می آورند. چنانچه به اولادشان برسد، حتی شخص قاتل از یک طایفهٔ دیگر باشد، قدرت رفتن به کلیهٔ حدود و میان آن طایفهٔ مقتول را ندارد. در این حال، کار بر قاتل سخت و اطمینان زندگی در خانه و ابّهٔ خودش هم ندارد، زیرا که متحمل است شب بیایند و او را به قصاص برسانند. این آدم مجبورمی شود فرار کرده، به میان طوایف دوردست برود یا درمقام اصلاح برآید. راه اصلاح این است، بستگان قاتل ملتجی به مشایخین می شوند ومشایخین هم باپیرمردان وبستگان طایفهٔ مقتول، کرّان [یعنی] مشورت و صحبت می کنند و قول می گیرند. بعد حضرات می روند به زبان های لیّن و شیرین با صاحبان خون از هر در سخن رانده، انتهای مطالب را راجع به خون بست می کنند؛ همین که گوشزد شد، پس از چندین مجلس به جائی منتهی می شود. آن وقت پیرمردان نزد مشایخین آمده، اظهارقبول می کنند. بعد مشایخین در صدد دیدن و اصلاح برآمده، به هر قدر که قدرت و استطاعت قاتل باشد، خون بست می کنند. پس از پرداخت وجه و صحت عمل، قاتل قرآنی بدست گرفته و شمشیری زیر قرآن، وارد ابّهٔ مقتول می شود. قرآن و شمشیر را جلوی آلاچق

صاحب خون گذارد [ه]، ریسمانی به گردن خود بسته، سر ریسمان را به درب آن آلاچق می بندد و اظهار خجلت و ندامت می نماید. بعد صاحب خون بیرون آمده، شمشیر را بدست گرفته، قاتل از زیر شمشیر باید رد شود و این یک نوع عجز بزرگی است برای قاتل و طایفهٔ او، و افتخار بزرگیست جهت طایفهٔ مقتول. بعد عمل ختم و آسایش فراهم می شود. دیگر به هیچ وجه حقی و حرفی به عهدهٔ آن آدم باقی نمی ماند. و این آدم با کمال اطمینان رفت و آمد می کند، بلکه من بعد آن طایفه از این آدم همراهی و حمایت کرده از خودشان می دانند؛ ولی قاتل تازنده است، به روی بستگان مقتول خنده نمی کند.

وضع خوراک و معشیت یموت

پرخوری و تنبلی و بیکاری برای این طایفه خلق شده است. خداوند رحمت کند مرحوم قائم مقام را، در یکی از قطعاتش فرموده:

آن پرخور و کمرو که به یک حمله ببلعد

هر یابس ورطبی [۸۶] که به هرسفره ومیزاست

گویا برای این مخلوق باشد؛ ابداً سیری ندارند، در هر سفره هرچه و هرقدر باشد می خورند، ابداً ملاحظه و رعایت رفیق را نمی دانند. هر آلاچق که عبارت از خانه باشد، یک عدد پاتیل چوبی و یک سه پایهٔ بزرگ دارند که پخت و پز می کنند. خوراک آن ها عبارت از روغن و گوشت و برنج است. روغن را میان پاتیل می ریزند، داغ که شد، گوشت را ریخته سرخ می کنند. بعد آب بقدر لزوم ریخته، برنج گرده را می ریزند و دم می کنند. بعضی اوقات کته و ماست، نان و دوغ می خورند. در موقع مهمانی عوض گوشت، مرغ می گذارند. دست شوئی و پاکی ابداً مرسوم نیست. مردها به عنوان شکر و دعا، دست های چرب را به ریش و زن ها به گیس هاشان می مالند. از کثافت چه عرض شود؟! از غسل و طهارت آن ها چیزی در این اوراق نمی نویسد؛ با یک آفتابهٔ چدنی [۸۷] کوچک، یک مرد و زن در زمستان غسل می کنند و طهارت آن ها با کلوخ است. مشایخین آن ها در وقت طهارت، اگر آب باشد، یک آفتابهٔ چدنی آب و چند دانه کلوخ هم همراه برمی دارند تا نزدیک آن محل تخلیه، آب را به زمین گذارده کلوخ ها را همراه می برند. پس از تخلیه با کلوخ ها خودشان را پاک کرده، آن وقت از آن مکان برخاسته می آیند آفتابه را برمی دارند و طهارت می گیرند. مبال و مکان حفاظی ندارند، صحراها مبال آن ها است.

جمعیت جنگی یموت

پوشیده نماناد که تمام مردم یموت سوارند و هرخانه اگر اسب سواری نداشته باشد، یک یابو برای حمل هیزم و آذوقهٔ خود مجبورند داشته باشند. و از اول عمر به سواری و اسب تازی عادت کرده‌اند و می‌توان گفت به هیچ وجه از سواری احساس خستگی نمی کنند. آن اشخاصی هم که به اضافهٔ مال بارکشی، اسب دارند، شغل و حرفهٔ آن‌ها سواری و صحراگردی است. روی هم رفته از هر خانه یک سوار بیرون بیاید، از تمام طایفهٔ یموت تقریباً دوازده هزار نفر می‌توان حاضر کرد.

امّا در خصوص اسلحه، چنانچه ذکر [شد]، هرخانه بی تفنگ نمی‌شود. ممکن است تصور نمود، ولی فرضاً[۸۸] هر دو خانه یک تفنگ داشته باشد، کمتر از شش هزار تفنگ نمی‌توان فرض کرد، بیشتر شاید. به همین قسم اهل ولایت و رعیت استرآباد، هر رعیت یک یابو لااقل برای حمل هیزم و خرم کوبی و حمل آذوقهٔ خود دارند؛ و بیش از آن‌ها تفنگ و اسلحه نداشته باشند، کمتر هم نمی‌توان فرض کرد. تفنگ‌های طرفین از نوع تفنگ‌های تجارتی دولت روس است، از قبیل برزنکه و بروان؛ تک‌تک هم تفنگ ورندل باطله‌دار و متفرقه دارند. و طرفین در فشنگ پر کردن مهارتی دارند. باروت چه در استرآباد ساخته می‌شود و چه تجار از شاهرود و مازندران و غیره وارد می کنند. و فروش باروت یک جزء از تجارت استرآباد است. و چنانچه خرید باروت برای تراکمه از طرف ولایت مسدود شود، از طرف چگّش لر و گمش تپه و غیره، به طور قاچاق تا مقداری که ممکن شود وارد می کنند. و چاشنی فشنگ به توسط خرازی و تجار وارد می‌شود، به یموت می فروشند.

سوار یموت کلیتاً تک‌تک و به خط زنجیر جنگ می کنند و هیچ وقت دو نفر سوار در یک نقطه نمی‌ایستد. و پیادهٔ آن‌ها هم به خط دشتبان و زنجیر تک‌تک در بوسخوها مانده، تیراندازی می کنند.

زمانی که یموت طرف زدوخور[د] است، به این قسم...[۸۹] می نماید؛ اولاً تمام پیرمردان و مشایخین مشورت نموده، متحد و متفق می‌شوند. و ثانیاً آدم به میان طوایفی که عار یکدیگر را می کشند فرستاده، کمک می‌خواهند. ثالثاً تمام اموال و عیال و اطفال خود را کوچانده، به میان طایفهٔ دوردست سکنا می‌دهند. رابعاً آذوقه و خوراک خود را از عموم طایفه استعانت نموده، از هرچه حاضر می نمایند و بسا می‌شود آلاچق‌ها از نان پخته مملوّ است. بعد چندین باب آلاچق خالی که به اصطلاح خودشان آق‌او یلی باشد، برداشته جلو می‌آورند؛ و هر صبح هم سوار شده، جلوی آن ابّه‌ها به اصطلاح خودشان قره می دهند و از پشت، آلاچق‌ها و جلوی سنگر و بوسخوهای پیادهٔ خود را محکم کرده، جمعیتشان را حاضر می کنند. و به انواع اقسام، جاسوس در میان اردو دارند که از وضع و جمعیت و تفاق و نقاق اردو خبر می‌برند. تا یموت تمام کارهاشان را حاضر

نکرده [اند]، اظهار عجز و لابه دارند و جاسوسان خبر می آورند که، امروز ریش سفیدان از افعال و اعمال خود نادم شده، فردا از در عجز به اردو خواهند آمد. خلاصه، به همین ترتیبات معطل می نمایند تا تهوّر آن ها بر حدّ کمال برسد؛ بعد جنگ در می گیرد. چون ترتیب جغرافی باید از روی واقع و صدق باشد، باجزئی اشاره، زآغاز توان یافت که انجام چسان است. حاصل مطلب آن که چنانچه یموت از سر[کر]دگان استرآبادی اطمینان نداشته باشند، تاب مقاومت ندارند؛ زیرا که سوار و پیاده و چریک استرآبادی به مراتب دلیر و رشیدتر از یموت هستند و بهتر از آن ها جنگ می کنند. چنانچه کار با خود سوار و پیاده و چریک باشد، با کمال غیرتمندی کارزار نموده، کوس غیرتمندی را می زنند. و کم جرأت تر از یموت، خودشانند. وانگهی مجبورند با اهل ولایت راه بروند؛ ولایت به آن ها احتیاجی ندارد. اعتبار خوانین به واسطهٔ همراهی و نگاهداری یموت است. چنانچه خوانین از رعایا مواخذه نکنند، یموت قادر بر نفس کشیدن نیست؛ والله اعلم.

در استرآباد و دهات رسم چنین است؛ از یک آبادی که صدای تفنگ بلند شود، از تمام دهات اطراف اسلحه و تفنگ خود را برداشته به حمایت می آیند. با کمال میل و غیرت تعصب[۹۰] می نمایند، بدون اجبار. و در همراهی به یکدیگر، شرکت دارند.

در مواقعی که یموت با ولایت طرف نزاع است، یک نوع گروکشی دارند. یموت از ولایت آدم گرو می کند، ولایت هم ناچارند از یموت گرو کنند. از بستگان گروکننده گیر افتد گرو می کنند، والاّ هر کس از آن طایفه و آن ابّه را بدست آورند گرو می نمایند. اقوام و بستگان این آدم خبر شده، در صدد برمی آیند؛ خلاصه می روند گروی ولایت را از یموت می گیرند به ولایت رد می کنند، گروی خود را می برند.

هرگاه یموت به عنوان دزدی شب به ولایت بیاید و کشته شود، ابداً اسم نمی برند. و کس و کار او از خارج آدم می فرستند مرده را می برند. چنانچه به عنوان خریداری هم باشد، کلیتاً مردگان را نمی گذارند در ولایت باشد، حتماً باید به قبرستان فامیلی و یورت خود برند.

همین قسم که عروسی آن ها بی تماشا نیست، عزاداری و سوگواری آن ها هم خالی از تعجب نیست. زنی که شوهرش مرده باشد، می رود بالای آلاچق می نشیند؛ سرخود را باز کرده، نعره و فریاد می زند و مهربانی های شوهر به یادش آمده، گریه می کند. تمام آن طایفه خبر شده، از مرد وزن حاضر می شوند. خرج واردین به عهدهٔ اهل آن ابّه است؛ زیرا که برای همه کس همچو روزی است. واردین می آیند جلوی آلاچق عزاخانه نشسته فاتحه خوانده، به صداهای خوش، دوست رفته را یاد می کنند. بعد به آلاچق های دیگر رفته، فاتحه خوانده، ناهار[۹۱] خورده می روند. تا یک هفته این رفت و آمد هست. مردگان را صوفی که خدمتگزار شیخ است می شوید و ذکاة اموال مرده به او می رسد. تقسیم اموال مطابق احکام شرع مبین است؛ جزئی اختلافی در حق زن ها هست. ولی خواستگار زن شوهر مرده فراوان، و هرچه گریه و زاری را در بالای آلاچق بیشتر و بلندتر کرده باشد، محبوب القلوب مردها واقع شده و اطمینان به او خواهند داشت. و شب هفته و چهله و سال،

مرسوم و اعتقادی کامل دارند. و مکان متبرکهٔ آن‌ها مزار مشایخین آن‌ها است که اولیا گویند. و اغلب که اسم و رسمی دارند، مردگانشان را به مقبرهٔ زکر یا[۹۲] [که] پیغمبر معروف است می برند. مقبرهٔ زکر یا پیغمبر در وسط راه یموت به گنبد قابوس است. از مقبرهٔ زکر یا پیغمبر به گنبد قابوس هشت فرسخ؛ و در شمال جاده در صحرا واقع و بنایش از آجر قطور است. جز این بنا، ابداً در صحرا بنائی نیست.

وضع هیکل یموت و اخلاق آن‌ها

استخوان بندی و استحکام بدنی ایشان، خوب. دماغ آن‌ها، پهن و راست. گونه های ایشان، برآمده. پیشانی، بلند. چشم ها، منحرف و شبیه به چشم‌های چینی. موی ریش و سبیل‌ها، کم. در سواری و سراسب چنان راست و محکم نشسته‌اند، گویا یک پارچه هستند. و اگر ده شبانه روز در سواری باشند، به هیچ وجه اظهار خستگی و کسالت ندارند؛ برخلاف پیاده‌روی. اگر صد قدم پیاده بروند، اظهار خستگی می کنند. و هرگز در تدبیر بزرگ کردن فطرت و نجیب کردن طبیعت و رواج صنایع نیستند؛ تمام تدابیر را صرف سواری کرده‌اند. و بسیار کم دل و کم جرأت هستند. به دوستی و دشمنی شان نمی‌توان متقاعد بود، مانند هوای آن صحرا تلّون مزاج دارند؛ مطیع و نوکر شکم هستند.

اسبان یموت

اسبان یموت برای آن سرزمین و تاخت و تاز و آن آب و هوا، با دوامتر و محکم‌تر از اسب عربی است؛ اسبان عربی آن استحکام و توانائی را ندارد. گذشته از ترتیب ایلغار،[۹۳] اغلب دیده می‌شود یک ترکمان لااقل پنجاه من بار به روی اسب گذاشته و خودش هم سوار است، و ده فرسخ هم می‌راند و ابداً ملاحظه هم نمی کند. وقعه‌ای در گوکلان سه‌شب برای خودم روی داد که تا به صبح، سه‌شب متواتراً مشغول جدال بودیم. فشنگ ماها غریب به اتمام بود. بردی نام گوکلانی از طایفهٔ قره‌یلخان را برای رساندن فشنگ به استرآباد فرستاد. از چاغر که حاکم نشین گوکلان است تا به استرآباد، از راه صحرا بیست و دو فرسخ ترکمانی است. این آدم به فاصلهٔ سی و چهار ساعت به استرآباد آمده، بقدر پنج شش من تبریز قند و چائی برداشته با هشت صد عدد فشنگ ورندل و

آذوقه، اسبش وارد چاغر شد. حقیقتـــاً انسان مات و متحیر می ماند. و یک شب هم در استرآباد خوابیده و جواب مطالب و عرایض خودم را از ایالت گرفته، پس از تحقیق، هیجده ساعته با این همه بار از استرآباد به گوکلان آمده است و ابــداً اظهار خستگی از او ندیدم. این اسب ها همیشه زیر زین هستند و مختص صحرا و دشت اند، در کوهستان عاجز و طاقتی ندارند. جز آن آب و هوا و فضای یموت، در جاهای دیگر طاقت نمی آورند ولاغر می شوند و به زحمت بوم می شوند.

مالداری اختصاص به یموت دارد. و در چهار فصل اسب ها یکّه میخ و روی آن ها را با چندجل و نمد و به اصطلاح آن ها ترلق و کزدرمه می کشند. و از خوردن جو مضایقه ندارند؛ هرقدر بخورد، می دهند.

گنبد قابوس و گوکلان

از استرآباد به گنبد قابوس و گوکلان سه راه است؛ راه ولایت، راه زیر گرگان، راه بالای گرگان. از راه ولایت؛ حرکت از استرآباد، منزل میان آباد که دهات ملک باشد، سه فرسخ است. راه پست و بلند و تلو و تیغ زار؛ و اطراف، دهات و آبادیست. منزل دوم کتول، چهار فرسخ است. جاده مسطح و در بعضی جاها باتلاق و نهرهای خراب، و پست و بلند تیغ زار، و به طایفهٔ دوه جی نزدیک و آبادی ولایت هم در حول[۹۴] و حوش است؛ از کتول به فندرسک می رود. دهات فندرسک بسیار است، همه جا می توان منزل کرد. ولی در فصل زمستان، خیلی سخت و تقریبــاً دو سه فرسخ از راه، قره جنگل و باتلاق و وحشت انگیز است. از کتول به رامیان پنج فرسنگ است. از رامیان جاده[۹۵] دو تا است. به گنبد قابوس بخواهند بروند، می آیند به خاندوز؛ دو فرسخ و نیم است و همه جادیه و آبادی و زمین تیغ زار و انار جنگلی فراوانست. و از خاندوز به گنبد قابوس دو فرسخ ونیم وجنگل مختصری در جلو است؛ باید گذشت، بعد داخل خاک یموت و شهر قدیم جرجان شده، وارد کمیسیون[۹۶] گنبد قابوس شوند. چنانچه به گوکلان بخواهند بروند، از رامیان می رود به حاجی لر، پنج فرسخ. و از حاجی لر هم به چاغر گوکلان چهار فرسخ است. پس از راه ولایت به گوکلان، پنج منزل و به گنبدقابوس هم پنج منزل است؛ و چهار روزه هم می توان رفت، ولی راه ها سخت و تیغ زاروجنگل و باتلاق و وحشت انگیز است.

راه زیر گرگان و بالای گرگان، هردو صحرا و مسافتش تقریباً یکی است. در زمستان طوایف یموت محض هیزم و سوخت به جنگل ولایت نزدیک شده، زیر گرگان می نشینند و از چشمه سارهای فندرسک و کتول و غیره مشروب می شوند؛ و در تابستان بالای گرگان مسکونند.

رعایت آذوقه و اطمینان و آسایش و جمعیتی کافی و یا آن که سوار یموت هرمحل همراه باشند، البته راه خلوت صحرا هیچ نسبت ندارد؛ تا خود گنبد قابوس مسطح و یکنواخت و صاف است، بلکه یک ریگ هم پیدا نمی‌شود، همه‌جا خاک است. تمام حرف بر سرآسایش و امنیت است که در آن سرزمین خلق نشده. از استرآباد به گنبد قابوس، از راه صحرا پانز [ده] فرسخ است. حرکت از استرآباد، منزل آق‌قلعه سه فرسخ. از آق‌قلعه [به] منزل سنگیر سوا شش فرسخ؛ و از سنگیر سوا به گنبد قابوس شش فرسخ. از استرآباد به محمد آباد یک فرسخ؛ و جاده مسطح وتیغ زار و حول و حوش آبادی و به جنگل یکّه مازو نزدیک. محمدآباد ده معتبر آباد و با جمعیتی است. از محمدآباد به پل حاجی قره یک فرسخ؛ جاده مسطح، در دو سه مکان نهر خراب و باتلاق است. خصوصاً فصل زمستان سخت می‌شود. و تکّه‌تکّه در راه، نی‌زار و گالیزار که جگن باشد دیده می‌شود و بعضی جاها هم چمن طبیعی و علف‌زار قابلی است.

طایفهٔ دو کنجی که یک تیره از طایفهٔ آتابای است، در اطراف پل حاجی قره سکنا دارند. پل معروف به جاجی قره، در روی آب قره‌سو واقع است و مرکب از هیجده چشمه است؛ در سال بیست و سیّم جلوس سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه قاجار نوراللّه مضجعه بنا شده. در فصل بهار این آب خالی از اهمیت نیست و در تابستان اغلب خشک است. بنای پل از آجر و رویش سنگفرش، و چهار منارهٔ آجر در ابتدا و انتهایش بر پا کرده و با جزئی مرمّتی آباد می‌شود و اهمیتی بسزا دارد. در سمت غربی این پل، به فاصلهٔ سیصد قدم قراولخانه‌ای از آجر در روی تپه به امر دولت برای مستحفظی بناشده؛ سابقاً دو اتاق داشته. اتاق‌ها خراب، ولی محوطه که از داخل آخور مال ساخته اندباقی است و چنانچه مرمّت شود و درب بگذارند و مستحفظ داشته باشد، خیلی مفید است. از پل حاجی قره به آق‌قلعه یک فرسخ و راه مایل به سمت مشرقست و همه جا مسطح و زمین چمن‌زار است. بنای آق قلعه در نقطه ایست که از سه سمت خاکریزی احاطه دارد. این نقطه خیلی قدیم و آثار قدمتش معلوم و آثار شهریّت و خندق و خاکریز او هویداست. نسبت این آثار خاکریز را به امیر تیمور می‌دهند. آق‌قلعه قلعه‌ایست محکم.[۹۷] بنای او در اول سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه قاجار نوراللّه مرقده. دیوارهای قلعه از خشت و گل و چینه است و از طرف داخلی قلعه، پشت دیوارها تمامـاً مردرو سر دیوارها کنگره و روی او آجر است. و در چهار گوشهٔ قلعه چهار برج است که میان هربرج یک عراده توپ ایرانی پنهان گذارده‌اند و یک عراده توپ هم برای شلیک در داخل قلعه روی تپهٔ مرتفعی قرار داده‌اند. حمام و ذخیره هم دارد که از عدم تعمیر مخروبه شده. و این قلعه دو دروازه دارد از آجر و بقدر گنجایش یک فوج سرباز، اتاق تحتانی و فوقانی ساخته‌اند که به واسطهٔ عدم تعمیر قریب به انهدام است. و دو حیاط خلوت هم از آجر در داخل قلعه است که مخروبه شده. و پوشش این اتاق‌ها و خلوت‌ها از چوب و روی آن‌ها به شکل بناهای استرآباد از سفال[۹۸] پخته پوشیده شده. در داخل قلعه آب نیست؛ راه آب انباری درسمت شمالی قلعه هست. ولی آب انبار [ی] خارج از قلعه لب رودخانهٔ

گرگان ساخته‌اند که سابقـاً به واسطهٔ تلمبه از آب گرگان مملو می‌شده و فعلاً آب ندارد و تعمیر لازم دارد. متوقفین نظامی، آب خوراکی خودشان را از رودخانه برمی دارند و به خمره‌ها و کوزه‌ها ریخته صاف شده می خورند. و دو سمت شرقی و غربی خارج از قلعه خندق است و رود گرگان از سمت شمالی قلعه جاریست و فاصلهٔ رودخانه تا درب قلعه بیست و پنج قدم است. و در محاذی درب قلعه در روی رودخانه، پل محکمی از آجر که مرکب از چهار چشمه است ساخته شده و در انتهای پل، دروازهٔ محکمی از آجر برپا است که وقتی این دروازه بسته شود، راه آمد و رفت ترکمان‌هائی که مجبورند از این راه به شهر بیایند مسدود است. به اضافه این پل برای استحکام هر قلعه و آسایش متوقفین برای روز سخت، در خارج پل و رودخانه در مقابل قلعه محوطه ایست که سه سمت آن دیوار است. دو سمت دیوارها از سمت مشرق و مغرب ممتد و منتهی به لب رودخانه است و درمقابل دروازه روی پل، در سمت شمال این محوطه دروازهٔ دیگری ساخته شده و مرحوم جهانسوز میرزا به امر دولت در این محوطه عمارتی مشتمل بر سه طبقه از آجر به طرز مرغوب ساخته است. به واسطهٔ عدم تعمیر، دوطبقهٔ آن عمارت خراب و چنانچه تعمیر نشود به کلی این طبقه هم منهدم خواهد شد، و دیوارهای این محوطه در بعضی جاها خراب و تعمیر لازم دارد. حقیقتاً بقدری بنای این قلعه در آن سرزمین از روی تدبیر است که برای جلوگیری یموت سدی از این نقطه بهتر تصور نمی‌شود. به اضافه به اغلب طوایف نزدیک شهر همجوار و برای مکان قشون در مواقع پناهگاه است. چنانچه در استحکام و تعمیر آق‌قلعه توجهی نشود، عماً قریب به کلی خراب خواهد شد. از آق‌قلعه به گنبد قابوس دوازده فرسخ و کنار گرگان، و جاده به سمت شمال شرقی استرآباد و تماماً صحرا است و منزلگاه ندارد. سد قزل آلان[۹۹] که نسبت به انوشیروان عادل می دهند، از سنگیر سوا که شش فرسخی گنبد است تا نزدیک کمیسیون، آثارش باقی و آجرهای او در زمین است که هرآجری چهارده سانتیمتر قطر دارد و به شکل مربع که هر ضلعی چهل سانتیمتر است.

گنبد قابوس و کمیسیون دولتین علیتین ایران و روس[۱۰۰]

گنبد قابوس در نیم فرسخی خرابهٔ شهــر جرجان واقع است. نظیر این گنبد در ایران زمین نیست. در سه هزار و سیصد و بیست که عمدة‌الامراء العظام میرزا رضا خان سرتیپ مهندس[۱۰۱] از طرف وزارت جلیلهٔ خارجه مأمور اخذ اطلاعات سرحدی و کمیسیونی و نقشه‌برداری بوده‌اند، به دقت گنبد قابوس و کمیسیون‌ها را دیده و مساحی کرده‌اند و خود نگارنده هم در سنهٔ ۱۳۲۱ که مأمور گوکلان بود، دیده اطلاعات ایشان و خودم را عرضه می دارم.

تعریف گنبد قابوس

این گنبد عبارت از مناره‌ایست به شکل استوانهٔ مضلع و دارای ده ضلع متساوی و عرض هر ضلع پنج متر و چهل سانتیمتر است و هرکدام از این ده ضلع، مرکب از سه ترک است و هر ترکی دو متر عرض دارد. اکنون چنان می نماید که این گنبد در روی تپه واقع است، لیکن مسلم است که این تپه نه طبیعی است و نه مصنوعی[۱۰۲] بلکه تپه‌ایست که به واسطهٔ انهدام ابنیهٔ دور گنبد به روی هم این تپه احداث شده و تقریباً بیست الی بیست و پنج متر ارتفاع این تپه است از سطح زمین. به هر حال الآن ارتفاع گنبد از روی تپه کلیتاً شصت و پنج متر می باشد؛ به این معنی که ابتدائاً از سطح تپه پنجاه و پنج متر مستقیماً بالا رفته و بعد از آن ده متر هم به شکل مخروطی روی او ساخته شده و میان آن مخروطی هم خالی است و روزنه‌ای به سمت جوب غربی دارد، ولی راهش تاکنون معلوم نشده و کسی نتوانسته است برود. و آنچه ظاهراً معلوم شده و حدس[۱۰۳] می رود، باید ابتدای گنبد از روی سطح زمین باشد و مقبرهٔ قابوس ابن وشمگیر هم باید در همان سطح زمین و کف گنبد بوده باشد. زیرا که اولاً بدیهی است که بنای به این استحکام و عظمت را محال است در روی تپهٔ مصنوعی بنا کنند، و تپه طبیعی هم نیست و علامت و آثار ابنیه از چهار سمت و بلکه از همهٔ نقاط تپه پیدا و آشکار است و در ابنیه داشتن دور گنبد شکی نیست. و ثانیاً مقبرهٔ قابوس ابن وشمگیر هم موافق ثبت تواریخ باید در این گنبد باشد، ولی تاکنون آثاری از مقبره علی الظاهر پیدا نشده و سه سال قبل جهت کشف مقبره، کف حالیهٔ گنبد را بقدر چهارده ذرع کنده‌اند؛ چیزی معلوم نشده، مأیوس گشته پر کرده‌اند. ولیکن از قرار معلوم گویا بعدها روس‌ها محرمانه راهی به مقبره پیدا کرده‌اند و اگر حقیقت داشته باشد، البته چیزها و اشیاء نفیسه بدست آورده یا خواهند آورد. ذکر شد که گنبد دارای ده ضلع است. در دو وقع، یک مرتبه در بالا و یک مرتبه در پائین، کتیبه‌ای به خط کوفی نوشته شده و در دو موضع به یک مضمون که هر فقره از آن مضامین در یکی از اضلاع گنبد منقوش است:

بسم الله الرحمن الرحیم	هذا القصر العالی
الامیر شمس المعالی قابوس ابن وشمگیر	الامیر ابن الامیر امر بنائه فی حیاته.
سنه تسع و تسعین	و ثلث مائه قمریه
وسنه خمس و سبعین	و ثلث مائه شمسیه.

مساحت اجزاء گنبد به حسب متر

نصف قطر میان گنبد چهار متر و هشتاد سانتیمتر است. محیط داخل گنبد سی متر و یک صد و چهل و چهار میلی متر، محیط خارج گنبد شصت متر و ۲۸۸ میلی متر. سخن دیوار گنبد چهار متر و هشتاد سانتیمتر است و از قرار این مساحت معلوم شد که سخن دیوار گنبد بقدر نصف قطر گنبد است.

ارتفاع گنبد از سطح زمین نود متر است. به این معنی [که] از سطح زمین تا منتهای تپه بیست الی بیست و پنج متر، به اختلاف مکان از نیم متر است تا ده متر. از سطح تپه مستقیماً بالا رفته تا ابتدای مخروطی پنجاه و پنج متر، و از ابتدای مخروطی تا انتهای او ده متر است. مساحت سطح تپهٔ گنبد چهار هزار و هشت صد متر است.

کمیسیون روس‌ها

از چند سال قبل به این طرف که ایجاد کمیسیون دولتین علیتین ایران و روس برای انتظام امورات سرحدی تعلق و انجام پذیرفته، در این نقطهٔ گنبد قابوس صورت بسته شده و گنبد قابوس در جزء کمیسیون روس‌ها واقع و انبار مستحکمهٔ آن‌هاست و خندقی در دور گنبد حفر کرده‌اند. طول خندق دور گنبد دو یست و هفتاد متر است و قطعه زمینی که کلیّهٔ کمیسیون روس‌ها در داخل دو خندق صورت بسته شده، شصت و یک هزار و دو یست متر است. تمام طول خندق محیط دو قسمت روی هم هزار و سیصد متر است.

وضع کمیسیون روس‌ها از حیث مکان و جمعیت و مستحفظی وقراولی و تفّرج، خیلی منظم است وعده‌ای سوار جکیت ترکمان مسلح و مکمل به انضمام معدودی قزاق روسی برای قراولی و صاحب منصبان آن‌ها در آنجا با عیال و اطفال خودشان بسر می برند، و اتاق‌های چوبی مزیّن عالی از روسیه برای منزل هر صاحب منصب به فراخور رتبت آماده است. قزاقخانه و آهنگرخانه و نجارخانه با انبارهای آذوقه و علیق ترتیب داده‌اند. طبیب و دواخانه و کحّال و آهنگر و نجار روسی به فراخور کمیسیون دارند و مغازه‌ای هم دایر کرده‌اند که رفع همه قسم احتیاجات آن‌ها را می نماید. و کمیسر روس منازل عدیدهٔ مزیّن از حیث دفترخانه و اتاق غذا و اتاق رسمی دید و بازدید و خوابگاه و آشپزخانه دارد، و به واسطهٔ بارکش‌ها از آب گرگان مشروب می شوند.

کمیسیون دولت علیهٔ ایران

تا در سنهٔ ۱۳۲۰، رئیس این کمیسیون و دخیل این خدمت بزرگ دولتی، جناب میرزا علی اشرف‌خان احتشام الوزاره که از طرف وزارت جلیلهٔ خارجه به این خدمت عمده مأمور بودند. جمال حال این کمیسر خردمند از اول شباب به علم و دانش و حسن سلوک آرایش گرفته، و آن علم و دانش به زیور ادب کمال پذیرفته و حسن اخلاق و نیکی معاشرت جناب معزی الیه، نتیجهٔ علم و مقام عمل را معین می کند. شرح و بسطی بیشتر لازم نیست. چون مدت مأموریت و اقامتشان به طول انجامیده بود، مستدعی شده بودند یک‌چند آسوده باشند. وزارت جلیلهٔ خارجه استدعای ایشان را قبول و جناب عون‌الملک را به ریاست کمیسیون منتخب و مأمور کرده‌اند و فعلاً جناب عون‌الملک در کمیسیون مشغول رتق و فتق امورات هستند.

عمدة الامراء العظام علی آقاخان سرتیپ قزاقخانهٔ مبارکه با پنجاه نفر قزاق و چند نفر صاحب منصب آزموده و مجّرب، مأمور و مقیم خدمت کمیسیون بودند. در ظرف آن مدت مأموریت طوری در انتظامات خدمت مرجوعه ساعی بوده که اگر از روی انصاف نظر شود، بهتر از انتظام مستحفظی روس‌ها در انتظامات نبوده، کمتر هم فرض نمی توان کرد. چون مدت مأموریت آن‌ها بسر آمده بود، از طرف ادارهٔ جلیلهٔ قزاقخانه تماماً را احضار و نوّاب والا حبیب الله میرزای سرتیپ که از تربیت‌یافتگان مخصوص این عصر و دارای علم و عمل است با پانزده نفر قزاق مأمور انتظامات کمیسیونی هستند.

معتمدالسلطان موثق الحکما که از برآوردگان مخصوص مدرسهٔ دارالفنون است، با همه قسم ادویّه به معالجهٔ اجزای کمیسیون مأمور بود و بیست و پنج نفر سرباز و یک نفر نایب از افواج مأمور استرآباد همه وقت محض قراولی در کمیسیون هستند.

تلگرافخانه از گنبد قابوس از راه ولایت به استرآباد، و از گنبد به چاتلی که هشت فرسخی کمیسیون که سرحد ایران و روس باشد دایر است و سوار ترکمان هم مستحفظ دارد و روس‌ها هم اجازه تحصیل کرده بودند که از گنبد به چاتلی با همین سیم حرف بزنند و در چاتلی تلگرافخانه و یک چاتمه قراول هست.

بنای قابل و لایق کمیسیون نداشت و اگر هم داشته به واسطهٔ سیل سنهٔ ماضیه خراب شد. چند اتاقی برپا است که رفع احتیاج می کند، ولی نقشهٔ مفصلی از طرف وزارت گمرکات کشیده شد و از ابتدای هذه السنه مشغول بنائی هستند.

مغازه‌ای موسوم به کنطور[۱۰۴] رفاهیه، میرزا محمد علی ارباب در آن سرزمین ایجاد نموده و از احداثات احتشام الوزاره است. انواع مأکولات و بقولات و حلویّات و مشروبات و اقمشه، حاضر و رفع احتیاج می نماید.

شهر جرجان

خرابهٔ شهر جرجان[۱۰۵] در نیم فرسخی کمیسیون واقع و شهر معظمی بوده. بنابر معروف چهار فرسخ محیط این شهر بوده. آثار ابنیهٔ قدیمه و اشیاء عتیقه، آنجا واضح و کارکنان آن سرزمین بهره‌مند و کامیاب شده و می شوند و عملجات به آنجا آمده از آن بناها آجر بیرون می آورند و هزاری بیست و پنج قران به کمیسیون‌ها می فروشند. و به انواع، آجر قطور و نازک و مربع و مسّدس و مدوّر دارد؛ هرچه کار کُنند بیرون می آید. و در آن نزدیکی دو امامزاده هست که به قول ترکمان‌ها آق‌امام و قرانگی امام[۱۰۶] معروف است که اعتقادی کامل دارند و متولی آن‌ها ترکمان و صوفی است و نذورات می دهند.

پل چوبی و آهنی معظمی روس‌ها در روی گرگان در نزدیکی کمیسیون دولت علیه ساخته‌اند جدیداً که کمال تعریف را دارد و مبالغ گزافی هم خرج کرده‌اند که برای عابرین خیلی اسباب آسایش است.

سابقاً تا گنبد قابوس حدود یموت بوده، از گنبد قابوس بالا به سمت مشرق حدود گوکلان. فعلاً یک فرسخ هم از گنبد گذشته، دو سه ابّه از طایفهٔ قان یوخمز مسکونند و بقیهٔ طایفه قان یوخمز در اطراف کمیسیون و گنبد قابوس هستند.

گوکلان

از طرف مشرق محدود است به دهنه و دامنهٔ کوه‌های بجنورد و از طرف مغرب به گنبد قابوس و صحرای یموت، از طرف شمال به اترک و کویر صحرای روس و از طرف جنوب به نردین و کوهسار و حاجی لر. و امروز حدود یموت و گوکلان از سمت گنبد، آب خرخری است که به گرگان ریخته می شود. آب و هوای گوکلان نسبت به یموت ییلاق و هوایش بهتر و اراضیش مثمر و حاصلخیز و اغلب نقاط از آب‌های کوهسار و حاجی لر مشروب و زراعتش برنج و ماش و کنجد و گندم و جو است. برنجش بهتر از برنج صدری نباشد، کمتر هم نیست. اغلب اراضیش نی زار، چه به جنگل کوهسار نزدیک است و چه بعضی جنگل‌های کوچک داخلی در دامنه‌ها دارد. چشمه‌سارهای فراوان دارد. پنبه و هندوانه خوب عمل آید.

مردمش مهربان‌تر از یموت و به تربیت نزدیک، و تمام زندگانی و آداب و مرسومات با

یموت شریک و صحراگرد و در آلاچق‌ها بسر می برند. مردها به کلی از صنعت بی نصیب و به خوردن و راحت کردن علاقه دارند. مراتع و مزارع گوکلان بی شمار، اراضی شالیزار فراوان و مثل مازندران. در عقیدهٔ مذهبی ثابتر از یموت و به ایشانان و مشایخین اعتقادی کامل دارند و اطاعت آن‌ها را بجای می آورند. نسبت به یموت چشم و دل سیر و مهمان‌دوست و ساده‌لوح؛ و به واسطهٔ کشیدن تریاک و شیره، شرارتشان از یموت کمتر و آن‌هائی که معتاد نیستند به مراتب از یموت دلیرترند و شرارتشان بیشتر است. جماعت گوکلان مرکب از دو گروه و دوازده طایفه.

گروه حلقه داغلو و دو دورغه[۱۰۷]

خداوند رحمت کند مرحوم قائم مقام را در یکی از قطعاتش فرموده، «اخته قزاقی اگر ده من جو یکجا بخورد، بدمستی نمی کند؛ برخلاف یابوهای دو دورغه که قدری جو زیاد دید و در قوروق بی مانع چرید، اول لگد را به مهتری که تیمارش می کند می زند.» و مردمان آن طایفه به همین صفت موصوفند.

جماعت حلقه داغلو

غائی، قره‌بل‌خان، ارکک‌لو، چیق‌لق وقارنوا، بایندر، قرق. گروه حلقه داغلو در رشادت و جلادت دخلی به دو دورغه ندارند، مردمش شجاع و جنگی و در دامنهٔ کوه‌ها و تنگه‌ها منزل دارند. شالی کاری آن‌ها خیلی کم و معاش آن‌ها از گوسفند و بافتن پلاس و خورجین و نمد و غیره می گذرد، و اغلب زراعتشان دیم است و وصول مالیات از این طایفه کمال سختی دارد و مکانشان صعب است.

غائی مرکب از سه طایفه و هر طایفه مرکب از چند تیره: تمک غائی، قارناس غائی، داری بوقاجه غائی. هر یک از این طایفه[ها]، خان علیحده و طایفهٔ علیحده دارند.

قره‌بل خان یک خان دارد و یازده طایفه و ابّه است: آجی بیک، باشی، قاپان، پیچ، قارا، خوردایماق، قیر، کروک، عرب، سقر، سیکی چتر.

ارکک لو یک خان دارد و دو طایفه: آق انجیک، قدانه. بایندرنه طایفه است و دوخان دارد: کولی، آق‌یاجی، قره‌یاجی، چوروک، طرانک، قلای‌چی، کسر، کروک، یساق‌لق.

قرق بزرگترین طایفهٔ گوکلان است و ده طایفه است: کین لیک، قاباسقّال، دهنه، چکه، کوکجه، قاراجه، قاراقوزی، صوفیان، کنکور، عنکوت.

چیق لق دو طایفه است: چیق لق و قارنوا. از گوکلان یک صد و هفتاد نفر سوار گرفته شده؛ نصف این سوار از طایفهٔ حلقه داغلو و نصف دیگر از طایفهٔ دو دورغه است. در سنهٔ ماضیه این چاکر که در گوکلان بود، این سوار را مرتب و منظم نمود و لباس آن‌ها را به ترتیب لباس جکیت‌های خیوه پرداخت و هرصبح و شام از روی قوانین نظامی قزاق مشق می کردند و بسیار قابل شده بودند.

جماعت دو دورغه

مرکب از شش طایفه است. اغلب مردمانش شیره و تریاک استعمال می کنند؛ به واسطهٔ این عمل، مردمش سالمتر و مطیع‌اند. عمل زراعتی این طایفه دخلی به حلقه داغلو ندارد، هرکس آیشی دارد که شالی می کارد. آیش اصطلاح آنجا و زمین شالیزار راگویند. برنج گوکلان از این طایفه[ها] است: یانغاق، سنگریک، چاغر، بیگدلی، آی درویش، اجن قانجق.

یانغاق مردمش شجاع و سرحدنشین یموت و همیشه با یموت طرف هستند و مرکب از چهار طایفه هستند: ساری جد، قول‌لی، دیزاکری، کتی.

سنگریک چهار طایفه است ورنی‌زارها مسکونند و چشمه‌سارهای فراوان دارد که نهر عمیق صورت می بندد و داخل گرگان می شود: آب خارق، آب قره‌سو، چشمهٔ عرب کور، قاراشور، قوشچی، خر، شیخ بیگی.

چاغر حاکم نشین گوکلان است، به کوهسار و ولایت نزدیک و هشت طایفه است: چاغر، قراول، کوسه، خوروتا، بای‌نل، ترکمه، کوش دوش، علامت.

بیگدلی که جزو چاغر و پنج طایفه است: بیگدلی، بوران، قارشمار، پان، امان قوجه.

آی درویش شش طایفه است: اوچی، قوجه‌مز، دلی، چی باری، عرب، تکرک.

اجق قانجق مرکب از چهار طایفه است: قانجق، یخاری‌اجن، آشاقی اجن، اورتاکی اجن. بعضی ابّه‌های متفرقه هستند که موسوم به ابّهٔ شیخ و خوجه است.

مشایخین و علمای گوکلان

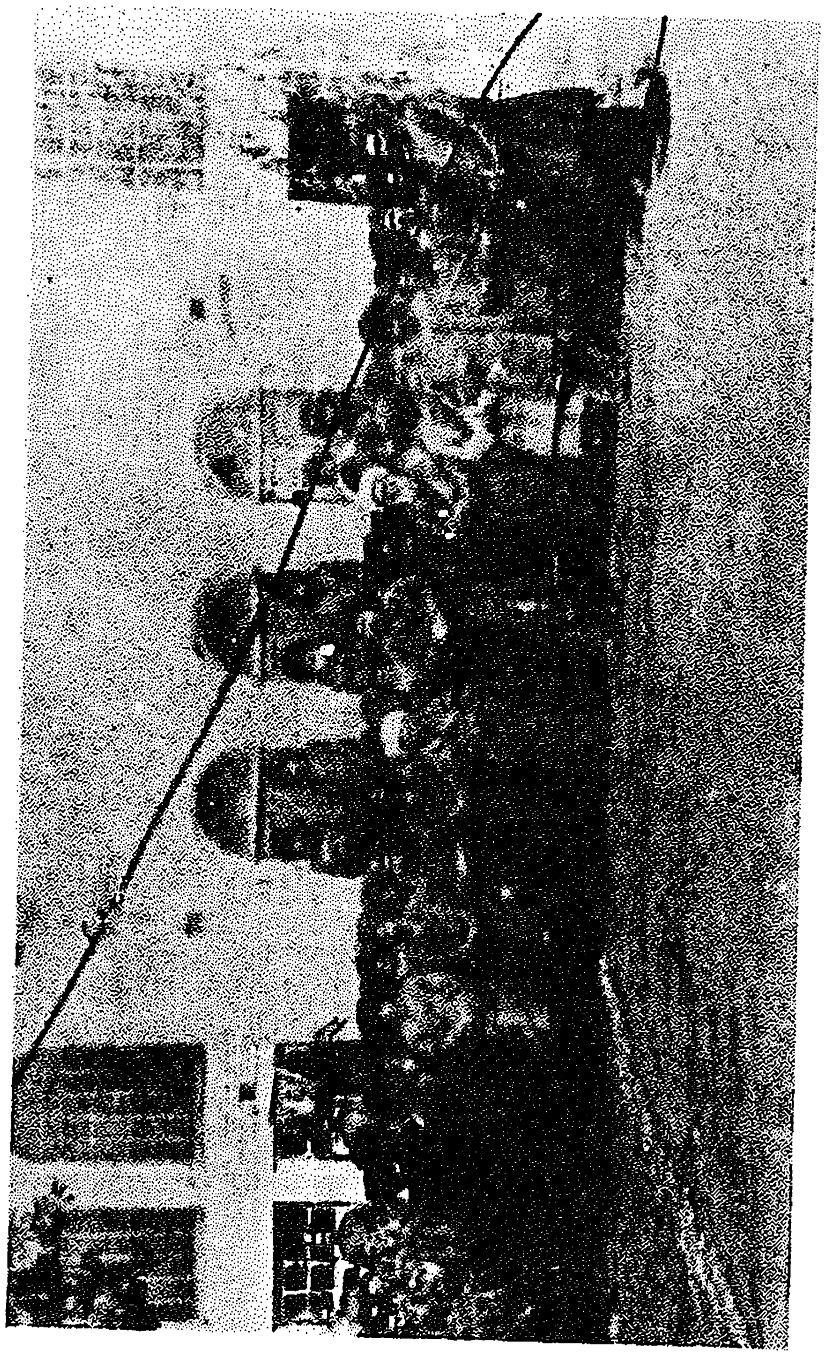
جناب معارف آداب حاجی ملا قلیج؛ ایشان امام جمعه [و] ریاست تامّه دارد و مردم اعتقادی کامل دارند ونذورات زیاد به او می دهند. مدرسه‌ای از آجر در نهایت استحکام برای طلاّب در نزدیک ابهٔ خودش که موسوم به ساری سواست، ساخته است و باغچه و آب روانی هم دارد.

ابهٔ اما کلوشیخ است. ابهٔ سیّد. ابهٔ موغو شیخ. ابهٔ ممی شیخ. ابهٔ حاتم ملا شیخ. ابهٔ صحت الدین خوجه. ابهٔ عالم ملا. ابهٔ قلندر ملا. کرّیک ملا. ارنفس ملا. حسن قاضی. قربان گلدی آخوند. جناب نوری ایشان. جناب خلیل‌الله پسر جناب امام جمعه.

خوانین گوکلان

مهدی‌خان قرق. ندرخان تمک. بای حسن خان قرق. خوشه‌خان و لدسبحان قلی خان. محمد حسن خان داری. نوربردی خان قرابل خان. مشهد قلی خان ارکک‌لو. ولی خان چاغری. نورمحمد مرداق‌خان سنگریک. خجند بردی خان و خدای بردی‌خان ینغـاق. امانش خان غائی. رمضان خان آی درویش. آنه محمد خان بیگدلی. چغور ملا، خان و رئیس طایفهٔ اجن قانجق. نورمحمد خان قربانلو.

صفحهٔ مقابل عکس خانزاد دولت ابدآیت است که با تمام خوانین گوکلان و جناب حاجی ملاقلیج ایشان امام جمعه، در استرآباد مخلّع شده و در ۲۲ جمادی الثانی سنهٔ ۱۳۲۱ به گوکلان رفته است.



بسم‌الله الرحمن الرحیم

جغرافی نظری از تهران به استرآباد است که رسم طرق و وضع منازل را می‌نماید

از تهران به استرآباد از خط شاهرود، به میزان منزل شمار قوافل، چهارده منزل و هشتاد و دو فرسخ است: خاتون آباد یا شریف آباد، ایوان کیف، قشلاق، ده نمک، لاسجرد، سمنان، آهوان، قوشه، دامغان، ده ملا، شاهرو[د]، تاش، قوزلق.

استرآباد

از تهران به خاتون‌آباد پنج فرسنگ و راه همه جا چند درجه مایل به مشرق، جاده هموار و مسطح و کالسکه‌رو. جز دو آبادی که تقریباً یک فرسنگ از حضرت عبدالعظیم می گذرد، امین‌آباد است و درمقابل کوه معروف به بی‌بی شهربانو واقع و متعلقه به حضرت علیا است و دیگری هاشم‌آباد ناظم خلوت است، دیگر آبادی در کنار جاده نیست.

خاتون آباد معتبر و یک صد و بیست خانوار رعیت دارد و تیول جناب موثق‌الملک است و در محاذی حصار امیر واقع است. آبش از رود جاجرود جاری و قنات هم دارد. کاروانسرائی در نهایت استحکام مرحوم حاجی ملا علی معروف به کنی اعلی الله مقامه از آجر ساخته، برای زوّار و

قوافل خوبست. چنانچه تعمیر شود، قابل سکنا است. از خاتون‌آباد به شریف آباد دو فرسنگ و راه مایل به جنوب شرقی و جاده مسطح و به فاصلهٔ هر نیم فرسنگ در نزدیک جاده، ده و آبادیست: الواک، کبرود، خسروآباد، شریف‌آباد. چون آب رودخانهٔ جاجرود از این اراضی به سمت ورامین می رود، نهرهای متعدده از آن رودخانه جدا کرده‌اند. بدان جهت برای گذشتن از انهار، حرکت کالسکه مانع از سهولت است و بلکه در فصل بهار که آب رودخانه طغیان دارد، خالی از اشکال نیست و برای بنه و سوار هم اسباب زحمت است.

شریف‌آباد ده معتبر و باغ مصفائی دارد که متعلق به ورثهٔ محمد قلی بیگ نایب اصطبل خاصه است. نهر بزرگی در پشت شرقی باغ از آب جاجرود می گذرد که زراعت شریف‌آباد را مشروب نموده به دهات ورامین می رود. از شریف‌آباد به ایوان کیف پنج فرسنگ و جاده همه جامسطح و کالسکه‌رو است. طرف دست چپ جاده، همه صحرای بوته‌دار و هموار بی آب و بی آبادیست و منتهی به جبال و دره ماهورهای دامنهٔ کوه قرا آقاج می شود. به تفاوت بعد از نیم فرسنگ الی بیشتر و طرف دست راست جاده، از شریف‌آباد الی یک فرسنگ [و] نیم بل متجاوز، دهات ورامین و زراعت است که تا جاده مسافتی دارند. دو فرسنگ که از شریف‌آباد می گذرد، در کنار دست راست جاده قهوه‌خانه و چند باب دکان و باغی میرزا ابوالقاسم خان دو سال است ساخته و رشته قناتی احداث نموده که در لب جاده آفتابی می شود و برای عابرین نهایت خوبست. از این قهوه‌خانه تا ایوان کیف سه فرسخ و هم صحرای خشک و زمین بایر و از طرف دست چپ به فاصله یکی دو فرسخ از لب جاده، منتهی به ماهورها و کوه‌های سخت خشک هزار دره می شود و آبادی در نزدیکی جاده تا ایوان کیف نیست.

ایوان کیف خالصهٔ دیوان اعلی و قصبچه است. تیول جناب اجل امین خلوت وزیر مخصوص است. سیصد خانوار رعیت متجاوز دارد. خانه های اربابی مزیّن عالی و کاروانسراهای مرغوب جدید خشت و گلی و یک کاروانسرای بزرگ آجری از بناهای قدیم که به واسطهٔ عدم تعمیر کثیف و مخروبه شده و قابل تعمیر است [و] قهوه‌خانه و دکاکین متعدد و دو باب حمام دارد. زیادی حاصل آنجا جو است. هندوانهٔ آنجا دیم و به واسطهٔ بی آبی میوه ندارد. یک رشته قنات کهنه ایوان کیف دارد که رفع احتیاج شرب اهالی را نمی کند و اهالی آنجا از آب رودخانهٔ دماوند مشروب می شوند، و آب انبارهای بزرگ و یخچال دارند و در موقع خشکسالی از آب به آن‌ها سخت می گذرد.

صنایع آنجا جاجیم های پشم و ابریشمی ممتاز است. معدن نمک سنگ نزدیک و بعضی آثار عتیقه در آن نزدیکی ها از قبیل بناهای آجری یافت می شود که اهالی ایوان کیف کنکاش کرده و آجرهای قطور و معمولی امروز پیدا کرده، فرش حیاط و حوض و آب انبار می کنند. از قرار تقریر اهالی، وجه تسمیهٔ ایوان کیف، ایوان کی بوده و این آجرها هم از آجر آن بناها است؛ والله اعلم. به هرحال امروز ایوان کیف قصبه‌ای آباد و دارای تلگرافخانه است و مردمش به واسطهٔ

عبور و مرو زوّار، صاحب بضاعت‌اند. و رودخانه‌ای از وسط آبادی می گذرد.

از ایوان کیف به قشلاق شش فرسخ و زمین تا دو فرسنگ که اول سردهنه خوار است، همه‌جا مسطح و در یک فرسنگی ایوان کیف، قهوه‌خانه گلی و چاه آبی حفر کرده‌اند. از این قهوه‌خانه که رد می شود تا اول سردره، زمین صاف و کویر و بوته‌های عظیم و خار شتر است. در فصل زمستان و بارندگی، حرکت مال سخت و بلکه با اسب به کویر فرو می رود. طرف راست و چپ جاده به فاصلهٔ یک فرسنگ کمتر یا بیشتر، کوه و ماهور است و سمت دست راست نهر عمیقی است که آب شور است و داخل دره می شود. در فراز این دره که تپهٔ بسیار بزرگ و مرتفعی است و عبارت از دوشعبه است و جاده سراشیب و میان این دو تپه واقع است. و قلعه‌ای در روی تپهٔ سمت جنوب از آثار قدیمه باقی و اول سر دهنه‌خوار است. سابقاً این محل خالی از مخاطرات نبوده و زوّار و قوافل به سختی از این سرزمین عبور می کرده‌اند، حال بحمدالله امن است. از اول سردره تا آخر دو فرسنگ است و جاده در میان دو شعبه از شعبات البرز و ضلعی از کوه کنار گرد است.

از اول دره آب شور کمی است، رفته‌رفته از چشمه‌سارها این آب زیاده شده نهر عظیمی در فصل بارندگی صورت بسته، از طول دره همه‌جا سراشیب به جلگهٔ خوار می رود. جبال اطراف دره که مانند دیوارهای محکمند، به واسطهٔ آنکه سنگ آن کمتر و غالباً در فصل بارندگی محل تصادف باران است، خطوط متوازیهٔ عمیقه بهم رسیده و هیأت آن‌ها را از سایر جبال امتیاز داده.

به فاصلهٔ یک فرسنگ که از سر دره رد می شود، کاروانسرای سنگی خرابهٔ معروف از بنای انوشیروان بوده که منهدم شده. مقابل او، علی‌خان سرکردهٔ اصانلو کاروانسرا وقهوه‌خانه‌ای از سنگ و گل ساخته است و چشمه آبی هم که نسبتاً شیرین است در آن نزدیکی هست که برای عابرین خیلی اسباب آسایش است. از این قهوه‌خانهٔ میان دره تا قشلاق، آب و آبادی نیست و زمین شوره‌زار است. تا آخر دره یک فرسنگ و از آنجا تا قشلاق دو فرسنگ است.

قشلاق آبادی معتبر و دارای دکاکین چند و کاروانسراها است و آب انبار بسیار بزرگی دارد که‌مرکب سردی و گوارائی معروف و در تابستان محتاج به یخ نیست. چاردانگ او متعلق به سرکار نوّابه مستطابه علیه عالیه متعالیه، حاجیه شمس‌الدوله است و آب او از رودخانه است و شالی کاری فراوان دارد. از قشلاق به ده نمک شش فرسخ است و جزو خوار محسوب می شود. جاده دو تا است؛ چنانچه به سمت ارادان و پاده و یاطری که حاکم‌نشین خوار است بروند، از قشلاق سه فرسنگ است و در راه همه جا نهرهای آب متعدد هست که به خوار می رود. و سرچشمهٔ آب های خوار از دو رودخانهٔ بزرگ است که یکی از سمت فیروزکوه جاری و موسوم به نمرود است و دیگری از سمت دریاچهٔ تار و مومج دماوند ساری و معروف به دلیچای است که دهات و زراعت خوار را مشروب می کند. و [در] این راه به واسطهٔ انهار متعدده، حرکت کالسکه سخت است. ولی جادهٔ معموله، مسطح و کالسکه‌رو است و زمین شوره‌زار و سنگلاخ و بی‌آبست.

ده نمک قریب صد خانوار رعیت دارد و تنباکوکاری وهندوانه و خربزه آنجا فراوانست.

آبش شور و ناگوار و یخچالی شور دارد که در تابستان اسباب حیات عابرین است. قهوه‌خانه‌ای دارد مرکب از تحتانی و فوقانی است و طبقهٔ فوقانی مرکب از سه اتاق و ایوان‌های جلو است که بهترین اقامتگاه زوّار است. خانه‌های رعیتی بسیار کثیف و قابل سکنا نیستند. سه کاروانسرا و چند باب دکان دارد. یکی از آن کاروانسراها از آجر و از بناهای شاه عباسی است؛ گرچه مخروبه است، ولی در ایّام زمستان از برای قوافل و عابرین خیلی مفید است. از ده نمک به لاسجرد شش فرسخ و جاده همه جا مسطح و شن‌زار و همه جا مایل به جنوب شرقی است، کویرو گون‌زار. طرف دست چپ جاده به فاصلهٔ نیم فرسنگ، تپه‌ها و کوه‌های کوچک و پس از آن کوه‌های مرتفع عظیمه است. طرف دست راست صحرای کویر بی‌آب و گیاه است که به فاصله پنج الی شش فرسنگ منتهی به جبال می‌شود.

سه فرسنگ ازده‌نمک گذشته، قریهٔ عبدالله آباد است و تا عبدالله آباد آبادی نیست. قریهٔ عبدالله آباد سابقاً قلعه و کاروانسرائی داشته که فعلاً منهدم است. امروز قهوه‌خانه و باغ وآب انباری دارد و چند نفر رعیت در آنجا مسکون و علوفه و غیره می‌فروشند. عبدالله آباد نقطهٔ قابل آبادیست. قنات لایقی دارد. کار بکنند، قابل زراعت و آبادیست و آبش به واسطهٔ شوری زمین قدری شور است، ولی خیلی بهتر از آب ده نمک است، و ملکش نزاعی است و امروز در دست سمنانی است. از عبدالله آباد به لاسجرد سه فرسخ است. تقریباً یک فرسنگ که از عبدالله آباد می‌گذرد، چند نهرهای عمیق و عریضی است مثل خندق در میان خاک خوار و سمنانست و عرض هریک از سه ذرع متجاوز و عمقاً از ده الی پانزده ذرع است که به خط عرضی در دو سه موضع جاده را تقاطع نموده، و آب این انهار در هریک متفاوت در موقع سیل زیاد می‌شود. از مشرق شمالی به مغرب جنوبی جاریست، و در روی هر سه نهر پل‌های سنگی محکمی است که از عمق نهرها بنا و به سطح زمین مساوی است و به همین جهت، پرکرپی موسوم شده و امروز پل کرپی معروف است. از اینجا اول خاک سمنانست. از پل کرپی به گردنهٔ لاسجرد یک فرسخ؛ دو قهوه‌خانه و دو آبادیست. مزرعه و قهوه‌خانه در جلو است. از آنجا که می‌گذرد مزرعه و قهوه‌خانهٔ دیگری است موسوم به سیّدآباد وجای با صفا و با نزهتی است. آسیائی دارد که آب آن آسیا از چشمه‌سارها صورت بسته و زیاد است. از گردنهٔ لاسجرد به لاسجرد یک فرسنگ کمتر است و این گردنه عبارت از دامنه‌های مرتفع سنگی و سنگش گچ است پر گرد و غبار. راه کالسکه علیحده وراه سوار علیحده است. به نشیب گردنه که می‌رسد، راه مسطح می‌شود و از فرازگردنه، لاسجرد نمایان است.

قصبهٔ لاسجرد باغات زیاد دارد و انار او معروف است. کاروانسرای آجری از بناهای شاه‌عباس در آنجا برپا ودایراست. به اضافه اتاق‌های مرغوب و بالا خانه‌های سفیدکاری عالی ساخته‌اند. تکیه و حمام هم دارد و سیصد خانوار رعیت بیشتر دارد و مردمش با بضاعت و صاحب اغنام و احشام‌اند. و قلعه، کثیف [و] ملوث [و] امروز غیر مسکون و قریب به انهدام است، و

اهالی آنجا با سلیقه شده و وقری به آن بنای سابق نمی گذارند. لاسجرد امروز از بهترین مکان‌ها و هوایش خوب و آبش فراوان لیکن شور و تلخ و زمینش قابل هرگونه زراعت است. از لاسجرد به سمنان شش فرسخ؛ راه همه جا مسطح و جنوب شرقی است. نیم فرسخ از لاسجرد که می گذرد، مزرعه‌ایست خوش آب و هوا و معروف به شیرآورد. از آنجا تا سرخه‌آبادی نیست. در نیم فرسنگی سرخه دو سه مزرعه در کنار جاده است ولی آبش شور است.

سرخه در سه فرسنگی سمنان واقع و آثار قدیمه دارد و از دهات معتبر و آباد سمنانست. دو سال است جناب نیّرالممالک تیول مواجب خودش کرده و فعلاً سپرده به ابراهیم‌خان یاور فوج سمنان است که در سرخه مسکون است. پانصد خانوار رعیت بیشتر دارد. تکیه و قهوه‌خانه و دکاکین متعدد دارد و یک دسته سرباز بده است و مردمش شجاع و رشیدند. و انار و خربزهٔ آنجا به لطافت و شیرینی معروف است و آبش شیرین و گواراست. از سرخه الی آسیاهای نزدیک شهر، آب و آبادی نیست ولی در دامنهٔ جبال شمالی، مزارع بسیار و در جلگهٔ جنوبی، قراء متعدده است. در سمت چپ جاده فی الجمله کویر و باتلاق است و تا نیم فرسنگ به تفاوت، منتهی می شود به کوه‌های پست که در پشت آن‌ها کوهی است پرسنگ و بزرگ و سیاه رنگ، موسوم به کوه قالیباف است. پس از کوه مزبور، جبال نیزه واست که سنگسر و شمرزاد دوبلوک معروف سمنانست که در دامنهٔ آن واقع‌اند. این جلگهٔ سمنان آهو و شکار بسیار دارد.

شهر سمنان از شهرهای بزرگ، هوایش سالم و مردمش به امر رعیتی راغب و زراعت آنجا جو و گندم، و تنباکو خوب عمل آید. باغات میوه زیاد است وخربزه‌وهندوانهٔ او فراوان و ارزانست وانواع سبزیجات می کارند. جمعیت سمنان از سی هزار نفر کمتر نیست و بازارهای متعدد و تجار معروف زیاد است. حمام و تکایا و مساجد او متعدد و مسجد شاه سمنان که از بناهای خاقان کشورستانست، به عظمت بنا و خوبی معروفست و موقوفات صحیحه دارد که هرسال تعمیر می شود. ارک و عمارات دولتی آنجامتعدد و قلعه و بارهٔ محکم در اطراف عمارات هست. اصل بنای ارک را مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاءالدوله کرده و حکام همه ساله به امر دولت تعمیر کرده‌اند. مخصوصاً مرحوم ضیاءالدوله تعمیری بسزا کرده و بعضی تصرفات الحاقات بر بنای سابقه افزوده‌اند. و امروز ارک سمنان از ابنیهٔ عالیهٔ دولتی محسوب و مشتمل برحیاط‌های متعددهٔ دیوانخانه و خلوت‌ها و اندرون و حمام و اصطبل و کالسکه خانه و غیره است. در بیرون ارک، باغ و عمارت مرحوم ضیاءالدوله است که تماماً از آجر و مشتمل برتحتانی و فوقانی و حوضخانهٔ عالی است که زوّار و اشخاص محترم در آنجا اقامت می کنند. و کاروانسراهای متعدد برای زوّار در مقابل ارک ساخته‌اند؛ و وصل به امامزاده ابراهیم علیّه‌السلام که درسمت غربی ارک است، دو کاروانسرا ساخته و بالا خانه‌های متعدد دارد. و تلگرافخانهٔ دولتی دریکی از حیاط‌های ارک و از خارج هم درب دارد.

شهر سمنان از بناهای قدیم و نسبت این بنا را به تهمورث می دهند و امروز دارای ابنیهٔ

جالبه و نسبتاً آباد و پر جمعیت است. اسامی محلات از این قرار است: محلهٔ ناسار، لتی بار، اسفنجان، چوب‌مسجد، شاه جوق، کودی در، کل شمقان، فرادقان، ملیحی، کودان کوه.[۱۰۸]

از سمنان به آهوان شش فرسخ و راه مایل به سمت مشرق. در یک فرسنگی سمنان، نقطه‌ایست موسوم به حوض مرحوم ملامحمد سمنانی؛ در سر قناتی بنائی به شکل آب انبار از آجر ساخته و پله‌ها قرار داده که به آب می‌رسد. از برای عابرین مفید است. از حوض که می گذرد، تا دو فرسخ جاده مسطح و آب وآبادی در کنار و نزدیک جاده نیست و راه همه جارو به بلندی است و منتهی به گردنهٔ کوچکی می‌شود که اول دره و ماهور است و تقریباً سه فرسنگ این دره‌ها امتداد دارد و راه ناهموار است تا به جلگهٔ آهوان برسد. بعضی مزارع و آبادی از سه فرسنگی سمنان هست تا یک فرسخ و نیمی آهوان. قریهٔ کهلا و محمدآباد سمت راست جاده مسافتی دارد و طرف چپ جاده دامنهٔ کوه‌ها، قریهٔ چاشخوران و مزرعهٔ رویان است که جای باصفا و آب گوارائی دارد و رشته‌ای قنات از جلو[ی] قهوه‌خانه می گذرد و یکی دو مزرعهٔ جدید و یک قهوه‌خانه و طویلهٔ تازه هم ساخته‌اند. از این نقطه تا خود آهوان، راه پست و بلند و جاده میان تپه‌ها و کوه‌های کوچک است و آبادی نیست.

در آهوان دو کاروانسرا و یک چاپارخانهٔ خراب است. یکی از کاروانسراها از سنگ ساخته شده و به بناهای انوشیروان معروفست و منهدم شده، و دیگری کاروانسرای شاه عباسی است که از آجر ساخته شده. بقدری کثیف نگاهداشته و مواظبت نکرده‌اند که نمی‌توان سکنا کرد و مخصوصاً در فصل زمستان و پائیز که باد آهوان بوزد، انسان را هلاک می کند. بعضی زوّار که استطاعتی دارند، در پشت کاروانسرا، لب جو و زیر درختان در زیر چادر این منزل را به سر می‌برند. و آبش آب چشمه و زالو دارد. باید خیلی از آب احتیاط کرد و بلکه آب را صاف نمود. مخصوصاً آب اسب‌ها را باید مواظبت کرد، والاّ زالو به زبان و گلوی مال‌ها چسبیده اسباب زحمت می‌شود. از آهوان به قوشه شش فرسنگ. به فاصلهٔ اندکی از آهوان، راه به صعود است؛ پس از آن تا قوشه همه‌جا سراشیب و مسطح و طرف دست چپ و راست جاده به فاصلهٔ یک فرسنگ و نیم بیشتر یا کمتر، کوه است و اقسام نباتات و بوته‌های بزرگ قیچ و گز بسان جنگل روئیده که خالی از تماشا نیست. و تا قوشه آبادی و آب نیست. بلوک تودروار در سمت چپ این راه واقع است. قوشه سابقاً آب اتصالی نداشت. کاروانسرائی از بناهای شاه‌عباسی از آجر دایر و منزلگاه زوّار و قوافل است. چند باب دکان حاجی علی نقی کاشی مقابل کاروانسرا ساخته و آب انباری در وسط این بنا از سابق بوده که حاجی علی نقی تاجر تعمیر کرده و آب این آب انبار از فاضل آب تودروار بوده که در فصل بهار پر می کرده‌اند. و در سال‌های خشک که آب زیادتی نداشت و اضافه از تودروار نمی‌ماند، این منزل خشک و بی‌آب، و معلوم می‌شود که با بی‌آبی از آهوان تاقوشه به زوّار چه گذشته و این منزل هم که آب نباشد به عابرین چه خواهد گذشت. حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا شاهزادهٔ آزاده امیرخان سردار سپهسالار اعظم دامت شوکته، خوف و وحشت‌های

خسته‌دلان و جگرسوختگان و دل‌ریشان از این براری را مبّدل به راحت و گلخن، گلشن و دوزخ، بهشت و برزخ،...[۱۰۹] و دشت‌ها و صحراهای خشک بی‌آب و علف، سبز و خرّم؛ به جای خارشتر انواع فواکه غرس شده و استخرهای متعدد درآن براری ساخته شده و متجاوز از سی هزار تومان خرج قنات جدید فرموده‌اند و امروز زیاده بر دو سنگ آب دارد و بیشتر خواهد شد، تمام آن اراضی و یحیی آباد را مشروب می‌نماید. اراضی یحیی آباد بقدری قابل و حاصلخیز است که از قرار معروف، تخمی صد تخم متجاوز دیده شده. قلعهٔ رعیتی از بناهای مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار در سمت غربی کاروانسرای قوشه به فاصلهٔ پانصد قدم باقی مانده و غیر مسکون بود؛ تعمیری بسزا کردند بالاخانه و سردری جدید افزودند و امروز مسکون و آباد و مکان رعیتی است، و آب قنات جدید از سمت شمال به طرف جنوب از خارج قلعه می گذرد.

از قوشه به دامغان شش فرسنگ زمین صاف ومسطح؛ تا دو فرسخی که امیرآباد باشد، آب و آبادی نیست. امیرآباد ده بزرگیست. قلعه و باغ و عمارات مرغوب متعدد دارد. از بناهای مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار اعظم است. ورثهٔ مرحوم سپهسالار فروخته‌اند و فعلاً چهار دانگش متعلق به حاجی سیّد محمد لاریجانی و اخوان اوست و دو دانگش هم متفرقه مالک‌اند. ده بسیار معتبر و آباد و حاصلخیزاست و از جاده تقریباً یک میدان دور است. از امیرآباد به دامغان چهار فرسنگ است. نیم فرسنگ که ازامیرآبادمی گذرد، آبادی و قهوه‌خانه و باغی است موسوم به صیدآباد متعلق به حاجی ملارضا است و عمارتی برای خودش ساخته وده آبادیست و زراعتش به وفور است. نیم فرسنگ که از صیدآباد می گذرد، در کنار جاده قلعه و عمارت دولت‌آباد است. سابقاً خیلی آباد بوده. قلعه‌ای محکم و خندق و تکیه و حمام و چند باب دکان دارد و صد خانوار رعیت بیشتر دارد و متعلق به حاجی فرج‌الله خان احتشام نظام است. در سمت جنوب این قریه، باغ پسته است. یک فرسنگ از دولت‌آباد گذشته، باغ و قهوه‌خانهٔ جدیدی موسوم به قدرت‌آباد حاجی احتشام نظام در کنار جاده ساخته، خالی از روح نیست. از قهوه‌خانهٔ قدرت‌آباد تا دامغان دو فرسنگ؛ در نزدیکی جاده آبادی نیست. در سمت شمال به فاصلهٔ یک فرسنگ و بیشتر، بعضی دهات خراب و ویران و بعضی آباد و دایر: سعیدآباد مخروبه، اسمعیل آباد، منصورآباد، شیرآشیان، علی‌آباد، عوض‌آباد، رضی‌آباد، آهوبانو، مزرعهٔ شیربند دو فرسخ دور از جاده است. قراء واقعه در سمت راست جاده، به فاصلهٔ یکی دو فرسخ: سعیدآباد، اسمعیل‌آباد خرابه، حجاجی، درکیان، مهدی‌آباد، عبیرآباد، جعفرآباد، قلعه‌زرد. از دولت آباد حاجی احتشام نظام هم می‌توان به سمت استرآباد رفت و از قرار معروف پانزده فرسنگ است؛ به این معنی [که] از دولت آباد به چشمه علی دامغان و از چشمه علی به چهارده کلاته، ازچهارده کلاته به کتل جهان نما، از کتل جهان نما به استرآباد. چون راه ییلاق است، خیلی سخت و سرد و مخصوصاً کتل جهان نما خیلی صعب است. ولی راه متداولی حضرات چهارده کلاته است.

شهر دامغان از شهرهای قدیم ایران[۱۱۰] و حصین و دارای برج و باروئی محکم و خندقی

بوده. برج‌های دور شهر در بعضی نقاط تاکنون باقیست وآثار عتیقه در این شهر بسیار است؛ از جمله مسجد معروف به تاریخانه[۱۱۱] و منارهٔ آنست و دیگری مسجد جامع و گلدستهٔ آنست. راستا بازار و کاروانسرائی دارد. در سنهٔ ماضیه تیمچهٔ جدید مرغوبی حاجی محمودخان یاور و حاجی آقا احمد و سایر ورثهٔ مرحوم حاجی آجودان ساخته‌اند که نهایت تعریف دارد. شهردامغان بزرگ و جمعیتش کم و مردمش فقیر و بی بضاعت، شورآبادی در کلّه ندارند. عمارت دولتی او منحصر به مولودخانه است که تولد خاقان کشورستان[۱۱۲] درآن‌محل به ظهور رسیده؛ با آنکه مرحوم ضیاءالدوله تعمیر کرده و موقوفهٔ مخصوص دارد، به واسطهٔ عدم تعمیر مخروبه و غیرمسکون است. جز چند باب عمارت خوانین دامغان،خانهٔ آبادی نیست و تماماً به وضع قدیم و مخروبه است. سه حمام آباد دارد و دو مدرسه و به اضافه کاروانسرای آجری شاه عباسی، و کاروانسرای خشت و گلی برای زوّار ساخته‌اند. جناب حاجی میرزا حسن مجتهد باغ مفصل مزیّنی با عمارت مختصر خارج از شهر ساخته‌اند و آب از جلوی باغ می گذرد و بیدستان خوبی ترتیب داده‌اند که بهترین مکان شهر دامغانست و برای اشخاص محترم بهترین منازل و به شهر خیلی نزدیکست. بعضی زوّار در صحن امامزاده منزل می نمایند. چون شهر دامغان از شهرهای قدیم است، تمام منازل قدیم غریب گز[۱۱۳] دارد. باید در مکانی منزل نمود که منزلگاه قوافل و زوّارنباشد و تازه بنا شده باشد. و کلیهٔ آب شهر دامغان و زراعت دهات از آب چشمه‌علی دامغان[۱۱۴] است که به ترتیب و خورند هرده، آب به میزان مشخص از آب بخش کن جدا شده و به نهرهای هرده جاری می شود و مستحفظ دارد که آب کم و زیاد نشود و کسی تعدی نکند.

باد چشمهٔ بادخان معروف[۱۱۵] وقتی وزیدن کند، درختان عظیم را از ریشه کنده و در چلّهٔ تابستان بقدری سرد می شود که باید آتش سوزاند؛ و به همین جهت فصول اربعه آنجا صحیح نیست وگویا به همین جهت مردمان دامغان متلوّن‌المزاج هستند. خاکش بقدری خوب است که خشت خام او کمتر از آجر نیست. و چشمه علی دامغان در سه فرسنگی دامغان است و راه همه جا رو به شمال مغربی و از کنار رودخانه که به سمت جنوبی به شهر دامغان می‌آید باید گذشت. منبع این رودخانه‌چشمه‌علی است و متدراجاً آب‌های دیگر از سیلاب چشمه سارها بدو افزوده شده و اغلب گل‌آلود و همه جا سراشیب و از میان دره تا جلگه [واز جلگه] تا دامغان، و به شهرآمده و بعضی از قراء جنوبی و اطراف شهر از این آب مشروب می شود. سمت غربی رودخانه کوهیست مرتفع که بنابر مشهور، لندهوربن سعد در قلهٔ آن کوه مدفونست و در قدام آن، کوه مرتفع دیگریست به شکل مخروطی موسوم به کوه شاهدار و در سمت شرقی رودخانه کوه بزرگ و سیاهی است موسوم به منصور کوه یا کوه منصورشاه. مزرعه و آبادی دارد و نزدیک به جاده کوه مرتفعی است که در قلهٔ آن قلعه و برج و دیوار از زمان سلف تاکنون باقی و آن کوه موسوم به مهر و تکارواست. قریهٔ آستانه که در دست جناب آقا سید علی قمی است در جنوب چشمه واقع و قلعه ورعیتی دارد.

از دامغان به ده ملا شش فرسخ و راه مشرقی و بیست درجه مایل به شمال است. از خرابهٔ

بناهای وصل به شهر که خارج می شود، باغی مرحوم ضیاءالدوله ساخته و امروز متعلق به رحیم خان حشمت الممالک است. از این باغ تا ده ملا جاده مسطح وکالسکه رو است و تا مهمان دوست که سه فرسنگی دامغان است، قراء و آبادی در اطراف جاده به فاصله‌ای از نیم فرسنگ تا وصل به جاده بسیار است.

قصبهٔ جز، ملک حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا آقای امیرخان سردار سپهسالار اعظم، و تا دامغان یک فرسنگ است و قصبهٔ آباد معتبر یست؛ عمارت و قلعه و حمام و مسجد دارد و سیصد خانوار جمعیت او است.

قراء و دهات اطراف جاده تا مهماندوست

حصار، نریشم، فیروزآباد، حیدرآباد، مایان، و امرزان، دهنو، حسین آباد، ابراهیم آباد، بک، طاق، امام آباد، مهماندوست.

[در] مهماندوست منزلگاه بسیار با صفــا و باغ و عمارت خوبی مرحوم ضیاءالدوله مشتمل بر تحتانی و فوقانی ساخته است و انبارهای آذوقهٔ متعدد در باغ ساخته شده و کاروانسرای آجری قدیم و قهوه خانه و دکاکین چند هم ساخته اند و بسیار جای باصفا و تمیزی است. و باد معروف دامغان در موقع وزیدن تا تپه یک صدمه دارد، از تپه به آن طرف چندان سخت نیست. از مهماندوست به ده ملا سه فرسنگ و راه نود درجهٔ مایل به شمال و جانب راست جاده و دهات بسیار است: ابراهیم آباد، زرین آباد، دولاب، نعیم آباد، قادرآباد، مومن آباد، حسین آباد، حداده، مرادآباد، کلاته ملا وصل به ده ملا است و تا کلاته ملا جزو خاک دامغان است و از ده ملا داخل خاک شاهرود می شود. سمت چپ جاده که شمال مغربی باشد، صحرای سنگلاخ و پست و بلند است که اغلب آن را آب سیل شسته و در او دره ها پدید آمده و این صحرا به مسافت یک فرسنگ منتهی به دامنهٔ کوه های مجن می شود.

ده ملا قصبه‌ای آباد و قدیم، میوهٔ او به وفور و خوبی معروف، باغات او زیاد و جمعیتش متجاوز از پانصد خانوار است. کاروانسرای شاه‌عباسی و قهوه‌خانه و دکاکین چند دارد. چند باب کاروانسرا و چاپارخانه از خشت و گل تازه ساخته شده. غریب گز ده ملا معروف است. باید در این منزل خیلی مواظبت نمود که از آسیب این جانور موذی ایمن ماند. ممکن شود در این منزل در زیر چادر خارج از آبادی بسر برد، خیلی بهتر است . از ده ملا می توان به استرآباد رفت و یک منزل نزدیک‌تر است؛ به این طریق از ده ملا به تاش شش فرسنگ است. به فاصلهٔ اندکی مسافت از جادهٔ معموله، سمت چپ این جاده است و مجرای قنات ده ملا در طول این جاده سراشیب به ده

ملا می‌آید و جاده تا یک فرسخ مسطح و نزدیک به کوه می‌شود. وصل به کوه جاده‌ای در میان دو کوه است که جاده‌ای وسیع و اندک پست و بلندی دارد، ولی سخت نیست؛ منتهی به بعضی دامنه و بغله‌ها شده و به پای گردنه می‌رسد. از گردنه گذشته، جاده سراشیب و از میان دامنه‌های کوه و بغله‌ها گذشته،از میان بریدگی کوه مجن می‌گذرد وارد صحرای وسیع مجن می‌شود. قهوه‌خانه و کاروانسرائی دریک فرسنگی از کوه گذشته است و جاده مسطح و مستقیم است. از ده ملا تا قهوه‌خانه و کاروانسرای مجن سه فرسنگ و از آنجا به تاش هم سه فرسنگ است و درحقیقت این راه سختی ندارد و گردنهٔ خاکی کوچکی دارد که چندان صعب نیست، و در راه شکار هم پیدا می‌شود و بعضی قراولخانه‌های سنگی از زمان قدیم در روی کوه‌ها به جهت مستحفظی و جلوگیری تراکمه ساخته‌اند آثارش باقیست؛ و سوار به خوبی بدون‌زحمت‌می‌رود، برای کالسکه قدری سخت است. از ده ملا به شاهرود چهار فرسنگ و راه همه‌جا مایل به شمال است. سمت راست جاده به فاصلهٔ دو فرسنگ منتهی می‌شود به کوه‌های پست که دامنهٔ آن‌ها کویر است و در این سمت دهات و مزارع دور از جاده بسیار است. از ده ملا تا دو فرسخ آبادی نیست، مگر قهوه‌خانهٔ پاآب.

دهات شاهرود

راهنجان، قلعه نو و کلاته‌خان متعلق به حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده سپهسالار اعظم است، آباد و مخصوصاً در هذه‌السنهٔ ۱۳۲۲ که از خراسان مراجعت فرمودند، توجه کاملی در آبادی و تعمیر قنات و غرس اشجار آنجا شده است. قلعهٔ علی اکبرخان، یونس‌آباد، سقاوه، اردیان، رویان، وزج، سعیدآباد، قلعهٔ نوروزخان؛ باغ زندان نیم فرسنگی شهر است.

شاهرود شهر معتبری است تاجرنشین و تجار معتبر خارجه و داخله در او مسکون و بازارهای متعدد و کاروانسراهای معمورهٔ تاجرنشین دارد و میوه‌خانه است و دارای حمام‌های متعدد و کاروانسراهای جدید مرغوب است که برای زوّار ساخته‌اند. بندر معتبری است و آب معروف به جلالی که زیاده از پنج شش سنگ است، از وسط شهر از کنار خیابان می‌گذرد و اغلب کوچه باغ‌ها درخت کاشته‌اند و باغات میوهٔ فراوان دارد و انگور و هلو و انجیر شاهرود معروفی است. ابنیهٔ عالیهٔ این شهر منحصر به یکی دو سه خانه است. رفته رفته مردم در صدد آبادی و ساختمان طرز جدید شده‌اند. خانه‌ها از خشت و گل و بندرت بنای آجری پیدا می‌شود. حکومت شاهرود در بسطام می‌نشیند و در شاهرود عمارت دیوانی ندارد.

بسطام در دامنه‌ای واقع است که دو سمت آن کوه، و جمعیت و آبادیش کمتر از شاهرود

است. ارکی قدیم دارد که محل نشیمن حکام است. هوایش در نهایت اعتدال و اراضیش حاصلخیز و سرورانگیز است. مقبرهٔ سلطان با یز ید[۱۱۶] رحمت‌الله علیه در داخل شهر در مقابل ایوان و مقبرهٔ امامزاده محمد پسر حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام مدفونست، و جمعی دیگر از مشایخ و معارف عرفا نیز در جوار ایشان مدفونند. سمت غربی این گنبد، مسجد و معبد با یزید بوده که گچ‌بری و منبت‌کاری درب مسجد نهایت تعریف دارد و بنابر معروف، بانی این سلطان محمود غازانست[۱۱۷] و جسد خود او نیز در سردابی که جنب این گنبد است گذاشته شده؛ و درحق این جسد چیزها می گویند و معروف است که هنوز اثر جراحت سینه‌اش باقیست و آنچه محقق است این جسد به حسب قد و جثه از مردمان امروز به مراتب طویل و عظیم‌الجثه‌تر است. و غرایب دیگر آن که مناره‌ای دارد در پهلوی گنبد به‌ارتفاع ۲۵ ذرع مانند منار جنبان اصفهان متحرک. بر بالای مناره روند به قوت حرکت دهند، جنبش مناره‌محسوس و آجری لب مناره بگذارند خواهد افتاد. سبب حرکت معلوم-نشده؛ والله اعلم.

کوه شاهوار که از جبال معروفست در محاذی بسطام واقع و بعضی ییلاقات خوش آب وهوا در دامنهٔ این کوه واقعند. دهات خرقان، مغان، ابرسیج و کوه پربرف ابر در ین سمت و از بسطام نمایان است. از شاهرود به تاش شش فرسنگ و جاده تا کلاتهٔ مرحوم شاهزاده جهانسوزمیرزا، خیابان مشجر و مسطح و کالسکه‌رو است. کلاتهٔ مرحوم شاهزاده جای مصفا و باغات مشجرمیوه و عمارتی نیکو و آب قنات و رودخانه دارد و تا شهر یک فرسنگ است. از این کلاته، جاده به سمت مغرب و در دو طرف جاده به فاصلهٔ یک فرسنگ و در بعضی نقاط کمتر، منتهی به کوه و تپه ماهورها می‌شود؛ و در این راه بعضی قراولخانه‌های سنگی در فراز تپه و کوه‌ها از آثار قدیمه باقی است. در سه فرسنگی، قهوه‌خانهٔ محمدآباد و کاروانسرائی زیر دست جاده تازه ساخته شده و قهوه‌خانه علیحده‌ای هم با مرزعه در کنار جاده هست و راه همه جا مایل به صعود و مسطح و سنگلاخ و ماسه‌زار است تا به تپه‌ای مرتفع سنگی و خاکی می‌رسد. از آنجا تا به تاش دو فرسخ و جاده همه‌جا مایل به شمال مغربی و پست و بلند است و دو سمت جاده منتهی به کوه‌ها می‌شود. زیردست جاده رودخانه است و دریک فرسنگی تاش، مرزعه و آبادی موسوم به گرد و تجر است؛ و این رودخانهٔ تاش و آب‌های متفرقه موسوم به دانه دو آبست.

تاش جزو عمل شاهکو و مرکب از تاش بالا و تاش پائین است و در جغرافیای استرآباد کاملاً ذکر شده، قصبه‌ای معتبر و آباد و پرجمعیت است. مردمش صاحب اغنام و احشام و با بضاعت‌اند. هوایش نهایت ییلاق و اطرافش کوه‌های مرتفع و در بعضی درختان اورس روئیده. کاروانسراهای متعدد و خانه‌های مرغوب ساخته‌اند و با گل سفید مخصوصی همه ساله در شب عید نوروز تمام اتاق‌ها و حیاط خودشان را سفید می کنند. و دارای تلگرافخانه و حمام رعیتی و تکایا و مسجد متعدد است وانواع شکار چرنده و پرنده در کوه‌ها یافت می‌شود. ازتاش به قوزلق شش فرسنگ و تا پای گردنه و کتل جلین وبلین یک فرسنگ است و اطراف جاده کوه و تپه است. این

کتل، کتل بسیار سخت و پرتگاه کم عرضی است و سنگ های بزرگ دارد؛ در تابستان مشکل است رفت وآمد نمود چه رسد به زمستان، ۲۲۸ متر ارتفاع او است. همین قدر هم جاده سراشیب است تا به کاروانسرای حاجی علی، و آبادی در راه نیست و جاده رفته رفته مایل به سمت مغرب و در دو سمت جاده کوه و رودخانه است. از کاروانسرای حاجی علی یک فرسنگ که می گذرد، جاده نسبتـــاً مسطح ومنتهی پای گردنهٔ دیج مینومی شود. این کتل نسبتاً چندان سخت و پرتگاه نیست و اعوجاجش کمتر و خاکی است. سمت چپ دره جاده است. هوا ابر کند و باد بوزد، خواه در چلهٔ تابستان باشد، انسان را هلاک می کند. از سر این کتل تا رباط سفید یک فرسنگ و راه همه جا سراشیب و از بغلهٔ کوه است. رباط سفید قهوه‌خانه و طویله و کاروانسرای سنگی دارد که در زمستان بهتر از هر تالار است. از رباط سفید که می گذرد، جاده سراشیب و در دامنه است تا به اول سراز یری قوزلق منتهی می شود. همه جا جاده سراشیب و اطراف جنگل و دره های عمیق جنگلی است تا به کاروانسرای قوزلق برسد، و دامنه ها سبز و خرم و سنگلاخ است. کاروانسرای قوزلق در وسط کتل از سنگ ساخته شده و برای مال خوبست. چند باب اتاق هم حضرت مستطاب اشرف والا آقای سپهسالار اعظم دامت شوکته از کیسهٔ فتوت خودشان ساخته اند وعابرین را با آن سختی راه و بی منزلی احیاء فرموده اند.

از قوزلق به استرآباد شش فرسنگ و راه و جاده تماماً در جنگل است و این جنگل ها انبوه وچوب هایش قوی و انواع چوب ها و میوه در این جنگل است و بنا و آبادی تا خود استرآباد در راه نیست. از قوزلق تا پای کتل یک فرسنگ و از پای کتل تا تپه سرد یک فرسنگ کمتر است. از تپه سرد به گرم آب دشت که فضای سبزه زار و به شکل مثلث مستطیل و سه سمت آن کوه های مرتفع جنگلی و بسیار مکان با صفا و چشمه های متعدد دارد، یک فرسنگ است. از گرم آب دشت به خیرات یک فرسنگ؛ آبادی آهنگر محله دور از جاده است.

خیرات هم فضای سبزه زار و اطرافش جنگل است و آبادی ندارد. از خیرات به پل غلامان یک فرسنگ. رفته رفته جنگل ها کم و به درختان انار منتهی می شود. از پل غلامان هم تا شهر یک فرسنگ کمتر است و در کنار جاده آبادی است. والسلام خیر ختام.

یادداشت ها

۱ ــ نخبهٔ سیفیّه. خطی، کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ۶۹۰. میکروفیلم، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، مرکز اسناد، شمارهٔ ۲۲۳۴.

۲ ــ آصف، محمد هاشم رستم الحکما. رستم التواریخ. بکوشش محمد مشیری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۵۷ و ۱۷۴.

۳ ــ کرمانی، حاجی زین‌العابدین. صواعق البرهان فی رد دلایل العرفان. تهران، ۱۳۳۷. جهت اطلاع به رستم التواریخ ح ص ۵۲ ــ ۵۱ رجوع کنید. حاجی زین‌العابدین نوادهٔ محمد حسن خان قاجار بوده است.

۴ ــ رجوع کنید به: کسروی، احمد. شیخ صفی و تبارش.

۵ ــ رجوع کنید به: سازمان اداری حکــومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرةالملوک. ترجمهٔ پرویز رجب‌نیا، تهران، کتابفروشی زوّار، ۱۳۳۴. مرحوم مینورسکی با تکیه بر قول اسکندربیگ منشی، وجود قاجارها را در زمرهٔ قزلباشان (ص ۲۴) و یاری ایشان را بدان خاندان (ص ۲۴۵ ــ ۲۴۴) مورد تأکید قرار داده، در موردی دیگر (ص ۲۴۷ ــ ۲۴۶) براساس تاریخ شاه اسماعیل از مؤلفی ناشناس واحسن التواریخ، قاجارها را در شمار صوفیان پیرامون شاه اسماعیل مذکور داشته است. جائی نیز ایشان را در جمع «ایلات ترکمن» عصر شاه طهماسب قید کرده است (ص ۲۱).

۶ ــ رشیدالدین فضل‌الله بن عماد الدوله ابوالخیر. تاریخ مبارک غازانی، داستان غازان خان. بکوشش کارل یان، هرتفورد انگلستان، ۱۳۵۸، ص ۲۹.
۷ ــ تحریر تاریخ وصاف. بقلم عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۷۱.
۸ ــ همان کتاب، ص ۸۰.
۹ ــ رجوع کنید به: بارتولد، و، و. ترکستان نامه. ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۱۰ ــ رجوع کنید به: اشپولر، برتولد. تاریخ مغول در ایران. ترجمهٔ محمود میرآفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱، ص ۴۰۴.
۱۱ ــ پطروشفسکی، ای، پ. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات مؤسسهٔ اطلاعات و تحقیقات اجماعی، ۱۳۴۴، ص ۱۲۶.
۱۲ ــ همان کتاب، ص ۱۲۵.
۱۳ ــ حاج سلطان عبدالمحمد میرزا یا سلطان محمد میرزا ملقب به سیف‌الدوله معروف به آقای داماد برادر مهتر سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله و پسر بزرگ سلطان احمد میرزا عضدالدوله فرزند چهل و هشتم فتحعلی شاه قاجار بوده و در شوال ۱۲۹۹ قمری ملقب به سیف‌الدوله شد. مناصب وی به ترتیب عبارت بودند از: نیابت تولیت آستان قدس رضوی (۱۲۸۹)، ژنرال آجودانی خاصهٔ حضور ناصرالدین شاه (۱۲۹۸)، بیگلر بیگی تبریز (۱۳۰۱)، حاکم ملایر و تویسرکان و نهاوند (۱۳۰۵)، حاکم همدان (۱۳۰۹)، حاکم استرآباد (۱۳۲۰)، وزارت تجارت (۱۳۲۴)، حاکم کرمانشاه (۱۳۲۵)، حاکم خوزستان (۱۳۲۶). سرانجام درسال ۱۳۳۹ قمری درگذشت و در مقبره‌ای که درپارک خود در ملایر ساخته بود، مدفون گردید. جهت اطلاع رجوع کنید به: بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷، ج ۲: ص ۱۰۲ ــ ۹۹.
۱۴ ــ سیّد ظهرالدین بن سیّد نصیرالدین مرعشی. تاریخ طبرستان، رویان و مازندران.
۱۵ ــ الملک المؤید عمادالدین ابوالفدا اسماعیل بن علی. تقویم البلدان.
۱۶ ــ ابوالحسن علی بن احمد بن جعفر بن مهلبی.
۱۷ ــ ابوعبدالله شهاب الدین یاقوت بن عبدالله رومی حموی. المشترک وضعاً المختلف صقعا.
۱۸ ــ در کتاب استر از تورات، حکایت مزبور راجع به خشایارشا ذکر شده است. سابقاً حکایت استر را راجع به اردشیر دراز دست می دانستند و حال نیز اقلیتی تردید دارند در این که حکایت مزبور راجع به خشایارشا است یا اردشیر دراز دست. مع هذا اندک دقتی در مضمون این حکایت رجوع آن به خشایارشا را اثبات می کند. جهت اطلاع رجوع کنید به: دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه. ذیل «استر».

۱۹ ــ گرگان پایتخت هیرکانیا بوده است.

۲۰ ــ هیچ دلیلی در اثبات این مدعا در دست نیست. بیافزائیم که در منتهی الارب از استرآباد بعنوان یکی ازدهات خراسان نیز یاد شده است. حالیه نیز دهی به نام «استیر» دردهستان قصبهٔ بخش مرکزی شهرستان سبزوار وجود دارد که یحتمل همان استرآباد منتهی الارب تواند بود.

۲۱ ــ اصل: سلاوس.

۲۲ ــ اصل: یوقا.

۲۳ ــ گو یا مقصود شهر قاچار باشی بوده است درترکستان، وهموست که فردوسی در بیان لشکرکشی سیاوش به ترکستان از آن یاد کند. جهت اطلاع رجوع کنید به: دهخدا، علی اکبر. لغت نامه. ذیل «قاچار باشی».

۲٤ ــ اصل: دوچار.

۲۵ ــ برابر سال ۱۰۱۵.

۲٦ ــ از ابنیهٔ عصر صفوی و مقر حکام استرآباد.

۲۷ ــ اصل: خورسند.

۲۸ ــ حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله.

۲۹ ــ مقصود نادرشاه است.

۳۰ ــ اصل: پست پاتر ین راخلق را.

۳۱ ــ اصل: خوردسالی.

۳۲ ــ وجیه الله میرزا سیف الملک سپهسالار اعظم. وی دو بار به حکومت استرآباد رسید؛ بار اول از ۱۳۰٤ الی ۱۳۰۸ قمری و بار دوم در ۱۳۱۲ قمری.

۳۳ ــ کذا (= خِرمِن دی).

۳٤ ــ بهلر فرانسوی که در ۱۲٦۹ قمری بعنوان معلم دارالفنون به ایران آمد، در سفرنامهٔ خود می نو یسد: «استرآباد دارالحکومهٔ آن مملکت است... و اطراف آن قلعه ای است مثلث که قاعدهٔ آن به طرف شمال مقابل صحرای ترکمان است و رأس آن به طرف جنوب است که متصل می شود به تپه های کوچکی که در آن سمت واقعند». رجوع کنید به: بهلر. سفرنامهٔ بهلر. بکوشش علی اکبر خـــداپرست، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵٦، ص ٤۹. در سال ۱۲۷٦ استرآباد را سی وچهار برج بود. میرزا ابراهیم که در آن سال از استرآباد می گذشته است، در توصیف برج و باروی شهر می نو یسد: «... دور قلعه اش سه ربع فرسخ می شود. سی وچهار برج وچهار دروازه دارد که تردد می نمایند». رجوع کنید به: میرزا ابراهیم. سفرنامهٔ استرآباد و مازندران و گیلان و.... بکوشش مسعود گلزاری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵، ص ٤۸. چارلز فرانسیس مکنزی نخستین قنسول انگلیس در رشت نیز طی سفرنامهٔ خود می نو یسد: «... شهر استرآباد مرتفع است... اطراف آن خندق و دیواری کنگره دار ازگل قرار دارد و برج های آن کاشیکاری شده است

و به فاصله هائی از هم قرار دارند. محیط آن تقریباً پنج کیلومتر است ولی احتیاج به تعمیر دارد و دارای سوراخ هائی است که اغلب ترکمان ها درشب از آنجا می گذرند و وارد شهر می شوند».
رجوع کنید به: مکنزی، چ، ف. سفرنامهٔ شمال. ترجمهٔ منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر گستره، ۱۳۵۹، ص ۱۹۰.

۳۵ ــ در سفرنامهٔ میرزا ابراهیم و مکنزی، از دروازه های استرآباد بنام های «دروازهٔ بسطام... دروازهٔ چهل دختر... دروازهٔ مازندران... دروازهٔ سبزه مشهد» یاد شده است. رجوع کنید به: میرزا ابراهیم. ایضاً. و همچنین: مکنزی، یاد شده، ص ۱۹۱.

۳۶ ــ به هر دو صورت «سبز مشهد» و «سبزه مشهد» ثبت کرده است؛ هر دو ثبت را به همان صورت، مطابق اصل نگاهداشتیم.

۳۷ ــ کذا (= بنکچی ها).

۳۸ ــ یک کلمه خوانده نشد.

۳۹ ــ احمدخان قاجار علاءالدوله در ۱۳۱۸ ــ ۱۳۱۷ حاکم استرآباد بود.

۴۰ ــ سلیمان خان سرتیپ صاحب اختیار دو بار حاکم استرآباد شد؛ یک بار در ۱۲۸۵ و دیگر بار در۱۲۹۲.

۴۱ ــ جهانسوزمیرزاامیرنو یان در ۱۳۱۶ ــ ۱۳۱۵ حاکم استرآباد شد.

۴۲ ــ دولتین روسیه و انگلیس، هردو در استرآباد قنسولگری داشتند.

۴۳ ــ کذا (= کومه).

۴۴ ــ کذا (= آلاچیق).

۴۵ ــ کذا (=۲ شاهکوه)، بنا را بر تثنیه به یاء و نون عربی گذارده است.

۴۶ ــ کذا (=۲ ساور) بنا را بر تثنیه به یاء و نون عربی گذارده است.

۴۷ ــ کذا (= آلوکلا ته).

۴۸ ــ کذا (= اترک چال).

۴۹ ــ کذا (= سیاه تلو).

۵۰ ــ کذا (= اوجاتوک).

۵۱ ــ کذا (= مرزن کلا ته).

۵۲ ــ کذا (= سرخانکلا).

۵۳ ــ کذا (= تورنگ تپه).

۵۴ ــ کذا (= نومل).

۵۵ ــ کذا (= انجیر آب).

۵۶ ــ اصل: صید میران.

۵۷ ــ کذا (= اسپو محله).

۵۸ ــ کذا (= شاه ده).
۵۹ ــ کذا (= نامن).
٦۰ ــ کذا (= چهارده).
٦١ ــ کذا (= دشت کلا).
٦٢ ــ کذا (= استون‌آباد).
٦٣ ــ کذا (= گز).
٦٤ ــ کذا (= تیله وا).
٦۵ ــ کذا (= فیرنگ).
٦٦ ــ کذا (= دو درجن).
٦٧ ــ کذا (= برنج بن).
٦٨ ــ کذا (= وامنان).
٦٩ ــ کذا (= بدراق).
٧۰ ــ کذا (= قان یوقمز).
٧١ ــ اصل: خدمتگذاری.
٧٢ ــ اصل: گرگانست.
٧٣ ــ اصل: هوش.
٧٤ ــ کذا (= کود).
٧۵ ــ اصل: راز یانج.
٧٦ ــ اصل: خضر.
٧٧ ــ اصل: که معروف.
٧٨ ــ اصل: سرآشیب.
٧٩ ــ اصل: ضرف.
٨۰ ــ کذا (= دره گز).
٨١ ــ برابر با ١٣۰١ ــ ١٣۰۰ قمری.
٨٢ ــ جهت اطلاع از ترکیب عشیرتی ترکمانان، رجوع کنید به: لوگاشوا، بی‌بی رابعه. ترکمن‌های ایران. ترجمهٔ سیروس ایزدی و حسین تحویلی، تهران، انتشارات شباهنگ، ١٣۵٩، ص ٢٧ ــ ٢٤.
٨٣ ــ در سفرنامهٔ میرزا ابراهیم (ص ۵٧) تعداد خانوار یموت در ١٢٧٦ قمری، ٩٢١۵ خانوار قید شده است.
٨٤ ــ اصل: کمتر نیست.
٨۵ ــ اصل: آذوغه.

۸۶ــ اصل: رتب.

۸۷ــ اصل: چودنی.

۸۸ــ اصل: فرضی.

۸۹ــ یک کلمه خوانده نشد.

۹۰ــ اصل: تاسب.

۹۱ــ اصل: نهار.

۹۲ــ اصل: ذکر یا.

۹۳ــ اصل: یلغار.

۹۴ــ اصل: هول.

۹۵ــ اصل: جعده.

۹۶ــ اصل: کمسیون.

۹۷ــ آق قلعه در زمان قابوس به اسپی دژ معروف بود و ترکمانان آق قلعه می گفتند. برج آن در زمان ناصرالدین شاه برای دیدبانی دشت ترکمن ساخته شد. رجوع کنید به: رابینو، ه ، ل. مازندران و استرآباد. ترجمهٔ غ، وحید مازندرانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۱۹.

۹۸ــ اصل: سوفال.

۹۹ــ بنای بــاروی قــزل آلان که برای دفاع در مقابل حملات مهاجمین شرقی ساخته شده بود به اسکندر و انوشیروان ساسانی نسبت داده شده است. رابینو (ص ۱۲۰) می نویسد: «... گویا مشتمل بر خندق عمیقی بوده است که در پشت آن دیوار محکم سنگی قرار داشت. اتاق های پاسداران در فاصله های نسبتاً منظم واقع بود و اکنون فقط حصاری کوتاه با تپه های کوچک متفرقی از آن برج و باروی عظیم که از حدود گمش تپه تا گکچه در سرزمین گوکلان امتداد داشت باقی مانده است. چنین بنظر می رسد که در بعضی قسمت های آن خندق یا کانال و نیز دیواری دیگر در پشت آن وجود داشته است.»

۱۰۰ــ نخستین قرارداد مرزهای خاوری ایران و روسیه در محرم ۱۲۹۹ قمری برابر دسامبر ۱۸۸۱ میلادی منعقد شد. طبق این قرارداد، سرحد ایران از خلیج حسین قلی خان تا قلعهٔ بابا دورمز تعیین شد. ضمناً مقرر شد که کمیسرهائی از طرفین، این خط را بطور دقیق رسم نمایند. بعد از آن در طی چندین سال با عقد پروتکل هائی، سرحدّ ایران و روسیه را مشخص نمودند. جهت اطلاع بیشتر، رجوع کنید به: جهانبانی، امان الله. مرزهای ایران و شوروی. تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۶، ص ۲۴ ــ ۲۳.

۱۰۱ــ میرزا رضاخان سرتیپ مهندس در زمرهٔ نخستین محصلین اعزامی ایران بــود به فرنگ. وی در زمان فتحعلی شاه همراه چهار تن دیگر به انگلیس فرستاده شد. پس از مراجعت، نقشهٔ ساختمان دارالفنون را او تهیه کرد.

۱۰۲ ــ در سنهٔ ۱۸۹۹ میلادی برابر ۱۳۱۷ ــ ۱۳۱۶ قمری یک هیأت روسی تا عمق ۱۰/۷۵ متری، وسط گنبد را حفر کردند. نتایج حاصله از حفاری این بود که، اولاً این تپه مصنوعی است و تا عمق مورد حفاری، صاحب زیرسازی از آجر؛ و احتمال می‌رود که تپهٔ اطراف گنبد را بعدها به وسیلهٔ خاک‌ریزی مصنوعاً ساخته باشند. ثانیاً مسلم شد که نعش قابوس در کف یا زیرزمین این بنا مدفون نشده است و یحتمل جسد وی همان‌گونه که در زمان خودش شایع بود، در تابوتی شیشه‌ای با زنجیر از سقف آویخته بوده است. مع‌هذا نه تابوت و نه مقبره پیدا نشده‌اند.

۱۰۳ ــ اصل: حدث.

۱۰٤ ــ کذا (= کنتور Comptoir).

۱۰۵ ــ شهر قدیمی جرجان (گرگان) مرکز ایالت جرجان بود. بنای این شهر به زمان ساسانیان باز می‌گردد. در دورهٔ اسلامی از اهیمتی بیشتر برخوردار شد. این شهر در حملهٔ مغول ویران شد و حالیه جز تلی خاک و بازماندهٔ دیوارهای قلعهٔ آن، نشانی از جرجان باقی نمانده است.

۱۰۶ ــ طبق نوشتهٔ حمدالله مستوفی در نزهت القلوب، مدفن یکی از پسران حضرت امام جعفر صادق(ع) در موضعی معروف به گور سرخ در جرجان قرار داشت. از این مقبره اثری باقی نمانده است. در ابتدای قرن حاضر، سه مقره بنام‌های قرانگی امام، آق امام و قزل امام در آن حوالی موجود و ترکمان‌ها به آنان اعتقادی کامل داشتند. قزل امام در خاک روسیه و آن دو دیگر در خاک ایران واقع شده بود. ترکمانان ایشان را سه برادر می‌دانستند. جهت اطلاع بیشتر، رجوع کنید به: مستوفی، حمدالله. نزهت القلوب. بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری، ۱۳۳۶.

۱۰۷ ــ اصل: دو دورقه. قائم مقام فراهانی در شمایل خاقان می‌نویسد: «دو دورغه که به معنی ملک گیرنده است و یورت قدیم او معلوم نگشته، از نسل او خیلی عظیم در دشت ترکمانان هست و اسبان ایشان را جنسی جداگانه است که اغلب چابک و توانا باشند نه چندان نازک و زیبا.» رک: فراهانی، میرزا ابوالقاسم قائم مقام. منشآت قائم مقام. گردآوری حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، تهران، انتشارات ارسطو، بی ت، ص ۳۳۸.

۱۰۸ ــ میرزا ابراهیم در سفرنامهٔ خویش (ص ۱۷) اسامی محلات شهر سمنان را در سال ۱۲۷۶ قمری بدین ترتیب فهرست کرده است: سمنان «پنج محله دارد: اول، ناسار ــ دویم، چومسجد ــ سیّم، لتی بار ــ چهارم، اسفنجان ــ پنجم، شاه جو.»

۱۰۹ ــ یک کلمه افتاده است.

۱۱۰ ــ بنای شهر دامغان بسیار قدیمی است. در نزدیکی شهر کنونی در محلی به نام تپه حصار، آثار تمدنی بسیار کهن از دوران پیش از تاریخ (۳۵۰۰ سال قبل از میلاد) بدست آمده است. حاصل کاوش های باستانشناسان آن است که شهری که یونانیان هکاتم پلیس یا شهر صد دروازه می‌نامیدند و پایتخت پارت‌ها بود، در این محل یا در نزدیکی آن قرار داشته است. در زمان ساسانیان تپه حصار، به شهر بزرگی مبدل می‌شود. در دوران اسلامی نیز بدلیل قرار داشتن بر سر راه

اقوام مهاجم و به جهت دفاع از مرز، واجد اهمیت بوده است.

۱۱۱ ــ طبق نوشته لاکهارت، مسجد تاریخانــه تقریبــاً ۱۷۰ سال پس از نبرد نهاوند ساخته شده است. این مسجد در سمت جنوب شرقی شهر قرار گرفته است. معماری آن آمیزه‌ای است از شیوهٔ معماری عهد ساسانی و اعراب. نقشهٔ کلی آن عربی است، ولی ستون‌های قطورش به ستون‌هائی می‌ماند که از دوران ساسانی در تپه حصار باقی مانده‌اند. منارهٔ آن صد سال پیش از بنای تپه حصار بر اثر زلزله خراب می‌شود و چندی بعد مناره‌ای دیگر می‌سازند از آجر که تاکنون باقی است. جهت اطلاع رجوع کنید به: Lockhart, Lavrence. Famous Cities of Iran. Walter Pearce & Co., Berentford.Middlesex, 1939.

۱۱۲ ــ مقصود فتحعلی شاه قاجار است که در سنهٔ ۱۱۸۰ در دامغان متولد شد.

۱۱۳ ــ اصل: قریب گز.

۱۱٤ ــ جغرافی نویسان عرب برآنند که خسرو اول در دامغان بنائی عظیم ساخته بود که آب چشمه علی بدان وارد شده، از آنجا منشعب گشته و از طریق صد و بیست مجرا تمامی محلات شهر را مشروب می‌کرده است. اندکی پس از تسخیر ایران در دورهٔ اسلامی، این چشمه به نام کنونی آن موسوم شد. آقا محمد خان و فتحعلی شاه قاجار در اطراف آن چشمه عماراتی ساختند که بعدها بر اثر زلزله ویران شد.

۱۱۵ ــ اقبال یغمائی در جغرافیای تاریخی دامغان می‌نویسد، سرعت و شدت این باد گاه چنانست که فضا را تیره و تار می‌کند. دلیل شدت وزش آن، این است که چون دامغان در انتهای دالانی از شعبات کوه البرز قرار گرفته، پیوسته در معرض بادهائی است که تقریبــاً همیشه در این معبر جریان دارند. بدین جهت اغلب هوای دامغان غبارآلود است. آشفتگی دائمی هوا در این منطقه، موجب پیدائی باورهائی در باب چشمهٔ باد خان شده است و اهالی برآنند که وزش باد معلول افتادن جسمی است ناپاک در چشمه، که با بیرون آوردن آن باد نیز متوقف می‌شود. جهت اطلاع بیشتر، رجوع کنید به: یغمائی، اقبال. جغرافیای تاریخی دامغان.

۱۱٦ ــ ابویزید تیفور ابن عیسی در سنهٔ ۲٦۱ وفات یافت و در بسطام مدفون شد. مقبرهٔ وی در زمان سلجوقیان ساخته شده است و جز او دو تن دیگر به اسامی سردار عم‌جان و کاظم خان در آن مدفونند. بدستور غازان و محمد خدابنده، معماری به نام محمد بن حسن بن ابوطالب دامغانی عمارات جدیدی در اطراف مقبره بنا می‌کند و مسجد جمعه و گنبد مقبره را تعمیر کرده، محراب و سردابی نیز می‌سازد که هنوز آثارشان باقی است.

۱۱۷ ــ مقبرهٔ غازان خان در تبریز بوده است و امروزه اثری از آن باقی نمانده.

ترانه‌های عامیانهٔ ترکمن

گردآوردهٔ

الکساندر شودزکو

ترانه های عامیانهٔ ترکمن

۱۲۴۹ قمری

گرد آوردهٔ الکساندر شودزکو

مقدمه

ترانه هایی کز پی خواهد آمد، ترجمانی هستند از ترانه های ترکمانی گردآوردهٔ الکساندر شودزکو
ی تحت‌عنوان «نمونه هایی ازاشعارعامیانهٔ ایرانی». * شودزکو به سال ۱۸۰۶ در کرز یو یچ لهستان
در ۱۸۸۱ در نوآزی_لو_سک در قرب پاریس وفات یافت. وی در دوران سلطنت محمّد شاه
، عنوان قنسول روسیه به رشت آمده، در سنوات ۱۸۳۰ در این شهر مقیم بود. او را ازاین سفر،
مه‌یی است که به فارسی نیز ترجمه و طبع گشته. ** شودزکو پس چندی از خدمات سیاسی
سته، به کار علمی اندر شد و مابقی عمر را به استادی زبان و ادبیات اسلاوی در کلژدوفرانس
ز زمره آثار وی، تئاتر ایرانی، دستور زبان ایرانی، ترانه های عامیانهٔ اسلاوی و ترانه های تاریخی
در شمار است. *** کتاب «نمونه هایی از اشعار عامیانهٔ ایرانی» را دو بخش است؛ بخشی به
ماسهٔ بلند کور اوغلی اختصاص دارد، و دیگر بخش به ذکر گزیده‌هایی از ترانه های عامیانهٔ
در این بخش ترانه هایی از تاتارهای استراخان، ترکمانان، کالموک ها، طالش ها، ترانه های
و مازندران، ترانه های اتراک آذربایجان و ترانه های فارسی گرد آمده‌اند. شودزکو تمامی این
را از زبان اصلی به انگلیسی برگردانیده و درپایان کتاب، یک دو نمونه را نیز به زبان بومی و به
ونتیک یا که رسم الخط فارسی، ثبت کرده است. از شمار ترانه های ترکمانی که اینک انتخاب و

به فارسی باز گردانیده‌ایم، تنها به ذکر نخستین ترانه به زبان بومی بسنده کرده، مابقی را به انگلیسی ترجمه نموده است.

علّت گزینش، ترجمان و درج ترانه های ترکمانی در کتاب حاضر، همانا همخوانی محتوای آنان است با دو رسالهٔ پیشین (نخبهٔ سیفیّه و بیاض خانوار و انفاس). کلام آخر آنکه، از آنروی که ترانه های ذیل یکبار از گویش ترکمانی و ترکی آذربایجان به انگلیسی، و اینک از انگلیسی به فارسی برگردانیده می شوند، قدر مسلم وزن اصیل آن ها از دست شده و می شود. مع هذا، در ترجمهٔ حاضر سعی شد که به متن انگلیسی وفادار مانده، در نقطه گذاری ها حتّی ــ تا بدانجای که ممکن افتاد ــ همان متن را ملاک قرار دهیم. لهذا، ذکر بی کم وکاست مضمون فرهنگی ــ اجتماعی ترانه ها را ولو به نثر، اصّح از پرداخت آنان به نظم، نظمی به همان سان دور از وزن اولیّه، یافتیم.

ذکر این نکته نیز ضرور می نماید که یادداشت های انتهای این بخش را، جز آنان که با علامت ستاره(*) یا که حرف میم (=مترجم) مشخّص کرده‌ایم، مابقی همه نگاشته های شودزکو می باشند.

ترانه‌های ترکمن
سرسخن

سیزده ترانهٔ ذیل را اکثراً طی مسافرتی که در سال ۱۸۳۳[۱] به شمال خراسان کردم، در ناردین گردآوری نمودم.[۲] باوجود محبوبیت این اشعار بین ترکمانان و انتساب آنان به شعرایی از طوایف اتک، امکان دارد که این اشعار ره‌آورد ایرانیان شیعی، میهمانان همیشه خوش وارد این سرزمین، باشد. مع هذا بین این اشعار، سروده‌های اول و دوم و ششم را از ین گمان برکنار می دانم، چرا که برآمدهٔ اصالتی ترکمنی هستند. در هر حال، بایست به سادگی احساسات اخلاقی متبلور در این اشعار توجه داشت. اشعاری از ایندست، در کشوری که با هر آنگونه نظم اجتماعی بیگانه است و یحتمل نظمی هم اگر هست پایمال است، موهبتی الهی محسوب می شوند.

فتح تکّه‌ها

در سنهٔ ۱۷۸۲[۳]، رضاقلی خان فرزند دوازده سالهٔ امیرگونه‌خان ایلخانی کرد در خراسان، به دست گروهی از ترکمانان مهاجم تکّه اسیر شد. آنان شهر قوچان را چپاول و اهالی آن را به اسارت بردند. خبر این واقعه در چناران به امیرگونه‌خان رسید. وی به محض اطلاع، به تعاقب ایشان شتافت و در مایوان‌در قرب ابیورد[۴]، بازشان یافت. جنگی در گرفت که سه روز به طول انجامید؛ کردها به کلّی مغلوب و امیرگونه‌خان به بجنورد[۵] گریخت. این دو ترانه که به یادگار در بزرگداشت آن واقعه سروده شده‌اند، به دو شعری می مانند که سرالکساندر برنز در «سفرهای بخارا» مذکور داشته است.[۶]

۱

سروران، به پیش‌روسوی دشمنان! بگذار ید علی شیر اصلان برود. بارچا که در درمان دردها متبحّرست و چو لقمان عاقل، خواهد رفت. از بیابان‌های مغان ملابقانج خواهد آمد، مر ید سرسخت شیرمردان (علی علیه السلام)، از نسل سروران تکّه. بعد، زمان خواهد آمد. شجاعتش را بایست گاه پیکار با شمشیر ذوفقار و اسب عر بیش بنگر ید. آزاده چو حاتم، چونان گرگی که به گله زند، بر دشمن می تازد. سوار اسبی چموش، نیزه در دست به تعاقب دشمن شتافته، بیدرنگ گرفتارش می کند. کامورخان قهرمان چونان رزم‌آوری شجاع وخدمتگزاری با وفا خواهد آمد. اینک خواجه را بنگر ید! خواجه‌یی راستین در راه است. خان‌محمد بعینه خوکی است وحشی. او پدر و رئیس طایفهٔ کبیر ازونلوست. در کارزار چنان چون گرگی دشمنان را به چنگال می درد.[۷]

۲ــترانهٔ امیرگونه‌خان پس از شکست در نزدیکی مایوان

ترکمانان تکّه، محمدخان صفدری[۸] را از من ستانده‌اند. محمدحسین، خان قجران را به اسارت گرفته‌اند. آسوبیگ‌ام را از دست داده‌ام. حاجی، خان قبیلهٔ شیخ امیرلو را شهرهٔ قهرمانان، از دست داده‌ام. او بر اسبی عربی، پوشیده در آهن، سوار بود. او را، سرور وانم را ازدست داده‌ام.

امیرگونه‌خان بدینسان می‌نالید: آه، کی انتقام خواهم گرفت؟ جز یرچی[۹] هایم، آن قلاع آهنین آوردگاه را، از دست داده‌ام. مرا اسبی آرید با دمی به حنا آراسته رنگین. بگذارید هر دو بر آن بنشینیم. تمامی ترکمانان تکّه را خواهیم کشت. برادرزاده‌ام در سراشیب کوه در مایوان کشته شد. ابراهیم‌خان[۱۰] را خبر برید؛ بگوئید ایلخانی[۱۱] را ترکمانان به اسارت گرفته‌اند. من عشقم را از دست داده‌ام.

وای‌ما ای‌بیگ! وای‌ما! قهرمان‌ــقوچ هایم را از دست داده‌ام.[۱۲] شرزه چو شیران، چوبیک‌ها مهربان در جمع، قهرمان‌ــشترانم[۱۳] را من از دست داده‌ام. من قهرمان‌ــشیرهایم را که هرگز از برچهار یا پنج نگریختند، از دست داده‌ام.

امیرگونه‌خان می‌گرید و می‌گوید، ریش شد دل‌هایمان، باغ‌های مایوانم پیوسته ویران باد. هرچه داشتم من از دست داده‌ام، همه را هرچه داشتم.

۳

سه ترانهٔ ذیل به کرج اوغلان از طایفهٔ تکّه نسبت داده شده که سروده‌هایشان در خراسان از محبوبیتی بسزا برخوردار است.

پسر: ای دختر قشنگ که لب‌چشمه ایستاده‌ای! مرا جرعه آبی ده؛ تشنه‌ام من. خدا نگهدارت دختر؛ مرا بیش نگه‌مدار. باید بروم.

دختر: من هرگز بدانان که نشناسم آب نمی‌دهم، و نه هرگز بدان مردی که چونان تو کودن نماید. تو از کردانی، حرامزاده! بنوش و درنگ مکن. قبیلهٔ ما زانان نیست که زبونند. بر این چشمه خوشایندی نخواهی یافت. هر روباه که بگذرد به شیرمشتبه نمی‌شود. بنوش ودرنگ مکن.

پسر: من نمی‌توانم از اسب عربیم فرود آیم؛ نمی‌توانم حرف‌هائی که شنیدی باز پس گیرم. خسته‌ام من، فرود آمدن را نتوانم. جرعه آبیم ده ای دختر! عطشم را فرو بنشان! مرا بیش نگه مدار.

دختر: بلبلان در آوای چشمه می‌بالند. من از بلبلان بهتر آواز می‌خوانم. مرد خسته باید در خانهٔ خود خسبد. بنوش و برو، به امید خدا.

پسر: من در اردوی شما به میهمانی خواهم آمد؛ سپر بلایت خواهم شد. دختر عزیزا! من غلام

پدرت خواهم بود.[14] محبوب من! مرا جرعه آبی ده بیاشامم.

دختر: بر ین جاده‌ها بسیارند مسافران؛ برخی گرسنه، برخی سیر. من یتیم هستم؛ بنوش و درنگ مکن بر راه.

پسر: ابروانت چون کمان‌اند، گو یی به قلم نقش بسته. دندان‌هایت رشته مروار یدی را می مانند. پذیرایم که برادرت را غلامی باشم؛ دخترم! مرا جرعه آبی ده. وغیره.

دختر: در مزرعهٔ ما بسیار درختانند. گل سرخ و بنفشه فراوان دار یم. برادرم را غلام‌سیاهی است که خدمتش کند. بنوش وبیش از ین‌میای.

پسر: در اردوی ما باران بسیار می بارد. مردمان ما نمدینه کپنک[15] می‌پوشند. در کنار چشمه، گاه به بوسه‌ای یکدیگر را دیدار می کنند. مرا جرعه‌آبی ده. وغیره.

دختر: حال که در یافتمت، بیا تا به کنجی رو یم خلوت. دستانـــم را بفشر، لبانم را ببوس، هر آن چیز را جز عشق از خاطر بزدای.

پسر: چرا از ین پیش روی گردانیدی؟ چه بی‌رحم بودی‌تو، چو آهن سرد. کرج اوغلان را تو ناسزا گفتی؛ اینک دلیلت چیست کو را جو یا شده‌ای؟

٤

بگذار تمامی عالم علیه من برخیزند، من از تو جدا نخواهم شد، دخترم! بگذار قیامت بر زمین مستولی گردد، دخترم! من از تو جدا نخواهم شد. از بلند پر برف کوهساران، پیامبر فرامینش را به رعدوبرق فرو خواهد فرستاد؛ آرزو از قنبر جدا خواهد شد[16]، امّا من از تو جدا نخواهم شد، دخترم! جوانی بدینسان که منم، من از اردوی خو یش می‌آیم. از دهانت شکر می بارد؛ بگذار بلبل از گل‌سرخ محبوبش جدا شود، امّا من، آه! دخترم! من از تو جدا نخواهم شد. درپگاه از بستر بر می خیزم، از اولیاء کمک می طلبم. آه! بگذار فرهادازشیر ین جدا شود، دخترم! من از تو جدا نخواهم شد. کرج اوغلان می گو ید: پروردگارا مرا به آرزو یم برسان، دعایم را مستجاب فرمای. به خدای سوگند دخترم که من از تو هرگز جدا نخواهم شد.

٥

محبوب من با رخساری از لبخند تابان، از سرچشمهٔ این جو یبار خنک می‌آید. برگردش مرغابیانی (دختران ز یبا)[17] حلقه‌زده‌اند که تمامی‌شان دست در دست، بدینسوی می آیند. بر چهره‌اش

قطرات عرق چنان چون شبنم نشسته؛ چشمان درخشانش مست از عشق. او یک دسته گل نرگس چیده، از پیشانیش عرق می‌چکد. در سال دوازده ماه است و سه روز مقدّس.[۱۸] من مبهوت زیبائیت هستم؛ محبوب من غزالی سیه چشم است. او از درّه‌یی آمده، رو سوی درّه‌یی دیگر روان است. حوریست مگر؟ فرشته است آیا؟ یا که خود بهشت است کز ینسان چون ارض برگرد من همی گردد؟ مرغابی است مگر کز درهٔ ای آمده رو سوی درّه‌یی روان است چنین؟ کرج اوغلان به خود می گوید: مرا اندیشهٔ نعمات دنیوی نیست. سرم را در راه محبوبم می‌سپارم. اینک او می آید، رشته مروارید از کمر آویخته.

۶ــ ترانهٔ آقامحمّدخان هنگامی که به جنگ ممیش خان

سرکردهٔ کردهای چناران رفت

۱۲۱۰ قمری ــ ۱۷۹٤ مسیحی

در خراسان شایع است که آقا محمّدخان نزدیک می‌شود. او از اهل استرآباد است، از این ایل قاجار و شیعه مذهب. آنان آذوقهٔ سربازانش را به چمنزار بسطام می برند. ابرها بر می آیند، می گسترند، و همه هر آنچه هست در مه فرو رفته است. ابرها بر گرد کوه می گردند، دهکده را فرو می‌پوشانند. رعدی پس رعد می‌غرد؛ باران می بارد. او را چهل هزار اسب است بستهٔ اصطبل؛ زین‌هایشان جواهر نشان، بر یال‌هایشان طلسم آویخته[۱۹]، بردم‌هایشان (حنا گرفته) الماس آویز است. چنین می انگارم کاسمان شبی پرستاره در جنبش است. او را چهل هزار توپچی است که توپ هایش را آتش کنند[۲۰]. او را چهل هزار مرد است در کمین، همه در گذرگاه‌های کوهستان به قراول ایستاده‌اند. او را چهل هزار افشار است و چهل هزار تاتار. شاه فرمان داده است، و همگان باید بروند. او را چهل هزار مجمعه است مملو گوشت‌پرواری؛ و چهل هزار اسب تیز تک در اصطبل. او کردستان را گرفته، گرفتن تو (ممیش‌خان) برایش چه کاری دارد؟ شاه فرمان داده است، و تو باید از او تبعیّت کنی.

۷، ۸، ۹ــ سه ترانه از مهدوم‌قلی

پدر شاعری که این سه ترانه را سروده، از ترکمانان تکّه بود و گذرانش همچون سایر ترکمانان؛ ایالات قرب اردو راچپو می کرد، اسیر می گرفت و آنان را در خیوه می‌فروخت. پدرازآن‌طریق‌ثروتی

انباشت. بعد مرگش مهدوم‌قلی یگانه فرزند وی، به برکت ثروت موروثی، پیشهٔ پدر را رها ساخته و به عوض چپو، با دوستانش در خانه به بزم می‌نشست. وی بیشتر اوقات را به تفکر، فلسفه و شعر می‌سپرد. زیستنی از ایندست، پسند ایلغاریان نبود. مادر او را پیوسته نکوهش می‌کرد که مال را صرف بزم‌آرائی دوستان می‌سازد. کسانش نیز تهوّر او را مورد تردید قرار داده، ملامتش می‌کردند که چون زنان می‌زید.

مهدوم‌قلی مادر را به شعر پاسخی گفت که در ذیل خواهیم خواند. تردید کسان در رشادتش، او را سخت گران آمد چندانکه روزی بناگاه ناپدید شد. از غیب او همگان در تعجب شدند. مهدوم اسلحه برداشته، بر اسبی نشسته، به سویی رفته بود. چندین روز سرگردان در دهات ولایت پرسه زد تا سرانجام اسیریش به چنگ آمد؛ او را طناب‌پیچ کرده با خود به خانه می‌برد تا تردید کَسان بزداید و معلومشان کند که تنها عزمی کافیست که چونان غیر، متهوّر باشد. در راه بازگشت به رودخانهٔ کوچک سومار رسید که از سوی اتک، اقامتگاه ترکمانان تکّه، جاری می‌شود. خسته از راه، در حاشیهٔ رود بخواب رفت. فی الحال، زمین کز جریان آب سست شده بود، فروکش کرده، مهدوم‌قلی را در آستان سقوط افکند. اسیر که دست‌وپای بسته در سویی افتاده بود، مهدوم را در خطر یافته به جانب وی غلطید؛ و قبایش را به دندان گرفته از غرق شدنش وا رهاند.

مهدوم‌قلی را ایـــن فداکاری در یاد ماند. بعد رسیدن به اردو نه تنها از فروش اسیر در برابر مبلغی گزاف سر باز زد، بل آزادش ساخته هدایی بسیار بدو داد. آنگاه محض ضمان امنیّت وی، تا موطنش او را همراه شد. در رجعت از ین سفر، در همان نقطهٔ پیشین از اسب فرو آمده، بخواب رفت. در خواب حضرت علی (ع) بر او ظاهر گشته، شهدی به وی داد که بنوشد. مهدوم‌قلی از خواب برخاسته، خود را جوانتر از پیش احساس کرد و به گفتهٔ شیخی که این داستان را برایم روایت کرد، «قلبش بجای خود آمد، زبانش منبع پایان‌ناپذیر الفاظ شد، پر از آتش و فصاحت». این نخستین الهام مهدوم‌قلی بود. ازآن‌پس مهدوم‌قلی به شیعی پر شوری بدل گشت و بین ترکمانان به تبلیغ علیه برده‌داری پرداخت. هنگام مرگ همچون قدیسین، محبوب بود. وی از محبوبترین شعرای خراسان و ترکمن است. اشعار قلیلی که از او به خوانندگان نموده خواهد شد، نشانه‌ایست از خلاقیّت آن ابرمرد. در اینجا بایست به یکی از ویژگی‌های اشعارش اشاره کرد، و آن عشقی است که مهدوم‌قلی به طبیعت دارد. عشقی چنین، در بین شعرای آسیائی نسبتاً نادر است. تأملات فلسفی وی درپوچی نعمات دنیوی را نیز باید متوجه بود. در کشوری چو ایران که مذهب و شعر مهمترین جنبه‌های تمدّن مردم‌اند، مهدوم‌قلی خدمتی بسزا کرده است.

از مهدوم قلی به مادرش

دختری کز بردهٔ سیاه و صخره‌ای! مرا سرزنش مکن. آنان می‌آیند که به سازمن گوش فرا دهند؛ آنان میهمانان چشمان من هستند. قطره شرابی چند می‌نوشند، و انگاه می‌روند و هرگز باز نمی‌گردند.

روی درهم مکش؛ آنان نانی نمی خواهند، آنان میهمانان کلمات من هستند.

آه چه شهرهای بزرگی! چه اسرار ژرفی وجود دارند! چه کهساران بلندی! چه درختان سترگی! آن باغ ها را بنگر که ردیف درختان، آراسته در طراوت سرسبز پرشکوه، میوه هائی الوان چو مروارید بر می دهند. آنان میهمانان پائیزاند. به خدا بیاندیش، بترس از خدای. بدی را از دلت دورکن. این است آنچه بایدت آموخت.

مرد جوان به قدرت غرّه مشو. بنگر! توپیر خواهی شد، تو میهمان زانوانت هستی. مردی که نتواند اسب و زینی برای خود یابد، باورم کن، هیچ ارزشی او را نیست. توپیر خواهی شد، قدرتت تباهی خواهد گرفت. نیروی جوانی میهمانی است زانوان را. دنیای بی رحم هرگز به کسی وفا نکرده، نخواهد کرد؛ او را فساد، ظلم، و بیداد پیشه است. هم اگر صد سال عمر کنی، سرانجام مرگ فرا خواهد رسید. روح عزیزمان میهمانی است در این تن.

مهدوم قلی می گوید: سخنان تلخم مرگ را به یاد می آورند و ترس را برابر چشمان. نه! من دروغ نمی گویم. پسر آدم می زید، امّا پنج روزی؛ او میهمان تن خویش است.

ترانهٔ معنوی مهدوم قلی

به من گوش فرا دهید! ملایان، دراویش، اغنیا، و تهیدستان! طرق سرنوشت پیچاپیچند. دعای بی توبه را سودی نیست. تکیه برمال غرور است. آه دوستان من! تن هایتان تنها مشتی است خاک. دم زدنتان هست، امّا لحظه یی بیش نخواهد پائید. خود را بنگرید؛ غایتی پوچ شماراست. زندگیتان غنود- نگاهیست یک شبه؛ تن هایتان قفسی است. روحتان عقابی است با چشمانی بسته. آه دوستان من! مرد دلخواه من آنست که روحش را در راه خدا می سپارد، موذیانه در کمین می نشیند وانگاه بر دشمن می افتد؛ بخشش می کند. مرد دلخواه من اوست که گرسنگان را نان می دهد. آری، اطعام گرسنه همپای زیارت کعبه است. آه دوستان من! بینی چین می خورد، رخسار زرد می شود، لب ها می خشکند، و کلمات منقطع می گردند. بشتاب! ناخن های قشنگ و صورتی رنگ گاه جوانی، کبود می شوند؛ چشمان فرو می روند. اعتقادی کز سرزمینی بیگانه بیاید، ضعیف است، ای دوستان من!

مهدوم قلی می گوید: من این عمر را به سخره می گیرم. زندگی می پاید، امّا پنج روزی؛ از راه راست منحرف نگردید. تنها به این بیاندیشید، دوستان من! که بخردانه است آیا انباشتن ملزوماتی به صد سال، سفری پنج روزه را؟

خاطرات زمستانی مهدوم‌قلی

از قلل پر برف کوهساران ابرها فرود می آیند؛ باران می بارد و جو یباران روان می شوند. بلبل عاشق در ز یر سایبان سر پناهی را می جو ید. پائیز شتابان می رسد؛ برگ گل سرخ رنگ می بازد و می پژمرد. خوان مرد خسیس مفتخوارانی بس پستر از او را جلب خواهد کرد. دست سو یش دراز مکن، از سنگی چنین، جرقه ای به دست نخواهدت آمد. طوایف سرگردان چادرهایشان را برقلل کوهساران بر می افرازند. درخت سبز است، جاده از نظر محو می شود، راه در انبوهٔ گشن گیاهان بهاره ناپدید می گردد. شر بت آن جام را بنوش، دلت شعله ور خواهد شد؛ سیل فصاحتی از لبانت جاری خواهد گشت. همگان باید این دنیای بی وفا را ترک گوئیم؛ نه مردی دانا، نه ار باب، نه شاه و نه برده، مستثنا نخواهند بود.

مهدوم‌قلی می گو ید: چه کسی راه راست را خواهد یافت؟ کمتر کسی بر ین زمین پای می نهد؛ یکی ره می سپارد، یکی از راه می شود. مشتی خاک چهره ات را خواهد پوشاند. لب ها خشک، دندان ها فرو ر یخته، ز بان لال می شود، و باقی نمی ماند مگر جمجمه یی خالی.

۱۰ــ ترانهٔ سرجام [۲۱]

فرح مغرورانه از بازار می گذرد. من لباس قرمزش را می بینم. می ترسم، مبادا سوی من بیاید. وای برمن! فرح آتشی افروخته است در روانم. آه بی رحم مباش، خون مرا مر یز!

لباس فرح سرخ است؛ رخسارش می درخشد، می سوزد. فرح بزغاله ایست در بهار زاده شده[۲۲]. بی رحم مباش! وغیره.

چشمان فرح مرا می خوانند. خواب هوس انگیزم! ز یبائیش هر مسلمان را کافر می کند. آه بی رحم مباش! و غیره.

نامت را بر لوحی خواهم نگاشت، آن را بر قلبم خواهم نهاد، و آنجایش نگاه خواهم داشت. تو را از پدرت خواهم ر بود. وای من! بی رحم مباش! و غیره.

۱۱ــ نصایح کمینه

یک آقساقول باید قبیله اش را خود راه برد. ادارهٔ کوچیان آزاده به بردگان سپردن خطاست. سیلاب های بهاری باید فرو بنشینند. به چه کار آید قلعه آن کس را که بی بخت و قبیله است[۲۳]؟ ایلخان

را بایست اصل و نسب باشد و مذهبی درست. مادیان پیر را آن توان نیست که چنان اسبی نژاده یورتمه رود. برده را ارباب مخوان، کنیز را خانم. نخ ابریشمین تافته را با تار مو قیاس نتوان کرد. مرغابیان با کله های سبز مینائی سرخوشانه بر دریاچه می لغزند، امّا، لجن و خزه را حتّی نگاهی به نظاره نمی افکنند. بسا جانوران بر زمین می گردند، امّا تنها غزال در خور دشت است. قرچی قای توغان نام شاه عقابان است؛ سلطان شکارها هیچ زغنی را به چنگال نمی گیرد. گل سرخ را عاشق بودن، پیشهٔ بلبل است؛ امّا کلاغ پر بلبل نیز بر خود آراید، گل سرخ را در خور نیست. به تو می گویم کسی که یکبار شیرینی نبات را چشید، او را آرامشی در دل نخواهد بود، میل شربت می کند. الاغ آنگاه که زیاد فربه شود، اربابش را لگد می زند. غلام بد را رفتار نکو بایسته نیست. کمینه! این پنج روز عمرت را مستانه ترانه بخوان. زمان سپری می شود و زود به انجام می آید. اربابت را بجای آر، قبیله ات را دوست بدار. نبایدت که غلام خویش را بگریانی.

۱۲ـــ ترانهٔ آدین درّه گزی[۲۴]

نمک مده، دل من، هر آن کس را که می آید. کلاغ سیاه هرگز کبوتر نخواهد شد. به راستی هر کس به قبیلهٔ خویش بسته است. تو را هرگز از سنگی معمولی، زرّوسیم مستخرج نخواهد شد. نه هر که در بیابان میرد، شهید صحرای کربلاست. نه هر که او را موی بلند است سیّد است[۲۵]. نه هر پوستین پوشد قلندر است.

ظهراست! مهدی اذان می گوید.[۲۶] لات ومنات رامپرستید. آیا توزآسمان اکسیر زندگی ستانده‌ای که بدینسان می کوشی از نی، نیشکر سازی؟ نه هرکه او را نام حمزه است، چنان چون حمزه می رزمد. نه هرکه دست برافراشت لایق شهادت است و لذّات بهشت. نه هرکه جام گرفت جمشید است.[۲۷] نه هرکه در آئینه نگه کرد، اسکندر است.

شیخ آدین می گوید: این‌ها تصورات من هستند. نه هرکه زیبا روست، خال ریحانهٔ مرا دارد. آیا هرکه نامش علی است، علی ماست؟ نه هرکه جقّه بیاراست، دلاور باشد.

۱۳ ـــ ترانهٔ گرایلو[۲۸]

از پلی که مردی خبیث ساخته مگذر؛ همان به که بگذاری آب ات برد. در پناه روباه مخسب؛ به که بگذاری شیرت بدرد. شبی مرا سنگ سختی بالین بود در خانهٔ یک دوست؛ امّا قبیله‌ام می داند که تنها نبوده‌ام. در دست قلمی گرفتم تا که دوستم را نامه‌ای بنگارم؛ کاغذ شعله‌ور شد و سوخت، قلمم اشک های خونین ریخت.

متن اصلی ترانهٔ فتح تکّه‌ها

اقالار قانیم اوستنه علی شیر اصلان یرّ یسون
بارچه درده درمان قلن حکیم لقمان یرّ یسون
اوچولی مغان دشتندن دینی اصلنین یولندن
اقالار تکّه ایلندن ملابکنج خان یر یسون
وروش کوننده شدّتلو کسر قلیج عرب اتلو
اقالار هاتم صفتلو قورت کلّه زمان یرّ یسون
ات منیب گترن قودب دشمنه یترن
شایسته قولّق بترن کیمور خان یرّ یسون
خواجه گلدی خواجه منلوبابا اونبکی اوزنلو
وروش کوننده قورت چنکلّی خان محمدقابان یر یسون

یادداشت‌ها

* - Alexander chodzko. specimens of the popular poetry of persia. London, Harrison and co., printers, 1864.

**ـــخودزکو، الکساندر. سرزمین گیلان. ترجمهٔ سیروس سهامی، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵٤.

***ـــجهت اطلاع بیشتر از شرح حال شودزکو، به مقدمهٔ سیروس سهامی بر سرزمین گیلان (نامبرده) مراجعه کنید.

۱ـــبرابر سنهٔ ۱۲٤۹ قمری. در واقع شودزکو نخستین اروپایی است که از نیشابور، از طریق معدن وبرزین و میان‌آباد وجاجرم و ناردین، به شاهرود سفر می کند.(م).

۲ـــبرگردان از گویش ترکمن و ترکی ایرانی [آذری].

۳ـــبرابر سنهٔ ۱۱۹۷ قمری. (م).

٤ـــابیورد از زیباترین ایالات ایران در کنار اترک است. این منطقه به وسیلهٔ رودهای گرگان، اترک و تجن که از جبال البرز سرچشمه می گیرند، مشروب می‌شود. روزگاری شهرهائی متعدد و پر سکنه در این منطقه وجود داشت که حالیه ویران و جولانگاه سیاه چادر طوایف ترکمن گشته‌اند. شهرهائی از یندست، فیما بین استرآباد، مرو، جرجان، نیسا، ابیورد، آناو، و درون قرار گرفته‌اند.

۵ـــبجنورد نیز یکی از شهرهای مشهور قوچان و کردنشین است. سایر بلاد مهم این ایالت، شیروان و سملقان هستند. شاهان صفوی به منظور مقابله با ترکمانان و ازبکان، تعدادی طوایف کرد را در این منطقه مستقر کردند؛ ولی نتیجهٔ این اقدام، دیگر گونه شد و کردها به عوض ممانعت از ایشان، خود به آفت خراسان و مشکل حکومت بدل شدند. عباس‌میرزا پدر محمد شاه قاجار به سرکوبی آنان رفت. این نبرد از تمامی جنگ‌های وی، موفقیت‌آمیزتر بود. فریزر و برنز در آثار خویش از این جنگ به تفصیل یاد کرده‌اند. پس از این جنگ، رضاقلی‌خان را به حبس تبریز فرستادند، ولی در ۱۸۳۳ مسیحی [برابر ۱۲٤۹ قمری] در راه میانه جان سپرد.

6 - Sir Alexander Burnes. Travels into Bokhara. iii., page 92.

۷ـــدر تفهیم بهتر این اشعار، اندک آگاهی از کیفیّت تمهیدات ترکمانان برای چپو (حمله)، مفید می افتد. پیرمردان و رؤسای خانواده‌ها بر تپه‌ای گرد آمده، در باب حمله به رایزنی می‌پردازند. پس از حصول توافق، جنگاورانی را که می‌بایست در چپو شرکت‌جویند، به‌نام‌فراـــ می‌خوانند. آنگاه سرداری را انتخاب و برایشان می گمارند. این سردار بر تمامی جنگاوران تفوق

داشته، ایشان لابدند در طول چپو از وی کورکورانه اطاعت کنند.

۸ــ محمدخان صفدری از بزرگان با نفوذ دربار فتحعلی شاه بود که در نبرد مایوان کشته شد.

۹ــ Jezaïrchi افراد مسلح به شمخال یا جزیر (Jezaïr) را می گفتند. شمخال تفنگی بلند و فتیله‌ای بود. این تفنگ‌ها تقریباً یک پا از تفنگ‌های شکاری انگلیسی بلندتر بودند. بردموثر آن‌ها، ٤۰۰ الی ۵۰۰ متر بود. محمدخان غرائی که در سال ۱۸۳۳ــ۱۸۳۲ مسیحی، توسط عباس‌میرزا سرکوب شد، همیشه چند صد تن از ین تفنگچیان را همراه داشت. شمخال‌ها خیلی سنگین بودند، و از این روی، سربازان گونه‌یی بالشتک چرمی بر شانه نهاده و شمخال را برآن تکیه می زدند.

۱۰ــ ابراهیم‌خان حاکم بجنورد و پدر نجف‌قلی‌خان حاکم فعلی بود.

۱۱ــ منظور رضاقلی‌خان است که این منصب را وارث شده بود.

۱۲ــ ترکمانان نیز بعینه ترکان شمال ایران، علاقه داشتند که قهرمانان خود را به برخی حیوانات تشبیه کنند. ترکمانان بخصوص، نام‌هائی چون قوچ، روباه، گراز، گرگ، ببر و غیره را به جهت نام خانوادگی برخی اطفال خویش بر می گزینند.

۱۳ــ در اصل، اسریک (Esrik). شترها وقتی عصبانی هستند، خاصه در فصل جفتگیری، بسیار وحشی می شوند. ترکمانان شتر را به اسامی متفاوتی می خوانند: باگار، ارونا، لوک، مایا، مایاــ کایون، بلخی، نرچا، و غیره.

۱٤ــ این داستان به یکی از حکایات انجیل می ماند. بورکهارت نیز داستانی چنین را بین اعراب یافته است. پسری فقیر که دل به دختری ثروتمند می سپارد، بایست پدر او را سالیانی چند خدمت کند تا که بتواند سر آخر دختر را به همسری خویش گزیند. یعقوب (ع) نیز چهارده سال لابان [پدر راحیل] را خدمت کرد، پیش از آنکه بتواند او را بگوید: «زوجه‌ام را به من بسپار که روزهایم سپری شد.» [کتاب مقدس. سفر پیدایش، باب بیست‌ونهم: ۲۱. م]

۱۵ــ کپنک گونه‌یی خرقهٔ نمدین است. در اردوهای کوچیان، روزهای ابری و مه‌آلود را اهمیتی است بسزا. روزهائی چنین، چپو را شاید. در هوای ابری باران‌زای، معشوق را خرقهٔ عاشق پناه است. در ایلیاد هومرنیز از روزهای ابری به همین سان یاد شده است؛ در خور ایلغاریان و دلباختگان.

۱٦ ــ آرزو و قنبر همچون شیرین و فرهاد دلباختگانی پرآوازه بوده‌اند، و فداکاری و شیفتگی ایشان زبانزد ترکمانان است.

۱۷ــ همان سان که در اروپا کبوتر مظهر عشق است و زیبائی، و در ایران طوطی؛ ترکمانان مرغابی را سمبل زیبائی می دانند.

۱۸ـــ مقصود عید قربان، عید فطر، و عید نوروز است.

۱۹ـــ مقصود تزئینات اسب شاه است. جهت تحذیر از چشم زخم، برگردن اسبان گردنبندی فیروزه یا که سنگی قیمتی می‌آویختند. گاه دم، چهارپا و زیر شکم اسبان سفید را با حنا رنگ می‌کردند. میان دم‌اسب را به قلابی جواهر نشان می‌بستند. روی سر اسب، فیمابین دوگوش، پر شترمرغی الماس نشان می‌درخشید. اسب محمّد شاه که در ۱۸۳۵ برای تاجگذاری وارد تهران شد، از ایندست آراسته گشته بود.

۲۰ـــ وحشت ترکمانان از توپ برای ما غیرقابل تصور است. در حملهٔ اخیر محمدشاه به کنارهٔ گرگان، دیدن یک توپ موجب شد که تمامی ترکمانان یکباره منهزم شوند.

۲۱ـــ ناحیه‌ای در شمال خراسان.

۲۲ـــ در اصل، کورپه (Kurpa) به معنی زودرس.

۲۳ـــ در اصل، ایلسیز (Ilsiz) به معنی بی‌پشت و پناه، آن کس که به دودمانی قدرتمند تعلق ندارد.

۲٤ـــ قسمت کوهستانی شمال مشهد که زادگاه سرایندهٔ ترانه است.

۲۵ـــ اشاره‌ایست به سادات که چهل روز در ماه محرم و صفر، از تراشیدن موی اجتناب می‌ورزند.

۲٦ـــ طبق اعتقاد مسلمین، بدانگاه که مهدی موعود [عج] ظهور نمایند، پیروان خویش را با خواندن اذان فرا می‌خوانند؛ اذانی از آنسان بلند که در تمامی عالم طنین‌انداز خواهد شد.

۲۷ـــ آبگینه جامی که جمشید در آن پیشگویی می‌کرد، بعینه آئینهٔ اسکندر.

۲۸ـــ اجداد خوانین کریمه از طایفهٔ تاتار گرایلو بودند. حال این طایفه در تمامی خراسان و اطراف ارس پراکنده گشته‌اند.

بیاض خانوار و انفاس

مملکت استرآباد

با

جمع متعلقات

بیاض خانوار [و] انفاس مملکت استرآباد با جمع متعلقات[1]

این کتاب نوشته شده و در عهد حکومت ملک آرا در سال پیچی ئیل ۱۲۷۶ می باشد

مسافت تا دارالخلافه ۶۷ فرسنگ. **مسافت تا ترکمان** ۲فرسنگ. **مسافت تا دریا** ۵ فرسنگ. **منال دیوانی** ۲۰۷۰۰ تومان. **نوکر پیاده** ۱۷۴۹ نفر: سرباز فندرسک ۷۱۴ نفر، تفنگچی بلوکات ۱۰۳۵ نفر. **غلام سواره** ۴۰۰ نفر. **بلوکات** ۸ بلوک. **دروازهٔ شهر استرآباد** ۴ باب. **دور شهر استرآباد:** بروج ۴۷، زرع ۳، قدم ۹. **محلات** ۳ محله: میدان، نعلبندی، سبز مشهد. **مدرسه** ۷ باب. **مسجد** ۴۷ باب. **حمام** ۱۳ باب. **دکاکین** ۵۰۰ باب: سرمحلات ۱۰۰ باب، بازار ۴۰۰ باب. **کاروانسرا** ۳ باب. **تکایا** ۹ باب. **آب شهر:** قنات سرخواجه ۱ رشته، رودخانهٔ زیارت ۵۲ سهم. **دهات و مزرعه** ۱۷۹ قریه: دهات ۱۶۷، مزرعه ۱۲. **شکار:** تورنگ، شوکا، دراج. **خانوار** ۱۴۸۸۱ باب. **انفاس** ۷۳۰۶۵ نفر:[2] **مرد زن‌دار** ۱۴۸۸۱ نفر، **زن شوهردار** ۱۷۱۲۱ نفر،[3] **مرد بی‌زن** ۷۲۴۲ نفر،[4] **زن بی‌شوهر** ۳۶۳۴ نفر،[5] **پسرصغر**[5] ۱۴۱۳ نفر،[6] **دختر کبر** ۵۰۳۲ نفر،[7] **دختر صغر** ۱۱۰۲۰ نفر.[8]

سکنهٔ شهر استرآباد

خانوار ۱۸۰۰ باب **انفاس** ۸۱۷۶ نفر

مرد زن‌دار ۱۸۰۰ نفر. **زن شوهردار** ۲۰۵۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۶۰۶ نفر.[9] **زن بی‌شوهر** ۵۲۶ نفر. **پسر صغر** ۱۶۵۳ نفر. **دختر کبر** ۴۴۹ نفر. **دختر صغر** ۱۰۹۰ نفر.

محلهٔ میدان

خانوار ۶۰۰ باب **انفاس** ۲۶۳۸ نفر

مرد زن‌دار ۶۰۰ نفر. **زن شوهردار** ۶۵۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۹۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۰۰ نفر. **پسرصغر** ۵۱۶ نفر. **دختر کبر** ۱۵۷ نفر. **دختر صغر** ۳۱۲ نفر.

محلهٔ نعلبندان

خانوار ٧٢٠ باب **انفاس** ٣٢٨٨ نفر

مرد زن‌دار ٧٢٠ نفر. **زن شوهردار** ٨٢٠ نفر. **مرد بی‌زن** ٢٥٢ نفر. **زن بی‌شوهر** ١٩٣ نفر. **پسر صغر** ٦٩٦ نفر. **دختر کبر** ١٧٢ نفر. **دختر صغر** ٤٣٥ نفر.

محلهٔ سبز مشهد

خانوار ٤٨٠ باب **انفاس** ٢٢٥٠ نفر

مرد زن‌دار ٤٨٠ نفر. **زن شوهردار** ٥٧٤ نفر. **مرد بی‌زن** ١٥٩ نفر. **زن بی‌شوهر** ١٣٣ نفر. **پسر صغر** ٤٤١ نفر. **دختر کبر** ١٢٠ نفر. **دختر صغر** ٣٤٣ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک انزان

خانوار ١٦٥٥ باب **انفاس** ٨٦١٦ نفر

دهات و مزرعه ١٨ قریه: دهات ١٢، مزرعه ٦. **مرد زن‌دار** ١٦٥٥ نفر. **زن شوهردار** ٢٠٩٩ نفر. **مرد بی‌زن** ٩٧٩ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤٣٢ نفر. **پسر صغر** ١٧١٩ نفر. **دختر کبر** ٥٢٢ نفر. **دختر صغر** ١٢١٠.

قریهٔ کار کنده

خانوار ١٢٠ باب **انفاس** ٥٤٩ نفر

مرد زن‌دار ١٢٠ نفر. **زن شوهردار** ١٣٤ نفر. **مرد بی‌زن** ٤٨ نفر. **زن بی‌شوهر** ٢٤ نفر. **پسر صغر** ١٠٥ نفر. **دختر کبر** ٤٨ نفر. **دختر صغر** ٧٠ نفر.

قریهٔ کلاده و سوته ده

خانوار ٨٥ باب **انفاس** ٣٨١ نفر

مرد زن‌دار ٨٥ نفر. **زن شوهردار** ٩٠ نفر. **مرد بی‌زن** ٢٩ نفر. **زن بی‌شوهر** ٢٣ نفر. **پسر صغر** ٧٠ نفر. **دختر کبر** ٣٢ نفر. **دختر صغر** ٥٢ نفر.

قریهٔ باغو

خانوار ٥٥ باب **انفاس** ٣١٢ نفر

مرد زن‌دار ٥٥ نفر. **زن شوهردار** ٧٣ نفر. **مرد بی‌زن** ٣٣ نفر. **زن بی‌شوهر** ١٥ نفر. **پسر صغر** ٧٠

نفر. **دختر کبر** ۲۱ نفر. **دختر صغر** ٤٥ نفر.

قریهٔ سرطاق

خانوار ٦٥ باب **انفاس** ۳۰۳ نفر

مرد زن‌دار ٦٥ نفر. **زن شوهردار** ٦٧ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ١٤ نفر. **پسر صغر** ٦٠ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ٥٦ نفر.

قریهٔ سرمحله

خانوار ٥٠ باب **انفاس** ۲٥۸ نفر

مرد زن‌دار ٥٠ نفر. **زن شوهردار** ٦۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۱ نفر. **پسر صغر** ٥۸ نفر. **دختر کبر** ١٥ نفر. **دختر صغر** ۳٥ نفر.

قریهٔ ولفرا

خانوار ٥٥ باب **انفاس** ۲٥۱ نفر

مرد زن‌دار ٥٥ نفر. **زن شوهردار** ٥٥ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۸ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۲ نفر. **پسر صغر** ٦۱ نفر. **دختر کبر** ١٦ نفر. **دختر صغر** ۳٤ نفر.

قریهٔ دشت کلاته دنباله بنفشه

خانوار ۹۰ باب **انفاس** ٤٥۸ نفر

مرد زن‌دار ۹۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۰٦ نفر. **مرد بی‌زن** ٥٥ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۹ نفر. **پسر صغر** ۱۰٥ نفر. **دختر کبر** ۲۳ نفر. **دختر صغر** ٦۰ نفر.

قریهٔ بندرجز

خانوار ۲٤۰ باب **انفاس** ۱٤٤۸

مرد زن‌دار ۲٤۰نفر. **زن شوهردار** ۳۳٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۱٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ۸٤ نفر. **پسر صغر** ۲۸٥ نفر. **دختر کبر** ۸٥ نفر. **دختر صغر** ۲۰٤ نفر.

قریهٔ چپاکنده

خانوار ۱۲۰ باب **انفاس** ٥٤۰

مرد زن‌دار ۱۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۳۶ نفر. **مرد بی‌زن** ٤٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۱۰۷ نفر. **دختر کبر** ۳۰ نفر. **دختر صغر** ۷۹ نفر.

قریهٔ نوکنده

خانوار ٤۳۵ باب **انفاس** ۲۲۹۱

مرد زن‌دار ٤۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۵۷٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۵٤ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۱۲ نفر. **پسر صغر** ٤٤٦ نفر. **دختر کبر** ۱٤٦ نفر. **دختر صغر** ۳۲۲ نفر.

قریهٔ لیوان

خانوار ۲۱۵ باب **انفاس** ۱۱۹۰ نفر

مرد زن‌دار ۲۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۰۹ نفر. **مرد بی‌زن** ۱٦۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ٦٤ نفر. **پسر صغر** ۲۲۰ نفر. **دختر کبر** ۵٦ نفر. **دختر صغر** ۱٦٦ نفر.

قریهٔ هشتیکه

خانوار ۱۲۵ باب **انفاس** ٦۳۵ نفر

مرد زن‌دار ۱۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۵۷ نفر. **مرد بی‌زن** ٦٤ نفر. **زن بی‌شوهر** ۳۲ نفر. **پسر صغر** ۱۳۲ نفر. **دختر کبر** ۳۸ نفر. **دختر صغر** ۸۷ نفر.

بیاض بلوک سدن رستاق

خانوار ۳۵۵۷ باب. **انفاس** ۱۷۹٤۰ نفر.[10] **دهات و مزرعه** ۵۲ قریه: دهات ٤٦، مزرعه ٦. **مرد زن‌دار** ۳۵۵۷ نفر. **زن شوهردار** ٤۲۱۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۹۰۰ نفر.[11] **زن بی‌شوهر** ۸۸۰ نفر.[12] **پسر صغر** ۳۵۵۰ نفر.[13] **دختر کبر** ۱۲۸۸ نفر.[14] **دختر صغر** ۲۵٤۷ نفر.[15]

قریهٔ کرد محله

خانوار ۸۲۵ باب **انفاس** ٤۱۳۵ نفر

مرد زن‌دار ۸۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۹۸۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۷۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱٤۸ نفر. **پسر صغر** ۸۳۵ نفر. **دختر کبر** ۳۰۳ نفر. **دختر صغر** ٦٦٤ نفر.

قریهٔ النگ

خانوار ۱۳۰ باب **انفاس** ۶۱۳

مرد زن‌دار ۱۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۵۳ نفر. **مرد بی‌زن** ٦٤ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۹ نفر. **پسر صغر** ۱۲۳ نفر. **دختر کبر** ۲۹ نفر. **دختر صغر** ۸۵ نفر.

قریهٔ چهارده

خانوار ۵۵ باب **انفاس** ۳۰۰ نفر

مرد زن‌دار ۵۵ نفر. **زن شوهردار** ۷۳ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۷ نفر. **پسر صغر** ٥٤ نفر. **دختر کبر** ٢٤ نفر. **دختر صغر** ٤٠ نفر.

قریهٔ الوار

خانوار ۸۰ باب **انفاس** ۳۸۵ نفر

مرد زن‌دار ۸۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۰۳ نفر. **مرد بی‌زن** ٤٣ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ٦٩ نفر. **دختر کبر** ۲۲ نفر. **دختر صغر** ٤٦ نفر.

قریهٔ زرین محله

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۱۹ نفر

مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ٢٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ٦ نفر. **پسر صغر** ۲۷ نفر. **دختر کبر** ۱۰ نفر. **دختر صغر** ١٦ نفر.

قریهٔ قاسم‌آباد

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۳۱ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۲۳ نفر. **دختر کبر** ۱۵ نفر. **دختر صغر** ۱۰ نفر.

قریهٔ دنگلان خواجه[16]

خانوار ٦٥ باب **انفاس** ۳۸۹ نفر

مرد زن‌دار ٦٥ نفر. **زن شوهردار** ۹۰ نفر. **مرد بی‌زن** ٨٤ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۵ نفر. **پسر صغر** ٦٥ نفر. **دختر کبر** ۱۳ نفر. **دختر صغر** ۵۷ نفر.

قریهٔ دنگلان میرزنیل

خانوار ۴۰ باب **انفاس** ۱۸۶ نفر

مرد زن‌دار ۴۰ نفر. **زن شوهردار** ۴۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۲ نفر. **پسر صغر** ۳۸ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۳۲ نفر.

قریهٔ شاه ده

خانوار ۷۵ باب **انفاس** ۴۰۳ نفر

مرد زن‌دار ۷۵ نفر. **زن شوهردار** ۹۳ نفر. **مرد بی‌زن** ۵۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۷ نفر. **پسر صغر** ۸۷ نفر. **دختر کبر** ۲۱ نفر. **دختر صغر** ۵۵ نفر.

قریهٔ گرجی محله

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۲۱ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۳ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۶ نفر. **پسر صغر** ۱۹ نفر. **دختر کبر** ۷ نفر. **دختر صغر** ۱۵ نفر.

قریهٔ مهتر کلاته

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۲۵ نفر

مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۰ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۴ نفر. **پسر صغر** ۴۹ نفر. **دختر کبر** ۱۴ نفر. **دختر صغر** ۲۵ نفر.

قریهٔ یساقی

خانوار ۴۵ باب **انفاس** ۲۲۵

مرد زن‌دار ۴۵ نفر. **زن شوهردار** ۴۹ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۲ نفر. **پسر صغر** ۵۱ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۳۷ نفر.

قریهٔ پیشین کلاته

خانوار ۲۰ باب **انفاس** ۸۹ نفر

مرد زن‌دار ۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۲۱ نفر. **مرد بی‌زن** ۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۳ نفر. **پسر صغر** ۱۸ نفر. **دختر کبر** ۱ نفر. **دختر صغر** ۱۷ نفر.

قریهٔ نودیجه

خانوار ۹۰ باب **انفاس** ۵۲۹ نفر

مرد زن‌دار ۹۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۱۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۷۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۹ نفر. **پسر صغر** ۱۱۰ نفر. **دختر کبر** ٤۱ نفر. **دختر صغر** ٦٤ نفر.

قریهٔ کلاجان قاضی

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۱۹٤

مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۱ نفر. **پسر صغر** ۳۷ نفر. **دختر کبر** ۱۵ نفر. **دختر صغر** ۳۲ نفر.

قریهٔ کلاجان قاجار

خانوار ٦۰ باب **انفاس** ۳۰۵ نفر

مرد زن‌دار ٦۰ نفر. **زن شوهردار** ٦۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۸ نفر. **پسر صغر** ۵۰ نفر. **دختر کبر** ۲۸ نفر. **دختر صغر** ۵۰ نفر.

قریهٔ چالکی[17]

خانوار ۹۵ باب **انفاس** ٤٦٤ نفر

مرد زن‌دار ۹۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۲۱ نفر. **مرد بی‌زن** ۵۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۷۳ نفر. **دختر کبر** ۳۱ نفر. **دختر صغر** ۷۲ نفر.

قریهٔ حیدرآباد

خانوار ۱۱۰ باب **انفاس** ۵۵۲ نفر

مرد زن‌دار ۱۱۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۳۲ نفر. **مرد بی‌زن** ٦۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۱۳۲ نفر. **دختر کبر** ۳۵ نفر. **دختر صغر** ۵۸ نفر.

قریهٔ تخشی محله

خانوار ٦۰ باب **انفاس** ۳۵۰ نفر

مرد زن‌دار ٦۰ نفر. **زن شوهردار** ۸٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۹ نفر. **پسر صغر** ۸۸ نفر. **دختر کبر** ۱٤ نفر. **دختر صغر** ٥٦ نفر.

قریه لله دوین

خانوار ۲۰ باب **انفاس** ۱۰۲ نفر

مرد زن‌دار ۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۲٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۵ نفر. **پسر صغر** ۲۰ نفر. **دختر کبر** ۵ نفر. **دختر صغر** ۱۵ نفر.

قریهٔ لمسک

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۳۲ نفر

مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۹ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ٤۲ نفر. **دختر کبر** ۱۱ نفر. **دختر صغر** ۳۵ نفر.

قریهٔ قلندر محله

خانوار ۷۵ باب **انفاس** ۳۸٤ نفر

مرد زن‌دار ۷۵ نفر. **زن شوهردار** ۸۸ نفر. **مرد بی‌زن** ٤۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۹ نفر. **پسر صغر** ۷۷ نفر. **دختر کبر** ۲۸ نفر. **دختر صغر** ۵٤ نفر.

قریهٔ زنگی محله

خانوار ٦۰ باب **انفاس** ۲٦۱ نفر

مرد زن‌دار ٦۰ نفر. **زن شوهردار** ۷۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۳۵ نفر. **دختر کبر** ۲۸ نفر. **دختر صغر** ۲۲ نفر.

قریهٔ اوجابن

خانوار ٤۵ باب **انفاس** ۲۰٦ نفر

مرد زن‌دار ٤۵ نفر. **زن شوهردار** ۵۰ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۸ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ۳۷ نفر. **دختر کبر** ۱٦ نفر. **دختر صغر** ۲۷ نفر.

قریهٔ سعدآباد

خانوار ۱٤۵ باب **انفاس** ۸۲۱ نفر

مرد زن‌دار ۱٤۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۹٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤۳ نفر. **پسر صغر** ۱۵۷ نفر. **دختر کبر** ۵۱ نفر. **دختر صغر** ۱۱٤ نفر.

قریهٔ کلو

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۳۲ نفر

مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۲۷ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۲۵ نفر. **دختر کبر** ۱۰ نفر. **دختر صغر** ۲۸ نفر.

قریهٔ سیّد میران

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۶۲ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۷ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۶ نفر. **زن بی‌شوهر** ۸ نفر. **پسر صغر** ۲۷ نفر. **دختر کبر** ۲۱ نفر. **دختر صغر** ۲۳ نفر.

قریهٔ سدن

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۴۸ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۶ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۱ نفر. **پسر صغر** ۲۷ نفر. **دختر کبر** ۱۳ نفر. **دختر صغر** ۲۱ نفر.

قریهٔ کلاته سنگیان

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۵۲ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ۳۰ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۲۰ نفر.

قریهٔ کفشگیری اصغر محله

خانوار ۲۶۵ باب **انفاس** ۱۲۹۰ نفر

مرد زن‌دار ۲۶۵ نفر. **زن شوهردار** ۲۸۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۴۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷۰ نفر. **پسر صغر** ۲۶۲ نفر. **دختر کبر** ۸۷ نفر. **دختر صغر** ۱۷۵ نفر.

قریهٔ سرکلاته جلو

خانوار ۶۴ باب **انفاس** ۳۰۳ نفر

مرد زن‌دار ۶۴ نفر. **زن شوهردار** ۶۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۶ نفر. **پسر صغر** ۵۵ نفر. **دختر کبر** ۱۵ نفر. **دختر صغر** ۵۲ نفر.

قریهٔ قلعه محمود

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۲۱۳ نفر
مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤۷ نفر. **مرد بی‌زن** ۲٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ٤٦ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۳۲ نفر.

قریهٔ نوچمن

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۷٦ نفر
مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۹ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ٦۰ نفر. **دختر کبر** ۲۷ نفر. **دختر صغر** ٤۲ نفر.

قریهٔ شموشک نو و کهنه

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳٤۷ نفر
مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهرداز** ۷۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۸ نفر. **پسر صغر** ۷۸ نفر. **دختر کبر** ۳۲ نفر. **دختر صغر** ٤۲ نفر.

قریهٔ چقر سادات

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۲۰ نفر
مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۲۹ نفر. **مرد بی‌زن** ۸ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۲۲ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۱٤ نفر.

قریهٔ میان دره کلاته

خانوار ۱٤۵ باب **انفاس** ۷۸٤ نفر
مرد زن‌دار ۱٤۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۷۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱۸ نفر. **زن بی‌شوهر** ۳۹ نفر. **پسر صغر** ۱٤۷ نفر. **دختر کبر** ٦۸ نفر. **دختر صغر** ۸۹ نفر.

قریهٔ بالا جاده قلندر آیش[۱۸]

خانوار ۱۲۰ باب **انفاس** ۵۷۹ نفر
مرد زن‌دار ۱۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۳٦ نفر. **مرد بی‌زن** ٤۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۳ نفر. **پسر صغر** ۱۲۳ نفر. **دختر کبر** ٤۳ نفر. **دختر صغر** ۸۹ نفر.

قریهٔ سر کلاته خرابه

خانوار ۱۲۰ باب **انفاس** ۵۸۹ نفر

مرد زن‌دار ۱۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۲۹ نفر. **مرد بی‌زن** ٤٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲٤ نفر. **پسر صغر** ۱۱۵ نفر. **دختر کبر** ٦۷ نفر. **دختر صغر** ۸۸ نفر.

قریهٔ انجیراب

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۱۹ نفر

مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۲٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۲۸ نفر. **دختر کبر** ٦ نفر. **دختر صغر** ۱۱ نفر.

قریهٔ شوریان

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۲۳۸ نفر

مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۳۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۸ نفر. **پسر صغر** ٤۰ نفر. **دختر کبر** ۱۹ نفر. **دختر صغر** ۲۹ نفر.

قریهٔ انکرم

خانوار ۲۰ باب **انفاس** ۱۲۳ نفر

مرد زن‌دار ۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۲٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۲۱ نفر. **دختر کبر** ۷ نفر. **دختر صغر** ۲۵ نفر.

قریهٔ خرابه مسجد

خانوار ۱۵ باب **انفاس** ۷۷ نفر

مرد زن‌دار ۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۱۲ نفر. **دختر کبر** ۸ نفر. **دختر صغر** ۸ نفر.

قریهٔ خورده محله

خانوار ۲۰ باب **انفاس** ۹۲ نفر

مرد زن‌دار ۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۲۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤ نفر. **پسر صغر** ۱۳ نفر. **دختر کبر** ۱۱ نفر. **دختر صغر** ۹ نفر.

قریهٔ ورسن کهنه

خانوار ٦٥ باب **انفاس** ۳۰۳ نفر

مرد زن‌دار ٦٥ نفر. **زن شوهردار** ۷۱ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۸ نفر. **پسر صغر** ٦٦ نفر. **دختر کبر** ۲۲ نفر. **دختر صغر** ۳٤ نفر.

قریهٔ ورسن نو

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۱٤ نفر

مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۲۸ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ٦ نفر. **پسر صغر** ۲٤ نفر. **دختر کبر** ۸ نفر. **دختر صغر** ۱۱ نفر.

قریهٔ لامی لنگ

خانوار ۱۳ باب **انفاس** ۵۸

مرد زن‌دار ۱۳ نفر. **زن شوهردار** ۱٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤ نفر. **پسر صغر** ۱۳ نفر. **دختر کبر** ۲ نفر. **دختر صغر** ۷ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک استرآباد رستاق

خانوار ۱۷۱۰ باب. **انفاس** ۸٤٤۱ نفر.[۱۹] **دهات** ۳٤ قریه.[۲۰] **مرد زن‌دار** ۱۷۱۰ نفر. **زن شوهردار** ۲۰۲٤ نفر.[۲۱] **مرد بی‌زن** ۸٦۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤٤٦ نفر. **پسر صغر** ۱۵٦۸ نفر. **دختر کبر** ٦۱۱ نفر. **دختر صغر** ۱۲۲۱ نفر.

قریهٔ اوزینه

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۱۹۷ نفر

مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱٤ نفر. **پسر صغر** ۳۵ نفر. **دختر کبر** ۱٤ نفر. **دختر صغر** ۲٦ نفر.

قریهٔ باغ گلبن

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۱۵٤ نفر

مرد زن دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۹ نفر. **پسر صغر** ۲۰ نفر. **دختر کبر** ۱٤ نفر. **دختر صغر** ۲۰ نفر.

قریهٔ نصرآباد

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۴۴ نفر
مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۶ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ۴۰ نفر. **دختر کبر** ۲۰ نفر. **دختر صغر** ۴۳ نفر.

قریهٔ فیض آباد

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۳۶ نفر
مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۶ نفر. **پسر صغر** ۲۶ نفر. **دختر کبر** ۱۰ نفر. **دختر صغر** ۱۸ نفر.

قریهٔ سیاه‌تلو

خانوار ۴۰ باب **انفاس** ۱۹۰ نفر
مرد زن‌دار ۴۰ نفر. **زن شوهردار** ۴۶ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۹ نفر. **پسر صغر** ۳۱ نفر. **دختر کبر** ۱۷ نفر. **دختر صغر** ۲۸ نفر.

قریهٔ جلین علیا

خانوار ۱۵۵باب **انفاس** ۶۸۴ نفر
مرد زن‌دار ۱۵۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۷۸ نفر. **مرد بی زن** ۷۴ نفر. **زن بی شوهر** ۳۱ نفر. **پسر صغر** ۱۱۶ نفر. **دختر کبر** ۴۷ نفر. **دختر صغر** ۸۳ نفر.

قریهٔ اصفهان کلاته

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۲۴ نفر
مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۴ نفر. **مرد بی زن** ۱۵ نفر. **زن بی شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۴۵ نفر. **دختر کبر** ۲۴ نفر. **دختر صغر** ۲۹ نفر.

قریهٔ دو دانگه

خانوار ۶۰ باب **انفاس** ۲۸۰ نفر
مرد زن‌دار ۶۰ نفر. **زن شوهردار** ۶۷ نفر. **مرد بی زن** ۳۵ نفر. **زن بی شوهر** ۱۲ نفر. **پسر صغر** ۵۴ نفر. **دختر کبر** ۱۷ نفر. **دختر صغر** ۳۵ نفر.

قریهٔ آهنگرمحله

خانوار ۸۵ باب **انفاس** ۳٤۰ نفر

مرد زن‌دار ۸۵ نفر. **زن شوهردار** ۹٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۸ نفر. **زن بی‌شوهر** ۹ نفر. **پسر صغر** ۵۸ نفر. **دختر کبر** ۲٤ نفر. **دختر صغر** ٤۲ نفر.

قریهٔ فردآباد

خانوار ۱۵ باب **انفاس** ٦۵ نفر

مرد زن‌دار ۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۵ نفر. **پسر صغر** ۱۰ نفر. **دختر کبر** ۳ نفر. **دختر صغر** ۱۰ نفر.

قریهٔ ولاش‌آباد

خانوار ۳۵ باب **انفاس** ۱۵۰ نفر

مرد زن‌دار ۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۲۱ نفر. **دختر کبر** ۱۱ نفر. **دختر صغر** ۱۵ نفر.

قریهٔ مرزن کلاته

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳۳۳ نفر

مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۷۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۳٤ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱٤ نفر. **پسر صغر** ۷۱ نفر. **دختر کبر** ۲٦ نفر. **دختر صغر** ٤٦ نفر.

قریهٔ شمس‌آباد

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۱٦۵ نفر

مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤۳ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۳٦ نفر. **دختر کبر** ۱۱ نفر. **دختر صغر** ۱۵ نفر.

قریهٔ تورنگ تپه

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۲۰ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۰ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ٦ نفر. **پسر صغر** ۲۲ نفر. **دختر کبر** ٦ نفر. **دختر صغر** ۱۵ نفر.

قریهٔ سرخان کلا ته

خانوار ۲۸۵ باب **انفاس** ۱٦٦۵ نفر
مرد زن‌دار ۲۸۵ نفر. **زن شوهردار** ٤۰۳ نفر. **مرد بی زن** ۱۸٦ نفر. **زن بی شوهر** ۹۵ نفر. **پسر صغر** ۳۲۱ نفر. **دختر کبر** ۹۲ نفر. **دختر صغر** ۲۸۳ نفر.

قریهٔ معصوم آباد

خانوار ۹۰ باب **انفاس** ٤۵۹ نفر
مرد زن‌دار ۹۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۱۵ نفر. **مرد بی زن** ٤٦ نفر. **زن بی شوهر** ۲۳ نفر. **پسر صغر** ۸۷ نفر. **دختر کبر** ۳۵ نفر. **دختر صغر** ٦۳ نفر.

قریهٔ جلین سفلا

خانوار ۱۵ باب **انفاس** ۸۸ نفر
مرد زن‌دار ۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۸ نفر. **مرد بی زن** ۱۰ نفر. **زن بی شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۱٦ نفر. **دختر کبر** ۸ نفر. **دختر صغر** ۱٤ نفر.

قریهٔ علی آباد

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۵۵ نفر
مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۵ نفر. **مرد بی زن** ۱۰ نفر. **زن بی شوهر** ۸ نفر. **پسر صغر** ۲۸ نفر. **دختر کبر** ۲۳ نفر. **دختر صغر** ۲۱ نفر.

قریهٔ پل خورده[۲۲]

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۵۲ نفر
مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳٤ نفر. **مرد بی زن** ۱۵ نفر. **زن بی شوهر** ۹ نفر. **پسر صغر** ۳۰ نفر. **دختر کبر** ۱٤ نفر. **دختر صغر** ۲۰ نفر.

قریهٔ سلطان آباد

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۹۷ نفر
مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۹ نفر. **مرد بی زن** ۳۳ نفر. **زن بی شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ٦۸ نفر. **دختر کبر** ۲۱ نفر. **دختر صغر** ۵۳ نفر.

قریهٔ نارنج قلعه

خانوار ۱۵ باب **انفاس** ۸٦ نفر
مرد زن‌دار ۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۹ نفر. **مرد بی‌زن** ٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ٦ نفر. **پسر صغر** ۱۷ نفر. **دختر کبر** ٦ نفر. **دختر صغر** ۱۷ نفر.

قریهٔ آلوکلاته

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳۸۱ نفر
مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۸۹ نفر. **مرد بی‌زن** ٤۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۷۲ نفر. **دختر کبر** ۲٤ نفر. **دختر صغر** ٦٤ نفر.

قریهٔ جعفرآباد

خانوار ۱۵ باب **انفاس** ٦۱ نفر
مرد زن‌دار ۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤ نفر. **پسر صغر** ۱۰ نفر. **دختر کبر** ۵ نفر. **دختر صغر** ۷ نفر.

قریهٔ رستم کلاتهٔ خالصه

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۱۲ نفر
مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۳ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۲۳ نفر. **دختر کبر** ۷ نفر. **دختر صغر** ۱۲ نفر.

قریهٔ ولیک آباد

خانوار ۱۵ باب **انفاس** ۷۸ نفر
مرد زن‌دار ۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱٦ نفر. **مرد بی‌زن** ۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤ نفر. **پسر صغر** ۲۰ نفر. **دختر کبر** ٦ نفر. **دختر صغر** ۸ نفر.

قریهٔ مریم آباد

خانوار ۲۰ باب **انفاس** ۹۵ نفر
مرد زن‌دار ۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۲۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۱٤ نفر. **دختر کبر** ٦ نفر. **دختر صغر** ۱٤ نفر.

قریهٔ کماسی

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۳۷ نفر

مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۲۹ نفر. **مرد بی زن** ۱۸ نفر. **زن بی شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۲۵ نفر. **دختر کبر** ۸ نفر. **دختر صغر** ۲۲ نفر.

قریهٔ رستم کلاتهٔ سادات

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۴۸ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۶ نفر. **مرد بی زن** ۱۷ نفر. **زن بی شوهر** ۱۱ نفر. **پسر صغر** ۲۷ نفر. **دختر کبر** ۱۱ نفر. **دختر صغر** ۱۶ نفر.

قریهٔ اترک چال

خانوار ۳۵ باب **انفاس** ۱۸۵ نفر

مرد زن‌دار ۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۹ نفر. **مرد بی زن** ۲۰ نفر. **زن بی شوهر** ۱۲ نفر. **پسر صغر** ۳۵ نفر. **دختر کبر** ۱۱ نفر. **دختر صغر** ۳۳ نفر.

قریهٔ فوجرد

خانوار ۶۰ باب **انفاس** ۳۰۶ نفر

مرد زن‌دار ۶۰ نفر. **زن شوهردار** ۷۵ نفر. **مرد بی زن** ۳۳ نفر. **زن بی شوهر** ۱۹ نفر. **پسر صغر** ۵۵ نفر. **دختر کبر** ۲۰ نفر. **دختر صغر** ۴۴ نفر.

قریهٔ محمد آباد

خانوار ۴۵ باب **انفاس** ۲۱۹ نفر

مرد زن‌دار ۴۵ نفر. **زن شوهردار** ۶۰ نفر. **مرد بی زن** ۱۳ نفر. **زن بی شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۴۲ نفر. **دختر کبر** ۱۴ نفر. **دختر صغر** ۳۵ نفر.

قریهٔ کریم آباد

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۲۶ نفر

مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۱ نفر. **مرد بی زن** ۱۷ نفر. **زن بی شوهر** ۸ نفر. **پسر صغر** ۲۱ نفر. **دختر کبر** ۱۰ نفر. **دختر صغر** ۱۴ نفر.

قریهٔ زیارت خاصه رود

خانوار ۶۵ باب انفاس ۲۹۰ نفر
مرد زن‌دار ۶۵ نفر. زن شوهردار ۶۵ نفر. مرد بی‌زن ۲۳ نفر. زن بی‌شوهر ۱۴ نفر. پسر صغر ۴۶ نفر. دختر کبر ۳۴ نفر. دختر صغر ۴۳ نفر.

قریهٔ نومل

خانوار ۲۵ باب انفاس ۱۱۹ نفر
مرد زن‌دار ۲۵ نفر. زن شوهردار ۲۶ نفر. مرد بی‌زن ۱۲ نفر. زن بی‌شوهر ۵ نفر. پسر صغر ۲۶ نفر. دختر کبر ۱۲ نفر. دختر صغر ۱۳ نفر.

بیاض دهات ملک آقا با میرمحله

خانوار ۷۰۵ باب. انفاس ۳۶۶۰ نفر. دهات ۸ قریه. مرد زن‌دار ۷۰۵ نفر. زن شوهردار ۸۵۴ نفر. مرد بی‌زن ۴۷۵ نفر. زن بی‌شوهر ۲۰۸ نفر. پسر صغر ۶۹۶ نفر. دختر کبر ۲۴۹ نفر. دختر صغر ۴۷۳ نفر.

قریهٔ قلی آباد

خانوار ۱۲۰ باب انفاس ۶۴۱ نفر
مرد زن‌دار ۱۲۰ نفر. زن شوهردار ۱۳۸ نفر. مرد بی‌زن ۷۴ نفر. زن بی‌شوهر ۳۸ نفر. پسر صغر ۱۲۲ نفر. دختر کبر ۴۶ نفر. دختر صغر ۱۰۳ نفر.

قریهٔ حسین آباد

خانوار ۱۱۵ باب انفاس ۷۱۲ نفر
مرد زن‌دار ۱۱۵ نفر. زن شوهردار ۱۶۳ نفر. مرد بی‌زن ۱۴۴ نفر. زن بی‌شوهر ۴۱ نفر. پسر صغر ۱۶۰ نفر. دختر کبر ۳۱ نفر. دختر صغر ۵۸ نفر.

قریهٔ نوده ملک

خانوار ۱۰۵ باب انفاس ۵۷۶ نفر
مرد زن‌دار ۱۰۵ نفر. زن شوهردار ۱۳۱نفر. مرد بی‌زن ۷۶ نفر. زن بی‌شوهر ۳۰ نفر. پسر صغر ۹۹ نفر. دختر کبر ۵۲ نفر. دختر صغر ۸۳ نفر.

قریهٔ جعفرآباد

خانوار ۳۵ باب **انفاس** ۱۷۳ نفر

مرد زن‌دار ۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۴۱ نفر. **مرد بی زن** ۱۷ نفر. **زن بی شوهر** ۱۳ نفر. **پسر صغر** ۳۳ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۲۲ نفر.

قریهٔ میان آباد

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳۴۵ نفر

مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۸۵ نفر. **مرد بی زن** ۴۰ نفر. **زن بی شوهر** ۱۴ نفر. **پسر صغر** ۷۸ نفر. **دختر کبر** ۱۶ نفر. **دختر صغر** ۴۲ نفر.

قریهٔ میر محله

خانوار ۱۶۵ باب **انفاس** ۷۶۲ نفر

مرد زن‌دار ۱۶۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۷۹ نفر. **مرد بی زن** ۶۳ نفر. **زن بی شوهر** ۳۸ نفر. **پسر صغر** ۱۳۹ نفر. **دختر کبر** ۶۰ نفر. **دختر صغر** ۱۱۸ نفر.

قریهٔ تقی آباد

خانوار ۶۵ باب **انفاس** ۳۱۲ نفر

مرد زن‌دار ۶۵ نفر. **زن شوهردار** ۸۲ نفر. **مرد بی زن** ۴۴ نفر. **زن بی شوهر** ۲۴ نفر. **پسر صغر** ۴۵ نفر. **دختر کبر** ۲۰ نفر. **دختر صغر** ۳۲ نفر.

قریهٔ کناره

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۳۹ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۵ نفر. **مرد بی زن** ۱۷ نفر. **زن بی شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۲۰ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۱۵ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک کتول

خانوار ۸۵۹ باب. **انفاس** ۴۱۲۴ نفر. **دهات و مزرعه** ۲۰ قریه: دهات ۱۳، مزرعه ۷. **مرد زن‌دار** ۸۵۹ نفر. **زن شوهردار** ۹۱۷ نفر. **مرد بی زن** ۳۴۸ نفر. **زن بی شوهر** ۱۹۹ نفر. **پسر صغر** ۷۰۴ نفر. **دختر کبر** ۳۲۸ نفر. **دختر صغر** ۷۶۹ نفر.

قریهٔ مزرعه

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳۳۱ نفر

مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۷٦ نفر. **مرد بی زن** ۲٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ٦۳ نفر. **دختر کبر** ۱۷ نفر. **دختر صغر** ۵۷ نفر.

قریهٔ قوش کر بی

خانوار ۱۰۰ باب **انفاس** ٤٦۹ نفر

مرد زن‌دار ۱۰۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۰۳ نفر. **مرد بی زن** ۳٤ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۱ نفر. **پسر صغر** ۹۵ نفر. **دختر کبر** ۳٤ نفر. **دختر صغر** ۸۲ نفر.

قریهٔ ساور کلاته

خانوار ٦۰ باب **انفاس** ۲۷۵ نفر

مرد زن‌دار ٦۰ نفر. **زن شوهردار** ٦۲ نفر. **مرد بی زن** ۱۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۵٦ نفر. **دختر کبر** ۱۷ نفر. **دختر صغر** ۵۵ نفر.

قریهٔ نوده

خانوار ۵۵ باب **انفاس** ۲۹۹ نفر

مرد زن‌دار ۵۵ نفر. **زن شوهردار** ۵۹ نفر. **مرد بی زن** ۲٦ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱٦ نفر. **پسر صغر** ۵۹ نفر. **دختر کبر** ۲۰ نفر. **دختر صغر** ٦٤ نفر.

قریهٔ جنگل ده

خانوار ٦۰ باب **انفاس** ۳۰٦ نفر

مرد زن‌دار ٦۰ نفر. **زن شوهردار** ٦٤ نفر. **مرد بی زن** ۲۲ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۱ نفر. **پسر صغر** ٦۲ نفر. **دختر کبر** ۲۰ نفر. **دختر صغر** ٦۷ نفر.

قریهٔ کمال غریب

خانوار ۵۰ باب **انفاس** ۲۵۱ نفر

مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۳ نفر. **مرد بی زن** ۲۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۸ نفر. **پسر صغر** ۵٤ نفر. **دختر کبر** ۱۷ نفر. **دختر صفر** ٤۹ نفر.

قریهٔ برفتان

خانوار ۲۱۹ باب **انفاس** ۱۰۵۸ نفر
مرد زن‌دار ۲۱۹ نفر. **زن شوهردار** ۲۳۸ نفر. **مرد بی زن** ۹۹ نفر. **زن بی شوهر** ۴۷ نفر. **پسر صغر** ۱۵۸ نفر. **دختر کبر** ۱۰۲ نفر. **دختر صغر** ۱۹۵ نفر.

قریهٔ الازمن

خانوار ۲۵ باب **انفاس** ۱۱۸ نفر
مرد زن‌دار ۲۵ نفر. **زن شوهردار** ۲۵ نفر. **مرد بی زن** ۱۲ نفر. **زن بی شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۱۹ نفر. **دختر کبر** ۱۰ نفر. **دختر صغر** ۲۰ نفر.

قریهٔ حاجی آباد

خانوار ۲۰ باب **انفاس** ۸٤ نفر
مرد زن‌دار ۲۰ نفر. **زن شوهردار** ۲۲ نفر. **مرد بی زن** ٦ نفر. **زن بی شوهر** ٤ نفر. **پسر صغر** ۱۱ نفر. **دختر کبر** ۷ نفر. **دختر صغر** ۱٤ نفر.

قریهٔ پیچک محله

خانوار ۹۰ باب **انفاس** ٤٤۰ نفر
مرد زن‌دار ۹۰ نفر. **زن شوهردار** ۹۹ نفر. **مرد بی زن** ٤۳ نفر. **زن بی شوهر** ۲۸ نفر. **پسر صغر** ٦٥ نفر. **دختر کبر** ٤۸ نفر. **دختر صغر** ٦۷ نفر.

قریهٔ خارکلا ته

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۱٦٥ نفر
مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤۰ نفر. **مرد بی زن** ۱۱ نفر. **زن بی شوهر** ۸ نفر. **پسر صغر** ۲۲ نفر. **دختر کبر** ۹ نفر. **دختر صغر** ۳۵ نفر.

قریهٔ کردآباد

خانوار ٤۰ باب **انفاس** ۱۸۵ نفر
مرد زن‌دار ٤۰ نفر. **زن شوهردار** ٤٥ نفر. **مرد بی زن** ۲۰ نفر. **زن بی شوهر** ۱۰ نفر. **پسر صغر** ۲۱ نفر. **دختر کبر** ۱٤ نفر. **دختر صغر** ۳۵ نفر.

قریهٔ علامن[۲۳]

خانوار ۳۰ باب انفاس ۱۴۳ نفر
مرد زن‌دار ۳۰ نفر. زن شوهردار ۳۱ نفر. مرد بی‌زن ۱۴ نفر. زن بی‌شوهر ۷ نفر. پسر صغر ۱۹ نفر. دختر کبر ۱۳ نفر. دختر صغر ۲۹ نفر.

بیاض خانوار[و]انفاس بلوک فندرسک[۲۴]

خانوار ۱۴۷۰ باب.[۲۵] انفاس ۷۲۶۴ نفر.[۲۶] دهات و مزرعه ۱۴ قریه: دهات ۱۲، مزرعه ۲ قریه.
مرد زن‌دار ۱۴۷۰ نفر.[۲۷] زن شوهردار ۱۶۰۶ نفر.[۲۸] مرد بی‌زن ۶۴۲ نفر.[۲۹] زن بی‌شوهر ۳۲۲ نفر.[۳۰] پسر صغر ۱۲۵۲ نفر.[۳۱] دختر کبر ۴۷۴ نفر.[۳۲] دختر صغر ۱۴۹۸ نفر.[۳۳]

قریهٔ خان به بین کلوکن

خانوار ۳۸۵ باب انفاس ۲۰۹۲ نفر
مرد زن‌دار ۳۸۵ نفر. زن شوهردار ۴۲۶ نفر. مرد بی‌زن ۱۵۱ نفر. زن بی‌شوهر ۷۸ نفر. پسر صغر ۳۱۶ نفر. دختر کبر ۱۲۴ نفر. دختر صغر ۶۱۲ نفر.

قریهٔ سعدآباد

خانوار ۴۰ باب انفاس ۱۹۶ نفر.
مرد زن‌دار ۴۰ نفر. زن شوهردار ۴۴ نفر. مرد بی‌زن ۲۱ نفر. زن بی‌شوهر ۸ نفر. پسر صغر ۳۰ نفر. دختر کبر ۱۴ نفر. دختر صغر ۳۹ نفر.

قریهٔ نوده میرزا اسمعیل خان

خانوار ۵۰ باب انفاس ۲۶۶ نفر
مرد زن‌دار ۵۰ نفر. زن شوهردار ۵۷ نفر. مرد بی‌زن ۱۷ نفر. زن بی‌شوهر ۱۰ نفر. پسر صغر ۶۶ نفر. دختر کبر ۱۰ نفر. دختر صغر ۵۶ نفر.

قریهٔ نوده میرزا علی نقی خان

خانوار ۱۰۰ باب انفاس ۵۰۶ نفر
مرد زن‌دار ۱۰۰ نفر. زن شوهردار ۱۱۱ نفر. مرد بی‌زن ۵۶ نفر. زن بی‌شوهر ۲۰ نفر. پسر صغر ۷۲ نفر. دختر کبر ۴۳ نفر. دختر صغر ۱۰۴ نفر.

قریهٔ رامیان

خانوار ۱٦۵ باب　　　**انفاس** ۷٦۳ نفر

مرد زن‌دار ۱٦۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۷٦ نفر. **مرد بی زن** ۹۲ نفر. **زن بی شوهر** ۲۹ نفر. **پسر صغر** ۱۰۳ نفر. **دختر کبر** ٦۷ نفر. **دختر صغر** ۱۳۱ نفر.

قریهٔ دار کلا ته

خانوار ۱۱۰ باب　　　**انفاس** ۵۲۸ نفر

مرد زن‌دار ۱۱۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۱۹ نفر. **مرد بی زن** ۵۰ نفر. **زن بی شوهر** ۲۹ نفر. **پسر صغر** ۱۰۵ نفر. **دختر کبر** ۳۳ نفر. **دختر صغر** ۸۲ نفر.

قریهٔ مشو

خانوار ۵۵ باب　　　**انفاس** ۲۵۰ نفر

مرد زن‌دار ۵۵ نفر. **زن شوهردار** ٦۱ نفر. **مرد بی زن** ۳۲ نفر. **زن بی شوهر** ۱۵ نفر. **پسر صغر** ۳۰ نفر. **دختر کبر** ۱۸ نفر. **دختر صغر** ۳۹ نفر.

قریهٔ نام تلو

خانوار ۱۰۰ باب　　　**انفاس** ٤۹۹ نفر

مرد زن‌دار ۱۰۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۱۱ نفر. **مرد بی زن** ٤۷ نفر. **زن بی شوهر** ۲۷ نفر. **پسر صغر** ۸۱ نفر. **دختر کبر** ٤۲ نفر. **دختر صغر** ۹۱ نفر.

قریهٔ کاشی دار

خانوار ۱٤۵ باب　　　**انفاس** ٦۹۲ نفر

مرد زن‌دار ۱٤۵ نفر. **زن شوهردار** ۱٦۰ نفر. **مرد بی زن** ٦۸ نفر. **زن بی شوهر** ۲۹ نفر. **پسر صغر** ۱٤۰ نفر. **دختر کبر** ٤۵ نفر. **دختر صغر** ۱۰۵ نفر.

قریهٔ وامنان

خانوار ۱۸۰ باب　　　**انفاس** ۸۳٦نفر

مرد زن‌دار ۱۸۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۹۱ نفر. **مرد بی زن** ۵۲ نفر. **زن بی شوهر** ٤٦ نفر. **پسر صغر** ۱۸۲ نفر. **دختر کبر** ٤۰ نفر. **دختر صغر** ۱٤۵ نفر.

قریهٔ نراب

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳۲۷ نفر

مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۷۵ نفر. **مرد بی زن** ۳۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۶ نفر. **پسر صغر** ۶۰ نفر. **دختر کبر** ۱۹ نفر. **دختر صغر** ۵۶ نفر.

قریهٔ سیب چال

خانوار ۷۰ باب **انفاس** ۳۰۹ نفر

مرد زن‌دار ۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۷۵ نفر. **مرد بی زن** ۲۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۵ نفر. **پسر صغر** ۶۷ نفر. **دختر کبر** ۱۹ نفر. **دختر صغر** ۳۸ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک کوهسار

خانوار ۱۳۸۵ باب. **انفاس** ۶۸۲۷ نفر. **دهات و مزرعه** ۱۵ قریه: دهات ۱۱، مزرعه ٤ قریه. **مرد زن‌دار** ۱۳۸۵ نفر. **زن شوهردار** ۱٤۸۳ نفر. **مرد بی زن** ٦۷۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲٦۷ نفر. **پسر صغر** ۱٤٤۷ نفر. **دختر کبر** ۵۰۵ نفر. **دختر صغر** ۱۰٦۳ نفر.

قریهٔ فارسیان کوهسار

خانوار ۳٦۰ باب **انفاس** ۱٦۹٤ نفر

مرد زن‌دار ۳٦۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۹۲ نفر. **مرد بی زن** ۱٤۷ نفر. **زن بی‌شوهر** ٦۱ نفر. **پسر صغر** ۳۸۹ نفر. **دختر کبر** ۱۱۲ نفر. **دختر صغر** ۲۳۳ نفر.

قریهٔ فرنگ

خانوار ۱۵۰ باب **انفاس** ۷۲۱ نفر

مرد زن‌دار ۱۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۵۹ نفر. **مرد بی زن** ٦۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۳۱ نفر. **پسر صغر** ۱۷۱ نفر. **دختر کبر** ٤۷ نفر. **دختر صغر** ۱۰۳ نفر.

قریهٔ سایربرد عباس‌آباد

خانوار ۱۱۵ باب **انفاس** ۵۲۸ نفر

مرد زن‌دار ۱۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۲۰ نفر. **مرد بی زن** ۳۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۱۱۹ نفر. **دختر کبر** ۳۸ نفر. **دختر صغر** ۸۳ نفر.

قریهٔ دوزین

خانوار ۳۳۵ باب **انفاس** ۱۸۰۶ نفر
مرد زن‌دار ۳۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۶۶ نفر. **مرد بی زن** ۲۵۷ نفر. **زن بی شوهر** ۵۷ نفر. **پسر صغر** ۳۳۷ نفر. **دختر کبر** ۱۶۸ نفر. **دختر صغر** ۲۸۶ نفر.

قریهٔ کلا ته سره

خانوار ۶۵ باب **انفاس** ۳۲۷ نفر
مرد زن‌دار ۶۵ نفر. **زن شوهردار** ۶۵ نفر. **مرد بی زن** ۲۹ نفر. **زن بی شوهر** ۱۴ نفر. **پسر صغر** ۵۹ نفر. **دختر کبر** ۱۷ نفر. **دختر صغر** ۷۸ نفر.

قریه درجن

خانوار ۳۵ باب **انفاس** ۱۸۸ نفر
مرد زن‌دار ۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۹ نفر. **مرد بی زن** ۲۵ نفر. **زن بی شوهر** ۱۱ نفر. **پسر صغر** ۳۱ نفر. **دختر کبر** ۱۵ نفر. **دختر صغر** ۳۲ نفر.

قریهٔ ترسه

خانوار ۸۰ باب **انفاس** ۳۹۶ نفر
مرد زن‌دار ۸۰ نفر. **زن شوهردار** ۸۳ نفر. **مرد بی زن** ۲۸ نفر. **زن بی شوهر** ۲۱ نفر. **پسر صغر** ۹۶ نفر. **دختر کبر** ۳۹ نفر. **دختر صغر** ۴۹ نفر.

قریهٔ برنج ون

خانوار ۷۵ باب **انفاس** ۴۰۱ نفر
مرد زن‌دار ۷۵ نفر. **زن شوهردار** ۸۱ نفر. **مرد بی زن** ۳۷ نفر. **زن بی شوهر** ۱۴ نفر. **پسر صغر** ۹۹ نفر. **دختر کبر** ۳۰ نفر. **دختر صغر** ۶۵ نفر.

قریهٔ اسفرنجان

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۳۵ نفر
مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۱ نفر. **مرد بی زن** ۱۵ نفر. **زن بی شوهر** ۷ نفر. **پسر صغر** ۱۹ نفر. **دختر کبر** ۷ نفر. **دختر صغر** ۲۶ نفر.

قریهٔ ده چناشک

خانوار ۳۰ باب **انفاس** ۱۲۶ نفر

مرد زن‌دار ۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۳۰ نفر. **مرد بی زن** ۱۱ نفر. **زن بی شوهر** ۸ نفر. **پسر صغر** ۲۳ نفر. **دختر کبر** ٦ نفر. **دختر صغر** ۱۸ نفر.

قریهٔ قلعه قافه

خانوار ۱۱۰ باب **انفاس** ۵۰۵ نفر

مرد زن‌دار ۱۱۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۱۷ نفر. **مرد بی زن** ۳۷ نفر. **زن بی شوهر** ۲۱ نفر. **پسر صغر** ۱۰٤ نفر. **دختر کبر** ۲٦ نفر. **دختر صغر** ۹۰ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس نیم بلوک حاجی لر که در سنگر سکنا دارند، ایلاتشان کوهسار است

خانوار ۳۸۵ باب. **انفاس** ۱٦۳٦ نفر. **دهات** ۵ قریه. **مرد زن‌دار** ۳۸۵ نفر. **زن شوهردار** ٤۰۷ نفر. **مرد بی زن** ۱٦٤ نفر. **زن بی شوهر** ٤۵ نفر. **پسر صغر** ۳۰۳ نفر. **دختر کبر** ۱۰۷ نفر. **دختر صغر** ۲۲۵ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک شاهکوه ساور

خانوار ۲۹۵ باب.[۳۴] **انفاس** ۱٤۷۰ نفر.[۳۵] **دهات** ۵ قریه. **مرد زن‌دار** ۲۹۵ نفر.[۳۶] **زن شوهردار** ۳۲٤ نفر.[۳۷] **مرد بی زن** ۱٤۰ نفر.[۳۸] **زن بی شوهر** ۷۱ نفر.[۳۹] **پسر صغر** ۲٦۹ نفر.[٤۰] **دختر کبر** ۱۱۸ نفر.[٤۱] **دختر صغر** ۲۵۳ نفر.[٤۲]

قریهٔ شفی آباد[٤۳]

خانوار ۳۵ باب **انفاس** ۱٦٦ نفر

مرد زن‌دار ۳۵ نفر. **زن شوهردار** ۳۸ نفر. **مرد بی زن** ۱۲ نفر. **زن بی شوهر** ٦ نفر. **پسر صغر** ۳۳ نفر. **دختر کبر** ۱۲ نفر. **دختر صغر** ۳۰ نفر.

قریهٔ وتن نرگسی چال

خانوار ۱۳۰ باب **انفاس** ٦۲۳ نفر

مرد زن‌دار ۱۳۰ نفر. **زن شوهردار** ۱٤۱ نفر. **مرد بی زن** ۵۷ نفر. **زن بی شوهر** ۳٤ نفر. **پسر صغر** ۱۰۷ نفر. **دختر کبر** ٤۹ نفر. **دختر صغر** ۱۰۵ نفر.

قریهٔ تقی آباد

خانوار ۸۰ باب
انفاس ٤۰۷ نفر

مرد زن‌دار ۸۰ نفر. **زن شوهردار** ۸۷ نفر. **مرد بی زن** ۲۵ نفر. **زن بی شوهر** ۱۷ نفر. **پسر صغر** ۸٤ نفر. **دختر کبر** ۲۵ نفر. **دختر صغر** ۸۹ نفر.

قریهٔ زرین گل

خانوار ۵۰ باب
انفاس ۲۷٤نفر

مرد زن‌دار ۵۰ نفر. **زن شوهردار** ۵۸ نفر. **مرد بی زن** ٤٦ نفر. **زن بی شوهر** ۱٤ نفر. **پسر صغر** ٤۵ نفر. **دختر کبر** ۳۲ نفر. **دختر صغر** ۲۹ نفر.

بیاض خانوار [و] انفاس بلوک قنچی چناشک

خانوار ۱۰٦۰ باب.[٤٤] **انفاس** ٤۹۱۱ نفر.[٤۵] **دهات** ۸ قریه. **مرد زن‌دار** ۱۰٦۰ نفر.[٤٦] **زن شوهردار** ۱۱۳۷ نفر.[٤۷] **مرد بی زن** ٤۵۰ نفر.[٤۸] **زن بی شوهر** ۲۳۸ نفر.[٤۹] **پسر صغر** ۹۷٤ نفر.[۵۰] **دختر کبر** ۳۸۱ نفر.[۵۱] **دختر صغر** ٦۷۱ نفر.[۵۲]

قریهٔ قشلاق

خانوار ۹۰ باب
انفاس ٤۷۲ نفر

مرد زن‌دار ۹۰ نفر. **زن شوهردار** ۹٦ نفر. **مرد بی زن** ٦۳ نفر. **زن بی شوهر** ۲۰ نفر. **پسر صغر** ۸۲ نفر. **دختر کبر** ۳۸ نفر. **دختر صغر** ۸۳ نفر.

قریهٔ محله سر

خانوار ۱۱۵ باب
انفاس ۵۵۹ نفر

مرد زن‌دار ۱۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۲٤ نفر. **مرد بی زن** ٤۵ نفر. **زن بی شوهر** ۲۲ نفر. **پسر صغر** ۱۱۱ نفر. **دختر کبر** ٤۹ نفر. **دختر صغر** ۹۳ نفر.

قریهٔ فارسیان قنچی

خانوار ۱٦۰ باب
انفاس ۷۲۸ نفر

مرد زن‌دار ۱٦۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۷۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۸۰ نفر. **زن بی‌شوهر** ۳۱ نفر. **پسر صغر** ۱٤۸ نفر. **دختر کبر** ٤۸ نفر. **دختر صغر** ۸۹ نفر.

قریهٔ تیلاوا

خانوار ۱۱۵ باب **انفاس** ۵۱۳ نفر

مرد زن‌دار ۱۱۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۲٤ نفر. **مرد بی‌زن** ۲۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ۲۷ نفر. **پسر صغر** ۱۰۰ نفر. **دختر کبر** ۳۹ نفر. **دختر صغر** ۷۹ نفر.

قریهٔ تاش

خانوار ٤۵ باب **انفاس** ۱۹٤ نفر

مرد زن‌دار ٤۵ نفر. **زن شوهردار** ٤۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۱۵ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۲ نفر. **پسر صغر** ۲٤نفر. **دختر کبر** ۱۹ نفر. **دختر صغر** ۳٤ نفر.

قریهٔ شاهکوه بالا

خانوار ۱۷۵ باب **انفاس** ۷۵۷ نفر

مرد زن‌دار ۱۷۵ نفر. **زن شوهردار** ۱۹۲ نفر. **مرد بی‌زن** ۵۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤۰ نفر. **پسر صغر** ۱٦۱ نفر. **دختر کبر** ٦۷ نفر. **دختر صغر** ٦۳ نفر.

قریهٔ شاهکوه پائین

خانوار ۱۷۰ باب **انفاس** ۸۱۷ نفر

مرد زن‌دار ۱۷۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۸۱ نفر. **مرد بی‌زن** ۵۹ نفر. **زن بی‌شوهر** ٤٤ نفر. **پسر صغر** ۱۸۳ نفر. **دختر کبر** ۵٤ نفر. **دختر صغر** ۱۲٦ نفر.

قریهٔ حاجی آباد ساوربالا

خانوار ۹۰ باب **انفاس** ٤۰۵ نفر

مرد زن‌دار ۹۰ نفر. **زن شوهردار** ۹۵ نفر. **مرد بی‌زن** ۵۱ نفر. **زن بی‌شوهر** ۱۹ نفر. **پسر صغر** ۷۱ نفر. **دختر کبر** ۲۹ نفر. **دختر صغر** ۵۰ نفر.

قریهٔ رانکان ساورپائین

خانوار ۱۰۰ باب **انفاس** ٤٦٦ نفر
مرد زن‌دار ۱۰۰ نفر. **زن شوهردار** ۱۰۸ نفر. **مرد بی زن** ٤٩ نفر. **زن بی شوهر** ۲۳ نفر. **پسر صغر** ۹٤ نفر. **دختر کبر** ۳۸ نفر. **دختر صغر** ٥٤ نفر.

دستهٔ کتول آقاجان ۱۷۷ نفر. **دسته مقصودلو عبدالصمدخان** ۱۳٤ نفر. **دستهٔ استرآباد رستاقی فتحعلی خان** ۸۰ نفر. **دستهٔ لمسکی نوروزخان** ٤۰ نفر. **شاهکوئی** ٦۰ نفر. **انزانی محمد باقرخان** ۱۷۷ نفر. **فندرسکی میرزا علی قلی خان سرهنگ** ٤۱۱ نفر. **بلوچ حاجی لر** ۸۰ نفر. **سوار استرآبادی** ٤۰۰ نفر.

یادداشت‌ها

۱ ــ نسخه عکس شمارهٔ ۶۱۶۲ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، مرکز اسناد. این نسخه را در جمع اشتباهاتی است که در متن حاضر تصحیح و اغلاط در یادداشت‌ها رقم زدیم. اشتباهاتی از ایندست، معمول نسخ احصائیه قدیمی است که اکثر در جمع اعداد روی می نماید.

۲ ــ اصل: ۷۳۰۴۱.

۳ ــ اصل: ۱۷۱۱۷.

۴ ــ اصل: ۸۲۱۱.

۵ ــ اصل: ۳۶۱۸.

۶ ــ اصل: ۱۸۱۳۹.

۷ ــ اصل: ۵۰۱۹.

۸ ــ اصل: ۱۱۱۶۸.

۹ ــ اصل: ۶۰۰.

۱۰ ــ اصل: ۱۷۹۲۰.

۱۱ ــ اصل: ۱۸۷۰.

۱۲ ــ اصل: ۸۶۰.

۱۳ ــ اصل: ۳۵۴۶.

۱۴ ــ اصل: ۱۲۸۲.

۱۵ ــ اصل: ۲۵۸۷.

۱۶ ــ اصل: خاجه.

۱۷ ــ اصل: چاله کی.

۱۸ ــ اصل: قریهٔ بالاجعدهٔ قلندر آیش.

۱۹ ــ اصل: ۸۴۳۷.

۲۰ ــ در اصل به سیاق ۳۴ قیده شده و در حاشیه به عدد هندو ۴۳.

۲۱ ــ در اصل: ۲۰۲۰.

۲۲ ــ اصل: فول خورده.

۲۳ ــ در اصل در حاشیه نوشته: الامن.

۲۴ ــ در اصل در حاشیه افزوده: بلوک پنجم.

۲۵ ــ اصل: ۱۳۰۰.
۲٦ ــ اصل: ٦۵۷۰.
۲۷ ــ اصل: ۱۳۰۰.
۲۸ ــ اصل: ۱٤۲۹.
۲۹ ــ اصل: ٦۰٤.
۳۰ ــ اصل: ۲۸۷.
۳۱ ــ اصل: ۱۰۷۲.
۳۲ ــ اصل: ٤٦۹.
۳۳ ــ اصل: ۱٤۰۷.
۳٤ ــ اصل: ۵۸۰.
۳۵ ــ اصل: ۲٦۳۹.
۳٦ ــ اصل: ۵۸۰.
۳۷ ــ اصل: ٦۲۱.
۳۸ ــ اصل: ۲۲۸.
۳۹ ــ اصل: ۱۳۸.
٤۰ ــ اصل: ۵٤۱.
٤۱ ــ اصل: ۲۰٤.
٤۲ ــ اصل: ۳۲۷.
٤۳ ــ در اصل در حاشیه آورده: شفیع‌آباد.
٤٤ ــ اصل: ۹٤۵.
٤۵ ــ اصل: ٤٤۳٦.
٤٦ ــ اصل: ۹٤۵.
٤۷ ــ اصل: ۱۰۱۷.
٤۸ ــ اصل: ۳۹۳.
٤۹ ــ اصل: ۲۰٦.
۵۰ ــ اصل: ۸۹۰.
۵۱ ــ اصل: ۲۹۷.
۵۲ ــ اصل: ٦۸۸.

ضمیمه

نشر تاریخ ایران

مدتی پس از طبع «نخبه‌ی سیفیه»، اطلاعاتی در باب مرحوم «محمد علی صولت نظام» به دست افتاد. اطلاعات مزبور، راجع است به وقایع اتفاقیه سنوات حیات ایشان؛ و از آنجای که مفید فایدت تاریخی تواند بود، دریغ‌مان آمد که در بوتهٔ فراموشی افتد؛ لاجرم وجیزهٔ ذیل را به عنوان تکمله‌ای بر کتاب افزودیم. امید که قصور نخستین ما را ببخشائید.

نشر تاریخ ایران

محمد علی قورخانچی (صولت نظام)، در سال ۱۲۸۸ قمری در تهران متولد شد. پدرش، سرتیپ حسین‌خان، افسر توپخانه و قورخانه بود. عوام ایشان را به عنوان «سرتیپ حسین‌خان چدنی» می‌شناختند؛ چه مؤسس نخستین کارخانهٔ چدن‌ریزی در ایران بودند. محمدعلی قورخانچی، تحصیلات ابتدائی را، مطابق معمول زمانه، در خانه و مدرسه به پایان برد. پس از اتمام تحصیلات اولیّه، به مدرسهٔ دارالفنون وارد و در رشتهٔ نظام (رستهٔ توپخانه) فارغ‌التحصیل شد. دیرزمانی رابه خدمت قورخانه سپرد و از این در به قورخانچی شهرت یافت. در ۱۳۲۱ به مأموریت استرآباد رفت؛ مأموریتی که «نخبهٔ سیفیه» رهآورد آن بود. درسنهٔ ۱۳۳۰ ملقب به «سردار معتمد» گشته، به ریاست کل نظمیهٔ ایران نائل گشت. این زمان بود که از طرف دولت ایران، به جلب مستشاران

سوئدی اقدام شد «و برای بار اول، سه نفر مستشار سوئدی (وستد اهل— ارفاس— برگدان) به تهران وارد و اولی به عنوان رئیس تشکیلات —دومی به نام رئیس پلیس — و سومی به نام رئیس تأمینات مشغول خدمت شدند.»[1]

سردار معتمد در ربیع الاول ۱۳۳۳ به ریاست کل توپخانه رسید و درذیحجهٔ همان سال ملقب به سردار شوکت گشته، کماکان در پست خویش ابقاء شد. در ۱۳۳۵ به ریاست ادارهٔ ذخیرهٔ نظام و سپس در ۱۳۳۶ به ریاست کل ادارهٔ نظام منصوب شد. در ۱۳۰۱ شمسی به سمت امیرلشگری و نمرهٔ دوم صاحب منصبی قرین امتیاز گشته، در شورای عالی قشون به خدمت پرداخت.

سردار شوکت در روز چهارشنبه ۲ ربیع الآول ۱۳٤٤ قمری، برابر ۳۰ شهریور ۱۳۰٤ شمسی، دارفانی را وداع گفته، به سرای باقی شتافت. بگاهِ وفات، پنجاه و پنج سال از سن ایشان گذشته بود.

گذشته از اطلاعات فوق، مقاله‌ای نیز یافتیم از ایشان، مندرج در: ایران نو، ش ۳۹، ۲٦رمضان ۱۳۲۷قمری؛ بدین عنوان:

- **نامه‌ای از محمدعلی صولت نظام، یکی از اعضای شورای نظامی؛**
- **اشتراک حقوق و ادای ذمّه؛**
- **روی سخن با مقام وزارت جلیلهٔ جنگ است؛**
- **از مکتوبات وارده.**

۱— راهنمای ایران (نشریهٔ دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش). تهران، ۱۳۳۰: ۱۳۳.



محمد علی قورخانچی صولت نظام



سرتیپ حسین خان چدن



صولت نظام



صولت نظام

دولت علیه ایران

وزارت جنگ

وزارت جنگ موجب این حکم نظامی

مقرر میدارد

نظر بلیاقت و شایستگی که از آقای سردار شوکت مشهود شده است

از تاریخ اول برج حمل ایت ئیل یکهزار و سیصد و یک بدرجه

امیرلشکری شورای عالی قشون نمره دو منصب قرین امتیاز گردید

دولت علیه ایران

وزارت جنگ

حسب الامر الاقدس الاعلی ارواحنا فداه

وزارت جنگ بموجب این حکم نظامی

مقرر میدارد

نظر بلیاقت و شایستگی که از آقای سردار شوکت مشهود شده است

از تاریخ اول برج سنبله ئیلان ئیل یکهزار و سیصد و سی و پنج ۱۳۳۵

بریاست اداره ذخیره نظام منصوب و قرین امتیاز گردید

دولت علیهٔ ایران

وزارت جنگ

وزارت جنگ بموجب این حکم نظامی

مقرر میدارد

نظر بلیاقت و شایستگی که از آقای سردار شوکت مشهود شده است

از تاریخ بیست و سیم برج اسد یونت ئیل یکهزار و سیصد و سی و شش [illegible]

باداره نظام منصوب و قرین امتیاز گردید